

س

روان‌شناسی شایعه

جي. دبليو. آلتريت و لئو پستمن

ترجمه ساعد دبستانی

مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای

مدد و سیمای رسانه‌ی اسلامی ایران



چاپ دوم

سروش

تهران، ۱۳۷۴

This is a Persian translation of

The Psychology of Rumor,
G. W. Allport and Leo Postman,
N. Y., 1948.

Translated into Persian by Sā'ed Dabestani



مرکز تحقیقات، مطالعات و سنجش برنامه‌ای
ملتا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

چاپ اول: ۱۳۷۲

ویرایش فنی، حروفچینی، صفحه‌آرایی، نمونه‌خوانی: سیناگار

چاپ دوم: ۱۳۷۴

این کتاب در سه هزار نسخه در چاپخانه سروش لیتوگرافی، چاپ و صحافی شده است.
همه حقوق محفوظ است.

فهرست مطالب

۷

پیشگفتار

۱۳	فصل اول. شایعه در زمان جنگ
۱۵	شایعات پرل هاربر
۱۸	شایعات و روحیه ملی
۳۵	دفاع در مقابل شایعه
۳۹	سری ترین خبر جنگ چگونه حفظ شد؟
۴۱	تهاجمات شایعه
۴۲	شایعه در بین نیروهای مسلح
۴۰	فصل دوم. چرا شایعات رواج می یابند؟
۴۵	قانون اصلی شایعه
۴۷	انگیزه ها در پخش و انتشار شایعات
۴۹	فرافکنی
۵۳	تعمیمی در فرمول شایعه
۵۶	دلایل ثانویه برای رواج شایعه
۵۷	شایعات پروردۀ در داخل کشور
۵۹	فصل سوم. گواهی و فراخوانی
۵۹	گواهی
۳	

۶۴	آدراک، یادآوری، ارائه گزارش حافظه فردی و حافظه اجتماعی
۶۸	
۷۱	فصل چهارم. یک روش تجربی روش آزمایشگاهی
۷۴	
۷۵	روند استاندارد
۷۸	گزارش‌های پایانی
۸۷	فصل پنجم. نتایج آزمایشها: تسطیع و بر جستگی
۹۳	محدوده تسطیع
۹۸	بر جستگی
۱۱۳	فصل ششم. نتایج آزمایشها: همانندسازی
۱۱۴	انواع همانندسازی
۱۱۹	همانندسازی ناشی از انگیزه‌های قوی تر
۱۲۱	فصل هفتم. نتایج آزمایشها: استنتاج
۱۲۴	• اختراقات و تفصیلات
۱۲۶	• تلاش برای یافتن معنا
۱۲۶	سوء تفاهمهای گفتاری
۱۲۸	خطاهای زمانی و مکانی
۱۴۱	گزارش‌های کودکان
۱۴۹	فصل هشتم. الگوی اساسی تحریف
۱۵۲	عمومیت داشتن الگوی سه‌جانبه تحریف
۱۶۰	تبیه خلاق
۱۶۱	آیا شایعه هرگز حقیقت ندارد؟
۱۶۲	اغراق

۱۶۶	تفصیلات
۱۶۸	فسرده‌گی
۱۷۰	وقت با رسوم
۱۷۳	فصل نهم. شایعه در جامعه
۱۷۳	شایعه و تاریخ
۱۷۶	شایعه و افسانه
۱۸۰	اهمیت مفاد استعاره‌ای شایعه و انسانه
۱۸۳	دسته‌بندی شایعات
۱۸۷	امتزاج شهوات و ارزجار
۱۹۳	مشتریان شایعه
۱۹۸	شایعات درگوشی
۲۰۰	مطبوعات و شایعه
۲۰۳	شایعات عنوان‌دار
۲۰۵	شایعه و شوخ‌طبعی
۲۰۷	شایعات و اغتشاش
۲۱۱	جمع‌بندی
۲۱۳	فصل دهم. تجزیه و تحلیل شایعه
۲۱۴	بررسیهای موردنی
۲۳۱	راهنمای تحلیل شایعه
۲۳۴	چند مورد شایعه برای تمرین
۲۳۷	کتاب شناسی

پیشگفتار

بخش بزرگی از معاورات عادی اجتماع را شایعه پراکنی تشکیل می‌دهد. در گپهای روزمره با دوستان، شایعات و غایتهای فروانی را پخش می‌کنیم و می‌شنویم. اینها زمانی بی‌اساس و گاهی مبتنی بر واقعیت‌اند. شایعات بسی محتوا معمولاً مطالب تأیید نشده‌ای هستند که هدفی جز پر کردن وقت، در صحبت با دوستان، ندارند. وقتی موضوع شنیده شده را به دیگران منتقل می‌کنیم، ممکن است منظوری بیش از آنچه که در یک «صبح به خیر» روز خوبی است، این طور نیست؟ نهفته است، نداشته باشیم.

اما برخوردهای اجتماعی که موضوع خاصی را به جز احساسات مبهم و دوستانه نسبت به طرف محاوره مطرح نمی‌کند - تا سکوت موجب خجالت و شرم‌زدگی نگردد - تنها یکی از اشکال شایعه است. بیشتر شایعات و غایتها مملو از محتوا و مطلب‌اند و شدیداً هدف‌دار و در خدمت مقاصد مهم عاطفی قرار دارند؛ اما معمولاً نه گوینده و نه شنونده از این مقاصد آگاه‌اند. آنان فقط می‌دانند که داستان برایشان مهم جلوه‌گر شده و به نظر می‌رسد که، به صورتی ناشناخته، نگرانی فردی و بلا تکلیفی عقلاً آنان را تسکین می‌بخشد.

اگر چه شایعه پراکنی همیشه یک مسئله اجتماعی و روانی با ابعادی گسترده است، همین ابعاد در زمان بحران حالتی به مراتب حادتر به خود می‌گیرد. در هر یره از زمان که اجتماع با مشکل و فشار روپرورد شود، گزارش‌های نادرست، حالتی زهرآگین پیدا می‌کنند. در زمان جنگ، شایعات، با انتشار هشدارهای نابه‌جا و ایجاد امیدهای واهی، روحیه مردم را تضعیف می‌کنند و امنیت ملی را به خطر می‌اندازند. شایعات، حفاظت اطلاعات نظامی را تهدید می‌کنند و بدتر از همه، ویروس دشمنی و تنفر را

نسبت به اقلیتهای صادق و باوفای جامعه نشر می‌دهند. در سالهای پس از جنگ، خدمات ناشی از شایعات، تنها به میزان ناچیزی کاهش می‌یابد.

اساساً مسائل منبعث از شایعه‌پراکنی در زمان جنگ بود که ما را به انجام پژوهش‌های تجربی گزارش شده در این کتاب وا داشت. اما وقتی به تفسیر تجربه‌های خود در مورد داستانها (شایعه‌ها) می‌ منتشره، چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح، اقدام کردیم از تبود برخوردي سامان‌مند درباره این موضوع در متون روان‌شناسی اجتماعی بسیار اندوه‌گین شدیم. به نظر می‌رسد که تاکنون تلاشی یکدست و منسجم برای ارائه دقیق زوایای گوناگون پدیده مهم شایعه انجام نگرفته است. بنابراین، خود را موظف دیدیم که تمامی اطلاعات مربوط به این موضوع مهم را گرد آوریم و به صورت یک کتاب درسی تدوین کنیم.

تحت هیچ شرایطی نباید شایعه را تنها یک کار غیرعادی همچون یک پریشان‌گوئی عجیب و در عین حال پیش پا افتاده در رفتار اجتماعی معقول بشر انگاشت. درست برعکس، اصلی که شایعه برآن مبتنی است فراگیر است و کاربرد وسیع دارد. تحریفی که شایعه در مسیر خود برای یادآوری، فراموش کردن، تجسم و تخیل، و دلیل تراشی از خود نشان می‌دهد دقیقاً همان نوع تحریفی است که در بیشتر اشکال ارتباطات انسانی دیده می‌شود. برای مثال، به افسانه‌ها بنگرید. افسانه‌ها، داستانهای دیرپایی از پیروزیها یا حوادثی هستند که به صورت کانونی در خدمت اتفاقات فرهنگی و سنت یک خانواده، قبیله یا ملت در آمده‌اند. انگیزه‌هایی که موجب پایداری افسانه‌ها است و تغییراتی که در طول سالها در آنها به وجود می‌آید، اصولاً مشابه همانهایی است که در پخش شایعات ناپایدار وجود دارد. همان اصولی که دست‌اندرکار تحریف در مورد شایعات عادی هستند، همانها در امور دادگاهها، ابراز تجارب گذشته، در بذله گویی، و در شرح حالها، در ضرب المثلها و کنایه‌ها و استعاره‌ها و حتی در نگارش تاریخ و خلق آثار هنری خودنمایی می‌کنند. تعاملی به تسطیح او برجستگی^۲، و همانندسازی^۳ با زمینه‌های شخصی و فرهنگی، در تماعی اشکال ارتباطات انسانی که شدیداً محدود به معیارهای بیرونی و غیرشخصی واقعیت نیستند، دیده می‌شود.

اگر چه در فصول مختلف کتاب حاضر، سعی شده کاربرد وسیع تر اصول زیربنایی شایعه مورد بحث قرار گیرد، اما غالباً توجه را به سوی گزاره‌های بررسی نشده گمانی معطوف نموده‌ایم. امیدواریم با متمرکز نمودن توجه خواننده براین طیف محدود، خواننده از چنان اشرافی براین اصول برخوردار شود که بتواند به سادگی از آنها برای تحلیل همه‌انواع ارتباطات بین افراد بشر، بهره جوید.

شایعه، آن طور که ما ملموظ می‌داریم، عبارت است از یک گزاره (یا موضوع) خاص گمانی بدون وجود ملاک‌های اطمینان پخش رسیدگی^۲، که معمولاً به صورت شفاهی از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد.

هر شایعه، متضمن این معنا است که مقداری از واقعیت در حال انتقال است. حتی اگر شخص شایعه پراکن، مطلب خود را با پیشگفتاری همچون «این تنها یک شایعه است، ولی شنیده‌ام که...» شروع کند، باز هم آن مفهوم ضمنی حضور دارد. وسیله انتقال شایعه، عموماً کلام است. البته واقعیت دارد که گهگاه شایعات در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسند یا از رادیو پخش می‌شوند. در عین حال، ناشران و مسئولان پخش رادیو، که احساس مسئولیت می‌کنند، در حال آموختن چگونگی حفاظت از رسانه‌های گروهی خود در قبال انتشار شایعات‌اند. از سوی دیگر، اعلامیه‌های بدنام‌کننده و پخش غیرمشمولانه در مطبوعات، مبدل به محمل‌های متدالوں انتقال و انتشار شایعات زیان‌آور شده‌اند.

تعریفها و توصیفهای ما توجه به این واقعیت را می‌طلبند که شایعه معمولاً مناسبی دارد و به همین دلیل عموماً از جذابیت موقتی برخوردار است. شایعات می‌آیند و می‌روند و گاهی تکرار می‌شوند ولی تقریباً همیشه در خصوص حوادث و شخصیت‌هایی صحبت می‌کنند. معمولاً موضوع اصلی شایعه به خوبی قابل شناسایی است: «فلان خانم، یک هنرپیشه سینما، روسها، غربیهای که وارد محله شده، یکی از عوامل حکومت». اینها همه اهداف نوعی شایعه‌اند. اندک داستانهایی شده، یکی از عوامل حکومت. اینها همه اهداف شناخته شده خاصی ندارند. همچنین برخی از هم وجود دارند که اهداف و قربانیهای شناخته شده خاصی ندارند. همچنین برخی از داستانها از تعیین دقیق ویژگی کنش یا کرداری که فحوا و نیت شایعه را فراهم می‌سازد، عاجزند. گزارش‌های شنیده شده از حوادث، غیبیتها، انگزنهای و

پیش‌بینیهای خوش‌بینانه یا شوم نسبت به حواهند که رخ خواهد داد، از آشکالی هستند که شایعه به خود می‌گیرد.

خاصیصه مرکزی تعریف ما از شایعه عبارت است از اصرار بر این که شایعه در غیبیت «ملاکهای اطمینان‌بخش رسیدگی» ساخته می‌شود. این محک، وجه تمایز شایعه از اخبار بوده، «دادستانهای خاله‌زنکها» را از علم جدا و ساده‌لوحی را از داشت مجزا می‌کند. در واقع، همیشه نمی‌توان به‌سادگی حضور یا غیبیت ملاکهای مطمئن رسیدگی را درک کرد. به همین دلیل مانع توانیم بگوییم که آنچه می‌شنویم واقعیت دارد یا موضوعی واهی است. شاید بتوان وجود یک خبر در روزنامه‌ای معتبر را به عنوان ملاک مطمئن رسیدگی پذیرفت. اما ضمن انتقال همین خبر چاپ شده به یک دوست، با کوچک‌ترین انحراف، شایعه شروع می‌شود. البته اگر انحرافی وجود نداشته باشد، شایعه‌ای نخواهیم داشت، مگر این که خود موضوع چاپ شده از ملاک مطمئن رسیدگی منحرف شده باشد. که در این حالت خود یک شایعه است.

بنا بر این، به منظور تمیز اطلاعات از شایعه، در شنیده‌ها باید نزدیکی یا دوری مدرک و سند شایعه را از حقیقت بدانیم. در شایعه، منبع سند کمنگ است و غالباً با جمله‌ای نازل همچون «می‌گویند که...» آغاز می‌شود - به ویژه زمانی که معیار رسیدگی مبتنی بر ضمیری تعلیقی (بدون مرجع مشخص) است و همچنین وقتی که محک رسیدگی اغفال‌کننده است، مانند فرمول آشناي «من از فردی دست‌اندرکار شنیده‌ام که...»، باید مراقب شایعه بود.

از آن جایی که برخی از ملاکهای رسیدگی در خود گوینده است، غالباً در این نوع موارد مجبوریم فکر کنیم که آیا او واقعاً می‌داند از چه چیزی صحبت می‌کند یا نه. مثلاً می‌توان مطمئن بود که وقتی دانشمندی از موضوعی که در تخصص اوست صحبت می‌کند، مشغول شایعه پرداختن نیست. یک پزشک بهتر از یک عامی می‌فهمد که خبر مربوط به علاج جادوئی بیماریها یا شیوع بیماریهای غیر محتمل صحت دارد یا نه. یک سریاز کهنه کار که در اوکیناوا بوده بیشتر از دیگران در مورد جنگ آن جزیره خبر دارد و لذا کمتر از دیگران مستعد باورگردن یا انتقال مطالب تخیلی و نادرست است؛ گرچه حتی سریازان کهنه کار هم تعایل دارند که مطالب جنگی را با اتکا به تخیلاتشان منتقل کنند. همه افراد در مورد تخصصشان در درون خود معیارهای متقن یا نسبتاً متقن رسیدگی را دارند. اما غالباً برای دیگران مشکل

است که در خصوص درجه تخصص یا بیطறی آنها داوری کنند.
ما در غالب امور فاقد تخصصیم و در همان حد نیز مستعد پذیرش شایعات، به فرض وجود و در دسترس بودن ملاکهای بیرونی رسیدگی نیز مانه وقت و نه حوصله آن را داریم که شنیده‌های خود را با آنها مقابله کنیم، به همین دلیل، تنها دفاع قابل اتکای ما در قبال شایعه، تشکیک و تردیدی عمومیت یافته نسبت به همه گزارش‌های شنیده شده است. ما امیدواریم که خوانندگان این کتاب، به میزان بی‌خطری از شک و تردید دست یابند.

در گرداوری مواد و موضوعاتی این کتاب، از تجربه آر. اچ. نپ^۱ که در روزهای اولیه جنگ به نیابت از سوی کمیته ایمنی عمومی ماساچوست روی مسئله شایعه کار کرده بود، بهره جستیم.

ما به خاطر اتفاقهای سازنده‌ای که توسط آدا و رابرт آپورت^۲ و همچنین دوروثی پستمن^۳، روی متن پیش‌نویس این کتاب انجام گرفت، خود را مديون آنان می‌دانیم.

خانم پستمن و خانم سیلویا کورچن^۴ به همراه لورین لرمن^۵ برای تهیه متن پیش‌نویس به ما کمک کردند.

برای دستیابی به تصویرها از کمک بی‌شایبه دکتر آرنولد واین برگر^۶، آقای راس تاگارت^۷، خانم رافائل سالم^۸ از کتابخانه هوتون^۹ و دکتر جاکوب روزنبرگ^{۱۰} از مؤسسه هنری فوگ در دانشگاه هاروارد استفاده نمودیم. مایلیم از خانم الانسور اسپراگ^{۱۱} به خاطر کمک در تهیه متن پیش‌نویس و از آقای چارلز واذرورث^{۱۲} به خاطر ترسیم تصاویر جذاب مورد استفاده در آزمایش‌های شایعه تشکر کنیم. همچنین علاقه‌مندیم از ناشرین زیر به خاطر اجازه استفاده از تصاویر و همچنین متون چاپی تشکر نماییم:

سندیکای بل، شرکت بایز - مریل، چاپخانه دانشگاه کمبریج، داتون و شرکا،

Dorothy L. Postman .۳	Ada and Robert Allport .۲	R. H. Knapp .۱
Dr. Arnold Weinberger .۶	Lorraine Lerman .۵	Sylvia B. Korchin .۴
Houghton Library .۹	A. Raphael Salem .۸	Ross E. Taggart .۷
Eleanor D. Sprague .۱۱	Dr. Jakob Rosenberg .۱۰	Charles Wadsworth .۱۲

شرکت هوتون میفلین، شرکت آلفرد نویف و چاپخانه دانشگاه پرینستون، همچنین از سردبیران و ناشران سازمانها و نشریات ادواری زیر تشکر می‌کنیم؛ آسوشیتد پرس، بوستون گلوب، بوستون هرالد، نیویورک هرالد تریبیون، نیویورک، فصلنامه پابلیک آپینیون، ساینس، سیراکیوس پست - استاندارد.

اول دسامبر ۱۹۴۶

دانشگاه هاروارد

فصل اول

شایعه در زمان جنگ

در سالهای پر تشنج ۱۹۴۲ و ۱۹۴۳، شایعه مبدل به مسئله بزرگی شد که نگرانی ملی را برانگیخت. در آن زمان مقام بلندپایه‌ای در اداره تبلیغات جنگ دلیلی برای وجود شایعه و راهی برای کنترل آن پیشنهاد کرد. البته این پیشنهاد تنها در برخی از ابعاد درست بود. او می‌گفت از آنجاکه شایعه در نبود خبر جریان می‌باید، لازم است برای جلوگیری از پیدایش و گسترش آن اخبار قابل انتشار را به سرعت کنترل و به دقیق‌ترین شکل در اختیار مردم قرار دهیم.

این که شایعه از نبود خبر ناشی می‌شود درست است. عدم وجود تقریباً کامل شایعات ناشی از ترس در بریتانیا در تاریک‌ترین ایام حملات هوایی آلمان ناشی از اعتقاد مردم به این بود که آنها به علت انتشار دقیق و کامل اخبار مربوط به ویرانیها از سوی دولت، از بدترین واقعیت نیز خبر دارند. وقتی مردم از آگاهی خود بر بدترین حوادث مطمئن باشند، به ارائه غیرضروری مطالب ساختگی که صرفاً برای توضیح نگرانیها برای خود ساخته می‌شود و تاریک‌تر نشان‌دادن اوضاع تمايل نخواهند داشت.

در عین حال، اثبات بالابودن میزان انتشار شایعات، آن هم در بالاترین میزان ممکن در زمانی که دسترسی به اخبار نیز بالاست، مشکل نیست. شایعاتی چند درباره شکستهای یأس‌آور ما در پرل هاربر، پیش از آن که گزارشی رسمی در روزنامه‌ها درج شود، وجود داشت. شایعات پراکنده‌ای درباره مرگ هیتلر وجود داشت اما بلافصله پس از انتشار خبر مربوط به تلاش برای ترور وی در تابستان ۱۹۴۴ بر حجم این شایعات افزوده شد. هجوم سیل آسای شایعات در مورد برقراری صلح در اوخر آوریل و اوایل مه ۱۹۴۵ با بحث علني درباره سقوط قریب الوقوع

المان در مطبوعات همزمان بود و به همین ترتیب سیلی از شایعات در آخرین ساعات قبل از پیروزی نهایی، کشور را در کام خود فرو برد. داستانهای زودرسی در مورد پایان جنگ، سریع‌تر از آن که امکان تکذیب رسمی آنها وجود داشته باشد، انتشار می‌یافتد.

یکی از ماجراهای عجیب در تاریخ شایعه [شایعات دوره جنگ جهانی دوم در آمریکا] انتشار داستان مرگ بسیاری از شخصیت‌های مشهور بود. برای مثال در عرض چند ساعت پس از انتشار اخبار مربوط به مرگ ناگهانی روزولت (رئیس جمهور وقت آمریکا) در تاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۴۵، شایعه مرگ شخصیت‌های برجسته‌ای چون مارشال ژنرال بینک کراسبی و شهردار لاقاردیا بالا گرفت. احتمال پیدایش شایعه درباره حادثی که از اهمیت خبری ناچیزی برخوردار نداشت، ضعیف است. در شرایط خاص، تحریفاتی که شایعات در اخبار برجسته مطبوعات به وجود می‌آورند، خصوصاً اخبار مهم و تحریک‌آمیز، وسیع‌تر و جدی‌تر خواهد بود.

اشتباه آن مقام بلندپایه در این تصور که شایعه به عنوان یک امر غیرضروری می‌تواند برای خالی نبودن عرضه جایگزین اطلاعات موثق شود، نهفته بود. او به این واقعیت توجه نداشت که انسان در مواجهه با حوادث بسیار مهم، هرگز موضوع را صرفاً با پذیرش حادثه مذکور پایان یافته تلقی نمی‌کند، بلکه زندگی او عمیناً تحت تأثیر قرار می‌گیرد. تخلیات متنوعی از احساسات موج مربوط به آن حادثه، در ذهن وی شکل می‌گیرد؛ او با تصور پیامدهای بعید به جستجوی توضیحاتی در مورد آن پدیده می‌پردازد.

با این حال، آن مقام رسمی به صورتی کلی و با سادگی بسیار، تنها بخشی از فرمول اشاعه شایعه و کنترل آن را بیان نمود. هرگاه حادث مهمی در اجتماع اتفاق افتد ولی اخبار دریافت شده مربوط به آنها ناقص و یا از لحاظ موضوعیت در هاله‌ای از ابهام قرار داشته باشند، شایعه رواج می‌یابد. ابهام، ممکن است ناشی از گزارش میهم خبر، دریافت خبر متناقض توسط شنونده، یا ناتوانی شنونده از فهم خبر باشد. در تابستان ۱۹۴۵، بعد اتم موضوع شایعات بسیاری به ویژه در میان عوام بود. شایعه «تشعشعات مرگ آور برای مدتی طولانی بر فراز ناکازاکی و هیروشیما برقرار می‌ماند و هرگونه تجلی حیات را ناممکن می‌سازد»، رواج یافته بود. نتایج حاصل از یک نظرسنجی عمومی حاکی از اعتقاد یک چهارم مردم به امکان انعدام تمام کره

زمین براثر یک انفجار اتمی بود. داشمندان برای بی اعتبار نمودن این نوع داستانها رژمات بسیاری کشیده‌اند. در عین حال شایعات خیالپردازانهای نیز درباره بهبود فوری و بسیار گستردۀ سطح زندگی براثر استفاده از انرژی اتمی، انتشار پیدا کرده بود. مهم‌ترین جنبه این قضایا، بهویژه در زمان جنگ، رواج شایعه در اثر بی‌اعتمادی افراد به اخباری است که در دسترس آنها قرار می‌گیرد.

شایعات پرل هاربر

در ۹ آنونیه و فوریه ۱۹۴۲ شایعات ناشی از ترس، همچون توفابی، آمریکا را درنو رდید. نکته اصلی همه آنها این بود: «در حمله به پرل هاربر، تلفات و خسارات ما به موتاب بیش از آن چیزی بوده است که مقامات به آن اعتراف کرده‌اند.» برخی از انواع این شایعات، حاکی از غرق شدن تمامی ناوگان پاسیفیک در بندر پرل هاربر در روز هفتم دسامبر بود. برخی دیگر صحبت از منهدم شدن هزار هوایپما در روی زمین در همان روز می‌کردند. اکنون مشخص شده است که در گزارش‌های رسمی اولیه تمامی خسارات و تلفات واردآمده در پرل هاربر (احتمالاً به دلایل امنیت نظامی) افشا نشدند. به دلیل سوء ظن ایجاد شده نسبت به واقعی نبودن اخبار رسمی داستانهای ساخته و پرداخته شده بودند. مردم معیار موثقی برای سنجش و کنترل تصورات ترسناک خود در دست نداشتند زیرا به اخبار اعتماد نمی‌کردند. دامنه گسترش این داستانها به قدری وسیع و تاراحتی از آنها به اندازه‌ای زیاد بود که روزولت - رئیس جمهور وقت - خود را ملزم دید که بخشی از سخنان آتشین خود را در روز ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ به رد و انکار این شایعات بی‌بايه اختصاص دهد. حتی در آن زمان نیز رئیس جمهور توانست تمام ماجرا را مطرح نماید اما برای از میان برداشتن ترس مردم تا حد ممکن به افشاء حقیقت (با مراعات امنیت ملی) پرداخت. تأثیر تصمینهای او را بر مردم بهزودی مطرح خواهیم کرد.

ابتدا بگذارید فرمول شایعه را در مورد داستانهای پرل هاربر به کار بندیم. در این جانیز همچون سایر موارد با وجود اهمیت زیاد حادثه در زندگی مردم، اخبار مربوط به آن از لحاظ موضوع، مبهم بود. در این مورد خاص، ابهام ناشی از سه ویژگی غالب آن دوره بود. این سه ویژگی عبارت بودند از:

۱. بسیاری از مردم آمریکا نسبت به دولت واشنگتن و اصلاحات اسبق آن،

سیاست مداخله جویانه‌اش، مؤسسات الفاگونه‌اش، و کارشناسان «موبیلن» آن شدیداً بی اعتماد بودند.^۱

۲. عموم مردم نسبت به سیاستهای خبری دولت، در زمان جنگ، نامطمئن بودند. حتی غیر مخالفین هم اعتماد کاملی به سیاست خبری مقامات نداشتند. شاید در روزهای اول جنگ، بی اعتمادی از توجیهاتی برخوردار بود.^۲

۳. مهم‌تر از همه، در هم ریختگی شدید زندگی مردم با شروع جنگ بود. خانواده‌ها وضعی مختل پیدا کرده بودند. رواج عادی زندگی ذکرگون شده و آینده‌ای تاریک و نامطمئن در پیش روی بود. دقیق تر بگوییم، مردمی که نسبت به کنایت ما، در پیشگیری از بعیازان یا حتی تجاوز نظامی اعتمادی نداشتند، وحشت و هراس فوق العاده‌ای پیدا کردند. برای توضیح این هراس لازم بود دلیل و سببی قابل قبول و معقول بیابیم. روشن ترین دلیلی که محکم‌تر و معقول‌تر از هرجیز دیگری می‌نمود، تصور انعدام تقریباً کامل نیروهای دفاعی بود. چون درگیری جز در پول هاربر به وقوع نپیوسته بود، حتماً در همان پول هاربر بود که ما، درمانده شده بودیم. پذیرش دلایل مستحکم جدید و مهیج، از باور کردن دلیلهای دور دست و کمتر ملموسی، همچون عدم موافقیتمان در ایجاد آمادگی در جهت دفاع ملی، آسان‌تر بود؛ لذا انگیزشی نیرومند به همراه «تلاش برای یافتن معنی» به نفی اخبار دریافتی می‌پرداخت.^۳

۱. شهر و ندان مخالف حکومت روزولت، آسان‌تر از موافقین وی شایعات منعکس کننده «سوء‌مدیریت در جنگ» را می‌پذیرفتند. این واقعیت در نظرسنجی انجام شده به وسیله اف. اج. آپورت و آم. پیکن اثبات شده است.

۲. یک سری نظرسنجی عمومی، وجود بی اعتمادی قابل توجهی را نسبت به اخبار رسمی در تمام طول جنگ ثانی می‌دهد. در این آزمون‌ها از مردم چنین پرسیده می‌شد: «آیا فکر می‌کنید دولت اطلاعات لازم در مورد جنگ را در اختیار مردم قرار می‌دهد یا خیر؟» سه روز پس از حادثه پول هاربر، تنها ۶۸٪ مردم حاضر شدند به این سؤال پاسخ «آری» دهند. تعداد مردمی که در طول جنگ به این سؤال «آری» می‌گفتند هرگز از ۷۰٪ بالاتر نرفت و در مارس ۱۹۴۴، این میزان به سطحی معادل ۵۱٪ نزول کرد.

(اطلاعات فوق از سوی اداره تحقیقات افکار عمومی دانشگاه پریستون ارائه شده است.)

۳. یکی از مهم‌ترین منابع روانی انتشار شایعه علاقه مردم به ساده و مختصر کردن حوادث پیچیده و تحولات متواتی که اغلب با سرعتی گیج کننده به وقوع می‌پیوندد، برای درک آنهاست.

نیاز به دلیل تراشی برای ترس ناشی از ماجرای پول هاربر چندان قوی بود که مردم را به مقاومت در برابر تضمینهای رسمی فرمانده کل قوا واداشت. به نحوی کاملاً دور از انتظار آن بخش آتشین از سخنرانی مورخ ۲۳ فوریه ۱۹۴۲ روزولت فرصتی تجربی را به وجود آورد. بر حسب اتفاق، در روز ۲۰ فوریه از دویست دانشجوی دانشگاه این سؤال پرسیده شده بود:

«به نظر شما خسارات در پول هاربر از آنچه رسمآ اعلام شده است بیشتر، خیلی بیشتر، همان میزان، کمتر، یا خیلی کمتر است؟»
نتایج، به صورت خلاصه، عبارت بودند از:

بیشتر یا خیلی بیشتر ۷۶%

همان میزان یا کمتر ۳۱%

بعد از سخنرانی رئیس جمهور، که اکثر آمریکاییها به آن گوش فرا دادند، در روز بیست و پنجم فوریه از یک گروه مشابه (گروه پیشین قابل دسترسی نبود) همان سؤال پرسیده شد. همچنین از این گروه ۲۰۰ نفره خواسته شد که بگویند از سخنرانی رئیس جمهور اطلاع پیدا کرده‌اند یا نه. نتایج به دست آمده، پس از حذف پاسخگویانی که سخنرانی رئیس جمهور را نه شنیده و نه خوانده بودند، چنین بود:

بیشتر یا خیلی بیشتر ۴۶%

همان میزان یا کمتر ۵۴%

این موقعیت اتفاقی؛ امکان اندازه گیری میزان تأثیر کلام یک صاحب منصب را که در زمانی بحرانی از طریق رسانه قدرتمند رادیو سخن می‌گفت، فراهم کرد. اگر آزمایش یادشده نمایانگر وضعیت افکار عمومی در کل کشور انگاشته شود (دلیلی برای تصویر دانشجویان به عنوان یک گروه خاص وجود ندارد) می‌توان گفت رئیس جمهور با استفاده از چند جمله اطمینان‌بخش موفق به تغییر عقیده ۲۳٪ از شهروندان شده بود. از یک نظر این امر دستاوردي مهیج است. توفیق در کاهش بدینی و هراس و نیز ازین بودن اعتقاد به شکست خودگی در بین حدود بیست میلیون شهروند، آن هم در مدتی به این کوتاهی، باید به شایستگی رئیس جمهور و مؤثربودن رادیو به عنوان یک رسانه جمعی نسبت داده شود.

در عین حال، به رغم تلاش‌های رئیس جمهور، اکثر کسانی که این شایعات زیان آور را پذیرفته بودند همچنان بر عقیده خود پابرجا ماندند. دریاره این افراد چنین

باید فرض کرد: یا دلهره و نگرانی آنها از ماجرا آن قدر بزرگ و یا بی اعتقادی شخصی آنها نسبت به روزولت چنان شدید بود که اخبار مطرح شده با صدای بالاترین مقامات کشور نیز نتوانست سیطره شایعه بر آنها را در هم شکند.

شایعات و روحیه ملی

شایعات پول هاریر را به همراه سایر شایعات مربوط به تلفات فوق العاده سنگین بی توان به عنوان «شایعات هراس آور» (یا شایعات لولو) طبقه بندی نمود. داستانی که در سال ۱۹۴۲ در نیوانگلند دهان به دهان می گشت نیز در همین دسته بندی قرار دارد. اصل داستان مربوط به غرق شدن یک کشتی حامل ذغال سنگ در اثر تصادفی در نزدیکی کانال کیپ کد بود اما این تصادف به علت نگرانی و هراس بسیار زیاد مردم نیو انگلند به داستانی خیالی تبدیل شد. مطابق این داستان یک کشتی آمریکایی مورد اصابت اژدر قرار می گیرد و هزاران پرستار حاضر در آن تلف می شوند. از همین موضوع داستانهای زیاد دیگری نیز نقل شده بود که همه به یک میزان وحشتزا بودند.

داستانهای مربوط به «ماجراهای سبد» را نیز می توان از قبیل همین شایعات هراس آور دانست. بر طبق این داستان خانمی یک نامه از وزارت جنگ دریافت می کند. در این نامه از وی خواسته شده بود که برای استقبال از شوهر سربازش در ایستگاه راه آهن شهر حاضر شود. طبق داستان، آن زن چنین کرد. (مقامات وزارت جنگ) شوهرش را بدون دست و پا در سبدی به او تحویل دادند.

این داستان غمناک، که تنها ساخته و پرداخته تخیلات و ترس بود، در سال ۱۹۴۴ به طور وسیعی انتشار یافت. در تمامی طول جنگ، تنها در یک مورد چهار دست و پای شخصی قطع شده بود. واقعیت موجود در این اتفاق منحصر به فرد، با آن وضع به تصویر کشیده شده از فرد قربانی و درمانده و نیز قساوت قلب متسبب شده به وزارت جنگ، کاملاً فرق داشت.

حقایق مربوط به این مورد در گزارش مورخ ۱۲ اوت ۱۹۴۵، که توسط آسوشیتد پرس مخابره شد، مطرح شده است:

به سریاز بی دست و پای جنگ شصت هزار دلار نقد داده شد.

مردم از سراسر کشور برای کمک، تقدیر از او، و تحسین شهامت او شروع به ارسال اعانه‌های نقدی کردند.

دیپوند فوی پرس بیش از ۲۶۹۲۰ دلار و شیکاگو هواپیمایی کن ۲۵۰۰۰ دلار دریافت نمودند، که تماماً به خانواده هنل تقدیم گردید. تاجری از لوئیز ویل به نام الگرین برگ گفت که او تقریباً چهار هزار دلار برای آنها جمع آوری نموده و اعانه‌های مستحبم به خود خانواده هنل نیز به بیش از چهار هزار دلار بالغ گردید.

استوار فردیک هنل، تنها سریازی که در این جنگ دو دست و پای خود را در نبرد از دست داد، و همسرش جوی، در حالی که امروز سومین سالگرد ازدواجشان را در بیمارستان ارتشی «پرسی جونز» جشن می‌گرفتند، هدایایی به مبلغ شصت هزار دلار دریافت کردند.

پنج هفته قبل، وقتی هنل از اکیناوا بازگشت، با اعلام این که به رغم همه ناتوانیهای فایق نیامده در نظر دارد به شغل مرغداری بهزاد تحسین همگان را برانگشت.

در این گزارش از کمکهای پزشکی، دندانپزشکی، و مالی دولت برای سالم سازی این رزمnde شجاع و کهنگ کار (که به هیچ وجه بدیخت و فلکزد هم نیست) ذکری به میان نیامده است.

شایعات بی‌پایه، به ویژه در روزهای اولیه جنگ، از لحاظ کمیت حتی از تعداد شایعات خیال پردازانه مردم اهل عیش و طرب، که اصطلاحاً به آنها «رؤیای استعمال پیپ» گفته می‌شود، نیز بیشتر بود.

شایعات نوع دوم عموماً در گیرنده پیش‌بینی پایان یافتن سریع جنگ بودند. بر اساس یک شایعه، شرکت لویدز لندن با احتمال هزار درصد پیش‌بینی کرده بود که جنگ قبل از کریسمس ۱۹۴۲ به پایان می‌رسد. داستان کوتاه پوچی نیز در سراسر کشور پخش شده بود. مضمون داستان از این قرار بود:

«پیشگویی به مشتری خود گفت که هیتلر تا شش ماه دیگر خواهد مرد. مخاطب، ناباورانه، موضوع را گوش می‌کند. خانم پیشگو، برای غلبه بر این ناباوری، پیادشدن جسدی را در اتوبوس مرد مشتری به عنوان گواه صحت ادعای خود ذکر می‌کند. فرد مذکور کوتاه‌زمانی بعد در حال رانندگی در جاده فرد مجروحی را برای رساندن به بیمارستان سوار ماشین می‌کند اما پس از رسیدن به بیمارستان او را بی‌جان و مرده می‌یابد.»

به نظر عجیب می‌رسد که داستانی این‌چنین مبتذل آن‌قدر از جذبه برخوردار شود که در سطح وسیعی انتشار یابد. اهمیت مرگ احتمالی هیتلر برای انتشار دهنگان شایعه بخشی از توجیه پخش آن را بر عهده دارد و بخش دیگری از توجیه در آرزوی مردم برای مرگ هرزه‌زودتی او نهفته است. بخشی دیگر به تاریخ مرگ انسانها مربوط می‌شود و بخشی نیز در نیاز به دلیل تراشی و قابل قبول نمودن این آرزو نهفته است. قابل قبول بودن این داستان نیز در آن منطق انحرافی مربوط به قدرت پیشگویی خانم پیشگو در پیداشدن جسدی در اتو میل آن مخاطب نهفته است؛ زیرا تنها در صورت وجود چنین قدرتی در آن پیشگو است که انسان می‌تواند به پیشگوئی او در مورد مرگ هیتلر نیز اعتماد نماید.

روی هم رفته، شایعات آرزومندانه، با آن همه رنگ و بوی خوش‌بینانه‌ای که اصولاً خصیصه این گونه شایعات است، پیش از نزدیک شدن سقوط آلمان نسبتاً کم بودند. اما در طول ماه آوریل سال ۱۹۴۵ شایعات مربوط به مرگ هیتلر و تسلیم شدن بی‌قید و شرط آلمان، همچون سیلی قدرتمند همه جا را فراگرفت. پیشنازی مطبوعات و رادیو در این فضایا و طرح به زمین گذاشتن اسلحه توسط آلمانها در دو یا سه روز قبل از پایان واقعی ماجرا، شدیداً به گسترش شایعات مذکور دامن می‌زد.

در شایعات صلح نهایی، به پدیده‌ای ویژه بر می‌خوریم. این پدیده را می‌توان تأثیر شیب هدف نامید. (در آینده توضیحات لازم در این مورد ارائه خواهد شد). این شایعات صلح، با این که استمرار و سرعت انتشار خود را مدیون آرزومندی مردم و مبهم بودن اخبار بودند اما بخشی از فلسفه وجودی آنها ناشی از انتظارات ساده‌اندیشانه عموم مردم بود.

وقتی در انتظار خبر خاصی به سر می‌بریم، به سادگی می‌توانیم باور کنیم که این خبر واقعی شده است.

برای مثال چه تعداد از افرادی که هر لحظه در انتظار دریافت یک پیام تلفنی به سر می‌برند «فکر می‌کنند» که صدای زنگ تلفن را شنیده‌اند؟ «تأثیر شیب هدف» که ناشی از انتظار است به خوبی در سرمهقاله نشریه بوستون گلوب (منتشرشده در سپتامبر ۱۹۴۴) توصیف شده است. در این سرمهقاله به این واقعیت نیز توجه شده است که شایعات ممکن است در اصل «هسته‌ای از حقیقت»

را مطرح کنند. در این مورد خاص تنها نه هزار آلمانی در منطقه موئز تسلیم شده‌اند نه تمامی ارتش آلمان.

طلوع کاذب

این تسلیم شدن است، مدت زمان قابل توجهی وقت لازم است.

کاملاً محتمل است که برخی از این شایعات بی‌اساس، حتی کمتر از شایعه دیروز، مبنی بر واقعیت باشند.

آلمانها در حال شکست خوردن هستند اما کسی نمی‌داند نیروی قابل توجهی از آنها تا چه زمانی به جنگ ادامه خواهد داد. در این زمان لازم است که همگان، چه نظامی و چه غیر نظامی، بدون توجه به داستانهای منتشر شده، که ممکن است خشنود کننده نیز باشند، به انجام وظایف خویش مشغول باشیم.

شایعه‌ای که از رادیویی بروکسل منتشر شد، در روز گذشته به بسیاری از مردم نشاطی دروغین داد. زیرا اعلام شد که آلمانها تسلیم شده‌اند. دو ساعت بعد، سたاد عالی فرماندهی این موضوع را کاملاً تکذیب و ایستگاه رادیویی مذکور که این موضوع را اعلام کرده بود عذرخواهی کرد.

ظاهراً اصل ماجرا مربوط به تسلیم شدن هزار سرباز آلمانی در موئز بود. داشت که در آنها تسلیم شدن آلمانها مطرح خواهد گردید اما تا زمان اعلام تسلیم شدن بی‌قید و شرط واقعی آنها به جهانی که متظر

در طول جنگ شایعات هراس، همچون شایعات آرزومندانه، اثر مهمی بر روحیه‌ها در جبهه داخلی داشت. دسته نخست ماهیتاً هشداردهنده است و غالباً موجب نفی اعتماد به نفس اشخاص در موفقیت‌آمیز بودن تلاشهای جنگی کشورش می‌شد و لاجرم به نگرانیهای بی‌جهت می‌انجامید و در پاره‌ای از موارد منجر به ایجاد نقطه نظراتی حاکی از شکست می‌گردید.

از طرف دیگر، شایعات آرزومندانه با ایجاد خوش‌بینی افراطی در بعضی از موارد به یک نوع خوش‌حالی تضعیف کننده منجر می‌شوند. آمادگی مردم برای «ست شدن» در زمان دریافت اخبار خوب و خوشایند به خوبی در کاهش میزان اعطای داوطلبانه خون پس از خبر پیروزیهای متفقین مشخص است. هرگاه مردم شایعاتی دال بر قریب الوقوع بودن موفقیت یا نزدیک بودن پایان جنگ را باور می‌کردند، نوعاً به سوی کاهش تلاشها و ایشاره‌ایشان متمایل می‌شدند. با این که پیامدهای شایعات هراس‌آور و آرزومندانه بر روحیه ملی دارای اهمیت

است اما در مقایسه با اثرات ناشی از سومین دسته از شایعات زمان جنگ، که فراگیرترین نیز بود و منعکس کنندهٔ تغییر و خصوصیت است، از اهمیت کمتری برخوردار است. دسته سوم را شایعات تفرقه‌افکن می‌گوییم.

جدول شمارهٔ (۱)، که آر. اچ. نپ آن را تهییه کرده است، درصد توزیع هزار شایعهٔ جمع‌آوری شده از سراسر ایالات متحده در طول تابستان ۱۹۴۲ را به دست می‌دهد.^۱ بر اساس تحلیل‌های نپ، تقریباً دو سوم شایعات رایج در سال ۱۹۴۲ بانیت خصم‌مانه به وجود آمده و تأثیرشان تفرقه‌افکن‌گیز بوده است. حدود ۳/۹٪ ضد سامی (يهود سامی نژاد)، ۱/۳٪ ضد سیاه‌پوست، ۱/۴٪ ضد دولت و ۱۹/۶٪ ضد ارتش یا نیروی دریایی بودند. ایراد اتهام و طرح شکایت علیه دسته‌های گوناگونی از هموطنان آمریکایی که همه حقیقتاً در حال فداکاری برای پیروزی در یک جنگ عمومی بودند، به تحریق پایان‌ناپذیر ادامه داشت. تأثیر این گونه داستانها چیزی جز وارد آوردن صدمه به وحدت ملی، آن هم در زمانی بحرانی، نبود. قربانیان این گونه داستانها احساسی تلخ و بدینسانه نسبت به دیگران داشتند. درست در زمانی که احساساتی از این قبیل به هیچ وجه قابل تحمل نبود، وارد آوردن اتهام و زدن برچسب مقابل به دیگران، کاری عادی شده بود:

- نیروی دریایی سه محمولة قوه را در لنگرگاه نیویورک (بدون توضیح در مورد علت) به آب انداخته است.

- ارتش نیمی از گوشت‌های گاو را اسراف می‌کند و از بین می‌برد.

- بیشتر کره ما را روسها دریافت می‌دارند و از آن صرفاً برای روغنکاری تفنگ‌هایشان استفاده می‌کنند.

- رئیس جمهور یهودی است.

- صلیب سرخ از سریازان ما در ایسلند پول زیادی بابت قیمت پولیورهایی که مردم بافته‌اند می‌گیرد.

- یهودیها از سریازی می‌گیرند.

۱. این جدول مبنی بر گزارش‌هایی است که در پاسخ به تقاضای مندرج در پایان داستانی «بانام» (بوستون) به جنگ شایعات می‌رود، «چاپ شده در ماهنامه‌ریدرز» (ابتداء از سپتامبر ۱۹۴۲) به دفتر این ماهنامه ارسال شد. این جدول با مجوز از فصلنامه افکار عمومی چاپ می‌شود.

جدول ۱. دسته‌بندی هزار شایعه‌گزارش شده از مراسر کشور در تابستان سال ۱۹۴۲
 (هر یک از ارقام جدول نمایانگر درصدی است از نوع خاصی شایعه که از نمونه کل منطقه
 گرفته شده است).

غرب دور	غرب میانی	جنوب	گرانه آنلاتیک	نیو انگلند	ایالات متحده امریکا	
۶۷/۸	۷۲/۵	۶۱/۶	۶۲/۰	۶۳/۲	۶۵/۹	شایعات نفره افکن (جمع)
						ضد سامي:
۱/۱	۲/۲	۰/۹	۶/۶	۷/۲	۲/۶	فرار از سربازی
۷/۹	۴/۶	۴/۲	۷/۰	۶/۴	۵/۷	انواع دیگر
۸/۰	۷/۷	۵/۲	۱۲/۵	۱۳/۶	۹/۳	جمع
۵/۸	۷/۰	۵/۲	۹/۴	۹/۶	۷/۳	ضد بریتانیا
						ضد دولت:
....	۶/۳	۳/۲	۲/۰	۲/۴	۳/۱	شخص روزولت
۶/۹	۶/۷	۸/۹	۳/۵	۴/۰	۶/۱	نجات و جیره‌بندی
۵/۸	۶/۰	۱/۴	۲/۷	۱/۶	۳/۷	نانی اوران فرضه جنگ و پس اندازها ..
۱/۶	۴/۲	۱/۸	۰/۸	۲/۴	۲/۲	خدمات گلچین شده، شکایات، کلمات ریکی
۶/۹	۵/۲	۴/۷	۲/۰	۲/۲	۴/۴	پرند، اسراف، گندی، تصادفات
۲۲/۳	۲۸/۴	۲۰/۲	۱۰/۹	۱۳/۶	۲۱/۴	جمع
۱/۱	۲/۱	۸/۵	۲/۲	۰/۸	۳/۱	ضد سیاهپست
						ضد ارش و نیروی دریایی:
۴/۸	۴/۲	۲/۲	۲/۰	۱/۶	۳/۱	بی کفایتی رهبران دولت
۴/۲	۵/۶	۵/۶	۹/۸	۸/۸	۶/۷	فحاشی سربازان و ناویها
۴/۲	۱/۸	۲/۸	۲/۷	۱/۶	۲/۶	مستی و اعمال خلاف اخلاقی ..
۵/۳	۷/۰	۷/۵	۴/۱	۴/۰	۶/۰	عدارکات، وسائل خوب‌نودن، کمود ..
۳/۲	۱/۸	۲/۸	۱/۲	۲/۴	۲/۱	تدارکات، وسائل خوب‌نودن، کمود ..
۲۰/۷	۲۰/۳	۲۱/۲	۲۰/۷	۱۷/۶	۱۹/۶	جمع
۱/۶	۲/۸	۰/۵	۲/۲	۴/۸	۲/۲	ضد صلیب سرخ
۴/۸	۱/۸	۰/۵	۰/۴	۰/۸	۱/۶	ضد نیروی کار
۴/۸	۲/۵	۰/۵	۲/۲	۱/۶	۲/۳	ضد اشتغال

دور	غرب میانی	غرب جنوب	گرانه انلاتیک	نیو انگلند	ایالات متحده	آمریکا	
۱۹/۶	۲۰/۳	۲۲/۸	۲۶/۹	۲۸/۲	۲۵/۴		شایعات هراس آور (جمع)
....	۱/۱	۱/۲	۰/۷		در نیروهای مسلح:
۰/۵	۱/۸	۱/۴	۰/۸	۱/۰		خودکشیها
۱/۱	۰/۴	۲/۳	۲/۰	۱/۲		دیوانگی
۰/۵	۴/۶	۲/۸	۹/۹	۹/۶	۵/۱		طاعون راتات و بیماریهای معدیگیر
۲/۱	۷/۷	۶/۲	۱۲/۹	۹/۶	۸/۰		تلفات زیاده از حد
							جمع
							فعالیتهای متون پنجصی:
۰/۵	۰/۴	۶/۱	۱/۶	۱/۶	۲/۰		داستان «ثان و زیردریایی»
۰/۵	۱/۴	۰/۴	۲/۴	۰/۷		تدارک به دشمن
۲/۱	۲/۵	۸/۵	۲/۰	۶/۴	۴/۲		فعالیت جاسوسی، خرابکاری
۲/۲	۲/۹	۱۶/۰	۳/۹	۱۰/۴	۹/۹		جمع
							فجایع:
۵/۸	۷/۰	۳/۸	۱/۶	۳/۷		داستان «زیان و تمبر»
۱/۲	۱/۱	۰/۹	۰/۸	۱/۶	۱/۰		انواع دیگر
۷/۴	۷/۰	۴/۷	۲/۳	۱/۶	۴/۸		جمع
							اقدامات فاش نشده دشمن:
۱/۲	۱/۴	۱/۴	۰/۸	۰/۸	۱/۲		اسلحة با نقشه‌های محروم‌انه
۱/۱	۲/۸	۱/۲	۰/۸	۱/۰		خسارات کشتیرانی
۴/۲	۰/۴	۲/۳	۵/۹	۵/۶	۳/۳		فعالیتهای فاش نشده دشمن
۶/۹	۱/۸	۶/۶	۷/۸	۷/۲	۵/۷		جمع
۱/۲	۰/۷	۱/۴	۳/۹	۲/۴	۲/۰		شایعات روایای پیپ، (جمع)
....	۲/۰	۰/۸	۰/۷		شایعات صلح
....	۰/۷	۰/۸	۰/۴		«جسد در اتومبیل»
۱/۱	۰/۹	۰/۴	۰/۸	۰/۶		زیردریان دشمن با ساحل آورده، و منهدم شود
۰/۵	۰/۵	۰/۸	۰/۸	۰/۵		شایعات پیروزی
۱۱/۶	۶/۰	۳/۸	۷/۸	۵/۶	۶/۷		شایعات متغیره (جمع)

- سیاهپوستان باشگاههای «الانور» تشکیل می‌دهند که در آنها، با پول دولت، تفنگ و بخشکن جمع می‌کنند.

این نوع شایعات تنها نمونه‌ای از شایعات هیولا صفت رایج در سالهای اول جنگ است. همین شایعات با کمی تغییرات در تمام جنگ شنیده می‌شدند و تتمه آنها هنوز هم به گوش می‌رسد.

آیا همان گونه که بحث ما و جدول شماره (۱) نشان می‌دهد شایعات در زمان جنگ منحصر به همین داستانهای هراس‌آور، آرزومندانه و تنفسبرانگیز بودند؟ نه.

تعداد اندکی از شایعات قابل طبقه‌بندی نیستند. این دسته را که ظاهری خبرگونه دارند می‌توان در یک دسته‌بندی به عنوان شایعات کنجکاوی قرار داد. چند نمونه از آنها عبارتند از:

- کشتی کوئین مری دیروز با هفت هزار سرباز در آب شناور گردید.

- گفته می‌شود ممکن است مدارس را بینندن تا دانش آموزان بتوانند در دروکردن محصول کمک کنند.

- من شنیده‌ام آنها در نظر دارند یک اردوی بزرگ ارتشی در نزدیک میدل تاون برپا کنند.

احتمالاً شایعاتی از این دست خیلی عمومی تراز آن باشند که جدول شماره (۱) مطرح می‌کند. شاید گزارش دهنده‌گان این نوع شایعات را به اندازه «داغ» نمی‌دانستند. این دسته، از نظر تأثیر بر روحیه، اهمیت چندانی ندارد و اگر به حفاظت اطلاعات ضربه نزند، می‌توان آنها را بی‌اهمیت انگاشت.

دفاع در قبال شایعه

هشدار مقامات دولتی و شهر و ندان وطنخواه درمورد صدمات بالقوه‌ای که شایعه به روحیه مردم در جبهه داخلی می‌زد، طبیعی بود؛ اگر چه آنها معتقد بودند شایعه پراکنی به هر حال بخشی از علامت عصبیت اجتناب ناپذیر طبیعی زمان جنگ بود اما نمی‌دانستند عمق ماجرا به کجا انجامیده و می‌تواند موجب ایجاد روحیه شکست خورده، بی‌تفاوی و یا اختلالات داخلی در ملت گردد.

یکی از تحقیقات زمان جنگ درباره انتشار و پذیرش شایعه به وسیله راج و یانگ (Ruch & Young) (۱۹۴۲) انجام گرفت. در این تحقیقات، شایعه خاصی در

مورد متحدین پخش می شد؛ مثل: «بیش از سیصد سرباز اخیراً از پادگان فورت دیسک در نیو جرسی گریختند». برای هر یک از این شایعات یک «فهرست تیراژه» منتشر می گردید. در نیویورک، این فهرست (درصد مردمی که با آنها مصاحبه می شد و شایعه را شنیده بودند) هشت درصد بود و در بوستون ۵/۵ درصد. تقریباً ۲۳ درصد کل نمونه برداری حداقل یک شایعه را شنیده بودند. آیا آنها را باور کرده بودند؟ یک فهرست پذیرش هم مشتمل بر نظر پاسخگویان درباره صحت و سقم شایعه (آیا اصلًا آن را قبلاً شنیده بودند یا نه) تهیه شد. میانگین پذیرش در شهر نیویورک، ۴/۹ درصد و در بوستون ۸/۳ درصد بود. براساس نتایج بدست آمده، هم انتشار و هم پذیرش شایعه در بین مردم فقیر بیشتر از خانواده های مرغه بود. در بین افراد مسن (بیش از ۴۵ سال) و نیز در بین یهودیان، این آمار بیشتر از افراد جوان و غیر یهودی بود. توجیه این مستعد بودن یهودیان نسبت به شایعه، احتمالاً این گونه است که شایعات عمدتاً از نوع «لولو» بودند و به دلیل احساس نامنی و ترس بودن بسیاری از یهودیان، در روزهای اول جنگ، شایعات بیشتر از دیگران در بین آنها قابل جذب بود. مؤسسات دولتی به واسطه بررسیهای متعدد و وسیع از افکار عمومی در سراسر کشور، نسبت به خدمات ناشی از پخش و انتشار شایعات آگاهی داشتند اما مسئله گیج کننده برای آنها ناآگاهی از اقدامات لازمی بود که باید به انجام می رسد. در یک مورد دیدیم که خود رئیس جمهور از رادیو استفاده نمود تا شایعه خاصی را تکذیب کند. بار دیگر و کمی دیرتر در جنگ، رئیس جمهور صریحاً به شایعاتی که موجب خصومت های نژادی و مذهبی می شدند، اشاره و سعی کرد جلوی انتشار آنها را یگیرد. نشریه «تفرقه انداز و غلبه کن» و دیگر نشریات «اداره حقایق و ارقام» که عمری کوتاه داشتند، پادزه ری علیه شایعات بودند. برای مدتی کوتاه، اداره تبلیغات جنگ یکی از واحدهای خود را تحت ریاست «لیورستن» به کنترل شایعات گمارد.

فلسفه کار این مؤسسه کمی با فلسفه کار «کلینیکهای شایعه» که از سوی مردم و به صورت خصوصی اداره می شد و مبنای کارش تکذیب اکاذیب بود، فرق داشت. اداره تبلیغات جنگ براساس این اعتقاد: «شایعه، در نبود اخبار پخش می شود» تلاش خود را بر بیهود کیفیت اخبار منتشره و بالا بردن اعتماد عمومی نسبت به این اخبار منمرکز کرد. با اینکه اداره تبلیغات جنگ نسبت به عقلابی بودن تکرار خود شایعات به منظور تکذیب آنها ابراز تردید می نمود اما دخالتی در کار روزنامه ای کلینیکهای

شایعه نمی‌کرد. طبق فلسفه اداره تبلیغات جنگ، خفه کردن یک شایعه با اعلان حقایق، بهتر از مطرح نمودن آنها برای تکذیب‌شان است، چرا که در نوع دوم، بدون هیچ دلیلی، شایعات تبلیغ می‌شوند. فلسفه کلینیکپای شایعه، در جهت مخالف بود. این کلینیکها براساس اعتقاد به «مردم ارتباط حقایق را نخواهند دید مگر این که این روابط مستقیماً مورد اشاره قرار گیرند» به سیاست «شایعه را ذکر کن و سپس آن را شدیداً بکوب» رو آورده‌اند. شاید هر دوی این مؤسسات با اعتماد بیش از حد به حقایق و منطق، دچار اشتباه شده بودند؛ چرا که اطلاعات و بحث، به تدریج برای محور نمودن شایعاتی که از هراس و بیم و تنفر و انتزاع تغذیه می‌کنند، کفايت می‌نماید. وقتی یک ضد سامنی یهودیان را به فرار از سربازی متهم می‌کند، هنگام مواجهه با حقایق انکارناپذیری که حاکی از حضور یهودیان در ارتش به نسبت جمعیت ایشان است، چه خواهد کرد؟ او شایعه را تغییر می‌دهد (نه خصوصتش را) و این بار می‌گوید: «بله اما آنها فقط شغلهای بی دردسر و آسان را در ارتش دارند». از آنجا که تعیین مشاغل «آسان» و «سخت» در ارتش و معین کردن شاغلین این کارها غیرممکن است، دیگر تکذیب این شایعه اگر منفعتی هم داشته باشد، ممکن نیست. به چیزی بیش از اطلاعات صحیح و منطق احتیاج است تا بتوان زبان یک شایعه پراکن انگیزه‌دار را بست. اما در یک دموکراسی (بر عکس یک حکومت مطلقه) همه مؤسسات دولتی یا خصوصی موظفتند تا از مردم بخواهند که از منطقی ترین روش‌های موجود تبعیت کنند.

به طور کلی مؤسسات اطلاعاتی دولت از روش حمله غیر مستقیم علیه موضوع شایعه استفاده و حقایق مربوط را پخش می‌کردند. برای دستیابی به آرمان وحدت ملی از پوستر و اعلامیه‌ها استفاده می‌شد. تحقیقات و بررسیهای محروم‌انه اداره اف.بی.آی. (F.B.I.) و شاخه‌های اطلاعاتی و تجسسی ارتش و نیروی دریایی خصوصاً برای کشف مبادی شایعات زهرآگین فعالیت می‌کردند. اغلب تلاش‌های اداره تبلیغات جنگ در مورد شایعه با مسئله خاصی موسوم به «حفظ اطلاعات» مرتبط می‌شد. پوسترها احساس برانگیز بسیاری همانند موارد زیر تولید می‌شد. همکاری روزنامه‌ها و رادیو به دست آمده بود. شعارهای بسیار فصحی و زیبایی ابلاغ



چند نمونه از پوسترهاي احسام برانگيزی که به منظور جلوگيري از انتشار شایعات مخاطره آفرین در زمان جنگ در آمريكا پخش شده بود

شده بود که شاید جالب ترین آنها «لبه را فرو بندید تا کشته نجات یابد»^۱ بود. به این صورت حرفهای بیجا متوقف شد. بسیاری از ناظران تعجب خود را نسبت به تحوه حفظ موضوعهای محترمانه جنگ از سوی مردمی که از هماهنگی و انصباط برخوردار نبودند. قابلیتی که ملت از خود نشان داد موجب برانگیخته شدن احساس غرور ملی ما گردید. این موضوع در خبر زیر که در تاریخ ۹ اوت ۱۹۴۵ در نشریه گلوب، چاپ بوستون، منتشر شد منعکس است.

سری ترین خبر جنگ چگونه حفظ شد؟

هزار نشریه هفتگی، دوهزار روزنامه و هزاران ایستگاه رادیویی، مجله، سازمانهای مذهبی، نشریات تجاری، نشریات دانشگاهی و ناشران کتاب خواسته شد: «هیچ چیزی در مورد تسليحات محترمانه نظامی یا آزمایشها چاپ و پخش نکنید». این تقاضا مورد اجابت قرار گرفت و نتیجه آن، سکوت در خصوص تعداد زیادی آزمایش همچون مورد رادار و بهویژه در مورد آزمایش‌های امنی بود. البته در آن زمان بسیاری، در این مورد چیزی نمی‌دانستند. بعد از آن تصمیم گرفته شد کارگاه‌های بزرگی (دو کارگاه در تیسی و یکی در واشنگتن) برای انجام کارهای دردست اقدام داشتندان ساخته شود. چنین کاری به معنای بهاستخدام درآوردن ۱۲۵ هزار کارگر کارگاه، عده بیشماری کتراتچی و کمک‌کتراتچی از سراسر کشور و استفاده از کمک بعضی دانشگاهها بود.

بنابراین در ماه ژوئن ۱۹۴۳ دفتر آقای

باپرون پهرايس، مدیر کل امور سازمانی می‌گويد که کار طولانی انجام شده بر روی بمب اتم تنها موضوع سری جنگ بود که به خوبی محفوظ ماند. او به خاطر نگهداری این راز، از روزنامه‌ها و گویندگان رادیو و ناشران مجله‌ها و کتب تسبیح می‌کند و می‌گوید:

نتایج به دست آمده از حفظ موضوعهای سری از سوی روزنامه‌ها و گویندگان رادیویی، به تهابی برای پاسخگویی به کسانی که فکر می‌کرند «санسور به صورت داوطلبانه عملی نیست» کافی بود. این گروهها از ابتدای جنگ به صورت داوطلبانه یک روش سانسور را پذیرفتند. آنها توافق کرده‌اند که از چاپ و پخش هر موضوع مخالف با آرمان جنگ خودداری نمایند. تمامی سانسورها، در طول جنگ، تحت امر «پهرايس» و مبتنی بر آن فاعده داوطلبانه بوده و همچنان ادامه دارد. از حدود ۲۰,۰۰۰ منبع خبری یازده

۱. معنای تحت اللقطی جمله Zip Your Lip and Save a Ship که به خاطر قافیه‌ای که دارد لقب جالب ترین را به خود اختصاص داده است. ضمناً چه تسمیه آن این است که بیشتر در گیریهای نظامی آمریکا توسط نیروی دریائی این کشور انجام می‌گیرد.

با قرار دادن اسمای موادی که همه، واقعی بودند اما تلفظی مسخره به معراه داشتند در قبل و بعد از اورانیوم که ماده اصلی آزمایشهاست اتمی است، از توجه مستقیم به اورانیوم پیشگیری شده بود. از حدود ۲۵۰ روزنامه و ایستگاه رادیویی در منطقه اطراف کارگاههای آزمایشها در تنی و واشنگتن و همچنین در اطراف منطقه آزمایش اتمی در نیومکزیکو، توسط دفتر «پرایس» خواسته شد از هر نوع بحث و گمانزنی درباره کارهای در دست اقدام خودداری نمایند.

بنابراین با این که هزاران نفر در سراسر کشور از خود می‌پرسیدند «آنچا چه می‌گذرد؟» و احتمالاً برخی، حدسهایی هم می‌زدند اما به هر حال «راز» حفظ شد.

پرایس یادداشت محترمانهای را به تمامی افراد فهرست بیست هزار منبع خبری ارسال نمود. در این یادداشت آمده بود: «از شما می‌خواهیم که هیچ گونه اطلاعاتی در مورد آزمایشهاست جنگی مشتمل بر موارد زیر، زیر چاپ نبرید یا پخش ننمایید: تولید یا بهره‌برداری از اتم تجزیه شده، انرژی اتمی، انفجار اتمی، شکافته شدن اتم یا هر نوع واژه معادل دیگر، استفاده نظامی از رادیوم یا مواد رادیواکتیو، آب سنگین، ولتاژ بالا، وسائل نظامی، سایلکوترونها، عوامل زیر یا هریک از ترکیبات آنها؛ پلوتیوم، اورانیوم، پدتروبیوم، هافنیوم، پروتاکتینیم، رادیوم، دنیوم، توریوم، دیوتربیوم».

اگر چه مبارزه برای حفظ اطلاعات، قرین موقفيتی غیرقابل تردید شد اما آشکار گردید که یافته و ابداع روش‌های نبرد با انواع شایعات کمتر تعریف پذیر پردازیسیه که به نحوی ظریف و موذیانه، تفرقه افکنده و ماهیتاً موجب سستی و ناتوانی می‌شوند، آسان نیست.

بهترین تلاش همان کلینیک شایعه بود، ابتکار آغاز انتشار اسلحه‌ای مطبوعاتی برای دفاع در مقابل شایعه، توسط آفای «و. ج. کاوین» از نشریه هرالد نیاول بوستون انجام گرفت. او بین مارس ۱۹۴۲ و دسامبر ۱۹۴۳ هفته‌نامه‌ای را با کمک روان‌شناسان محلی و دیگر مردم انگیزه‌دار منطقه طبع و منتشر نمود. این ایده و نظر درخشید و در پیش از ۴۰ روزنامه و تعداد زیادی مجله در ایالات متحده و کنادا مورد تقلید قرار گرفت. اغلب شایعات مطرح شده، از انواع ساده و پاسخ به آنها کوتاه بود. البته گهگاه همچون نمونه‌هایی که در زیر می‌آید، یک روان‌شناس ستونی را به خود اختصاص داده و طی مقاله‌ای سعی می‌نمود تا با آموزش برخی از اجزای دانش حرفه‌ای خود عموم مردم را در درک شایعات پردازیسیه و پیچیده‌تر یاری کند. نخستین نمونه مقاله تلخیص شده‌ای از نشریه پست استاندارد سیراکیوس است.

کلینیک شایعه

جوانمردی نسبت به اعضای مؤنث ارتش

زنان را می‌شناسید؟ در نتیجه متلاعده خواهد شد که این نوع شایعات که به تمامی سازمان خدمتگزار ضربه می‌زند، تنها موردی دیگر از تخلیلات، شنیده‌ها یا استنتاج‌های عجولانه است. شایعاتی که کلاً اخلاقیات کادر زنان ارتش را مورد تردید قرار می‌دهد از همان ابتدا پرج بوده و آنها را می‌توان با استفاده از حقایق و بی‌مبنط بودن خودشان رد کرد. اما با کمال تعجب، این نوع شایعات در سطح وسیعی پخش شده و به نحو روزافزونی ایجاد مراحمت می‌کنند. حتی در معیارهای فنوت و جوانمردی ما آمریکایی‌ها مشکل اساسی به وجود آمده است؛ این در صورتی است که نخواهیم بگوییم این مشکل، در هوش و ذکاءوت ما است.

شایعات مربوط به زنان عضو ارتش، صرفاً بیان واقعیتها متوقف نخواهد شد. مشکل، عمیق‌تر از این است. مشکل، ناشی از احساسات عمیق ما است. اکثر ما این احساسات عمیق را تا خود آگاهانه با خود به مه جا می‌بریم. حل این مشکل، با قرائی ظاهری عملی نخواهد شد؛ بلکه برای حل آن، بصیرت درونی لازم است. ما انسانها، مخلوقاتی پیچیده هستیم. بخش قابل ملاحظه‌ای از وقتان یا نگرانی در مورد چیزی که واقعاً نمی‌دانیم چیست، سپری می‌شود. اگر چه افرادی بالغ هستیم اما از برخی جهات هنوز همچون کودکانی و حشت‌زده، درمانده، درمنده، یا بدون آرامش هستیم اما دلیل آن را نمی‌دانیم. دلیل ویژه‌ای وجود دارد که چرا ما

(کلینیک امروز تحت مسئولیت استاد روان‌شناس سیاسی دانشگاه سپاه‌کیوس است). کمتر موردی از شایعات توطئه‌انگیز وجود داشته که همچون شایعات غلط فعلی در مورد اعضای مؤنث ارتش، کلینیک شایعه را ناخنستود کند. چند نمونه را ذکر می‌کیم. شایعه: «بیش از پانصد زن کادر رسمی ارتش به خاطر حاملگی غیرقانونی از خدمت اخراج شده‌اند».

شایعه: «پانصد زن کادر ارتش، که حامله شده بودند، از شمال آفریقا بازگردانده شده‌اند». شایعه: «از زرزال آیزنهاور می‌گویید: زنان کادر ارتش، بزرگ‌ترین منبع دردسر او بوده و آنها از هیچ ارزشی برایش برخوردار نیستند».

البته کوچک‌ترین مدرکی در مورد این داستانها وجود ندارد.

شایعه در مورد «بازگردانده مدد پانصد زن کادر ارتش از شمال آفریقا دروغ است»، زیرا از لحاظ محاسبه ریاضی، موضوعی غیرمیکن است؛ چراکه مجموع کادرهای زن مستقر در این جبهه، از پانصد نفر کمتر است (تعداد دقیق آن جزء اسرار نظامی است).

در مورد آنچه که زرزال آیزنهاور گفته است ما حرقهای زرزال آیزنهاور را در این مورد به صورت ضبط شده در اختیار داریم. به نظر او لشگر زنان، سازمانی بسیار اعلاوه و او علاقمند است که تعداد یشتری از آنان را در شمال آفریقا مستقر نماید. در مواجهه مجدد با شایعاتی از این قبیل، از مطرح‌کنندگان آن پرسید چه تعداد از این

هر اس داریم با نسبت به آنها خجالت زده‌ایم و این احساس می‌تواند منجر به متهم شودن دیگران به نفس و بی‌نظمی شود. به جای پذیرش وجود این خصوصیات طبیعی انسانی اکثراً سعی کنیم آنها را در بخش‌های ممنوعه فکرمان پنهان کرده، نظاهر کنیم که اصلاً وجود ندارد. ما «سالنهای جلویی» فکرمان را برای استفاده و جدالسان باز می‌گذاریم اما از اسرار خود در «کمد آخر سالن»، که دوست نداریم مورد مراجعت واقع شود، تکه‌داری می‌کنیم. ما از میهمانان محترم خود در پله‌های جلو استقبال می‌کنیم اما پله‌های عقیقی برای ورود به این کمد ممنوعه مورد محافظت قرار گرفته‌اند. درست در همینجا است که ما توضیح بسیاری از شایعات دروغین تفر و تعصب‌انگیز یا همان شایعات «ضدیت» را، که بین ما و هموطنان آمریکایی مان شکاف ایجاد می‌کند، می‌یابیم. واقعیات بیرونی ما را به انگ زدن و بی‌اعتمادی نسبت به گروههای معین از هموطنان و ادار نمی‌کند بلکه مسئول این نوع برخورده همان احساسات پنهان شده در کمدهای عقیقی افکارمان است. نواقص و ضداخلاقیات دیگران از پله‌های عقیقی بالا می‌آیند و از احساسات هراس‌انگیز و نامنی که نسبت به خودمان داریم بهر و برداری می‌کنند اما ما همه این اوضاع مفترش را از سالن جلویی دور نگه می‌داریم؛ بدون این که درک کنیم که حاضر نیستیم باور کنیم که چنین ضعفهایی داریم. اما در عرض معتقدیم آنچه شایعه در مورد دیگران می‌گوید حقیقت دارد. ما آنچه را که برای خود نمی‌پنديم در مورد یک فربانی نسباً بی‌گناه

بزرگ‌سالان همیشه نمی‌توانیم نسبت به احساسات درونی خود درک روشنی داشته باشیم. «جامعه» از ما تقاضاهایی دارد. ما می‌خواهیم از دید دیگران و حتی از دید خودمان بسلندریه باشیم. بسیاری از احساسات کاملاً طبیعی هستند ولی مانوبت به آنها سرافکه‌ایم و حتی نمی‌خواهیم نزد خود هم به وجود آنها اعتراف کنیم. این حالت که به آن «سرکوب» گفته می‌شود ما را به نصور یا بزرگ‌نمایی احساسات سرکوب شده خود در دیگران و ای دارد. ما فکر می‌کنیم که مشکل در کس دیگر و نه در خود ماست. برای مثال، نمی‌خواهیم به ترسیدن خود اعتراف کنیم؛ لذا برای پنهان نمودن این واقعیت گاهی دست به کارهای خشنی می‌زنیم و دیگران را به اتهامات بزرگی متهم می‌کنیم. مشاهده کنید که رهبران ظالم و قوی که به حالت ندافعی می‌افتد چگونه نظام خود را «توجیه» می‌کنند. ما نمی‌خواهیم به تنگ‌نظری، تعصب یا خودخواهی خودمان اعتراف کنیم. بنابراین، اگر بتوانیم در خارج از خود گروهی را که نسبت به آن خصومت داریم مقصراً قلمداد نماییم و اقدامات خودخواهانه را به آن گروه نسبت دهیم؛ در این صورت، هم توجهات را از تعصبات داخلی خودمان منحرف می‌کنیم و هم می‌توانیم نسبت به خودخواهی‌های درونی خود را به اشخاص بتنگریم. مانندی خواهیم پنهانیم که دارای نواقص یا احساس حقارنهایی هستیم و لذا اگر بتوانیم به نواقص دیگران اشاره کنیم به بزرگداشت خودمان کمک کرده‌ایم.

بسیاری از ما از انگیزه‌های خودمان

وطن پرستی نداریم. «آن زنهای ارتشی پت ا
چقدر با ما مردم محترم عاقل، که نمایلات
شدید جنسی نداریم، فرق دارند.» اگر ما
زنگی جنسی خودمان را در آن کمد عقب
سالن گذاشته و درش را قفل کرده باشیم، به
احتمال هزار درصد، از اندیشه‌مند در مورد
آن «کارهای رشت» زنان کادر ارتش لذت
خواهیم برد. آن کارها را قبول داریم و
درباره آنها صحبت می‌کنیم.

شایعات بدنام‌کننده که موجب تفرقه میان
آمریکاییها می‌شود نه صرفاً به صورت اتفاقی
ساخته شده‌اند نه با کلمات کذب و بی‌جهت
و نه توسط عوامل متعدد؛ بلکه آنها بخشی
از ویژگیهای درونی شنوندگان شایعات است.
اگر خود را بشناسیم، دیگر از شایعات
این چنینی لذت نمی‌بریم و از شنیدن آنها
یکه نمی‌خوریم و آنها را به عنوان مطالب
داغ یا شنیدنی به دیگران منتقل نمی‌کنیم؛ چرا
که در آن صورت منشأ این شایعات را
شناخته‌ایم. این شایعات از درون کسانی ناشی
می‌شود که آنها را پخش می‌کنند و ما به آنها
اعتقادی نداریم. فرد فرد آمریکاییها با
مستیابی به شناخت خودشان می‌توانند نقش
خود را در متوقف نمودن این شایعات
خطرناک و تفرقه‌افکن ایفا کنند. هر یک از
ما می‌تواند شرف و حیثیت زنان عضو
ارشمنان را حفظ کند تا این زنان و فنادار
آمریکایی را از آن «کمدهای آخر سالن»
دور نگه داریم. آبا حاضرید مشغولت خود
را پذیرید؟

«بزرگ» می‌کنیم و برای احساس امنیت
هرچه بیشتر، به قتل و قال ایجاد شده در مورد
آن قربانی می‌پیوندیم. شایعه را به دیگران هم
 منتقل می‌کنیم و حتی گاهی بر آب و رنگ
آن می‌افزایم. اکنون چیزی عجیب‌تر اما به
همان اندازه واقعی را مطرح می‌کنیم. اگر
یکی از تنبیفات خود را به وصف «بد» یا
«خطرناک» موصوف کنیم، آن را در کمد
عقیق پنهان می‌کنیم اما آن را در خود
نمی‌کشم. ما تنها آن را از سالن جلوی دور
نموده‌ایم اما چنین کاری به معنی عدم ارضای
آن نخواهد بود؛ بر عکس، شنیدن هر نوع
غیبیت «آبدار»، به «تفویت» آن کمک خواهد
کرد.

خلاصه تا وقتی که این احساسات را از
سالن جلوی دور نگه می‌داریم، از این
خوشیهای پنهانی لذت می‌بریم و در واقع
بسته شدن در کمد، فرصلت بهتری برای لذت
بردن از آنها در اختیارمان قرار می‌دهد. این
واقعیت تا زمانی که از انگیزه نهانی آن
آگاهی نداشته باشیم هیجان باقی خواهد
ماند. اگر ماناگهان از آن آگاه شویم، احتمالاً
هر انسانک خواهیم شد و آن زمان ممکن است
سهر بلای دیگری پیدا کنیم تا به نحوی «حق
به جانب» قضیه دیگری را برای کس دیگری
«بزرگ» کنیم. آن وقت می‌ترانیم بگوییم
انگلیسیها، روسها، یهودیان یا دیگر گروهها
منافع و مطامع خود را به صورت پنهانی از
جنگ به دست می‌آورند، در حالی که ما
می‌عیج انگیزه دیگری به جز شریف‌ترین نوع

مثال دوم از این نوع برخورد مطبوعات با شایعات، از مطلب چاپ شده در
روزنامه ساندی هولند ذر تاریخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۴۳ گرفته شده است:

کلینیک شایعه

خرابکار که یک کارخانه را منفجر می‌نماید، وارد می‌کند. بسایر مثال کسانی که به «افترازنده‌گان دیترویت» معروف هستند، نه تنها ساعات بی‌شماری را در صنایع جنگی هدر دادند، بلکه موجب تشكیل جماعتی با رفتاری همجون و حشی ترین نوع نازی‌ها شدند. بدتر از همه، آنها زندگی یک‌دهم از جمعیت کشور ما را تلغی نمودند و این موجب دلسردی آنها نسبت به دمکراسی و عدالت در آمریکا شده است. اگر حوادثی از این قبیل زیاد نکرار شود، ممکن است ما جنگ را بایزیم (حتمان است). تنها امید هیتلر، تفرقه در بین غیرنظمیان در ایالات متحده است.

سؤال: چرا بعضی از مردم، بعض نژادی دارند و در تهمهای نژادی بیش از حد فعالند؟

پاسخ: جواب این سؤال ساده نبست. ممکن است، دلیل اصلی آن رنج بردن مروج شایعات نژادی از عدم امنیت شغلی و یا محرومیت از چیزهای خوب زندگی باشد؛ لذا خشمی عمیق در او ریشه می‌دواند. عجب این که او نمی‌داند دقیقاً از چه چیزی عصبانی است و یا چه کسی را باید مورد سرزنش قرار دهد. او تلافی را بر سر ناظرین بی‌تفصیر در آورده و به اصطلاح عقداش را خالی می‌کند. او ممکن است، این عقد را بر سر همسر یا فرزندان و یا حتی گریه خانه خالی کند. افراد دارای احساسات تنفس‌آمیز ضدنژادی خاص، عقدة خردشان را بر مردمی که به خاطر مذهب یا رنگ متفاوت جلب توجه می‌کنند، خالی می‌کنند. آنها انتقامشان

امروز ما یک شایعه مركب را مورد بررسی فرار می‌دهیم. بخشی از آن را حستم شنیده‌ایم.

شایعه: گروهی از یک اقلیت (سیاهپوست)، (یهودی)، (کاتولیک)، (یا دیگر) به آمریکا وفادار نیستند و (یک افتشاش را منتشریزی می‌کنند)، (برای به دست گرفتن کترل دولت توطه می‌کنند)، (از خدمت سربازی می‌گیرند).

واقعیت: کوچک‌ترین مدرکی در تأیید یا توجیه هیچیک از این افشاءها وجود نداشته و مطرح نگرددیده است. این شایعات تنها یک مشت دروغ خائنانه ناشی از تعصب است.

تحلیل: اگرچه این مطالب از حقایق هیچ گونه مدرکی برخوردار نیستند اما این داستانهای روحیه شکن انقدر زیادند که باید به دنبال خصوصیات ویژه‌ای در طرز تفکر افراد برای شایع کردن آنها گشت. ما از یک روان‌شناس این گونه پرسیدیم: «چرا امروزه یعنی درست در زمانی که آمریکاییها بیشترین نیاز را به اتعاد دارند، بسیاری از آنها یه جای این کار مشغول پخش شایعات تنفس‌رانگیز علیه هموطنان خود هستند؟» رئیس دانشکده روان‌شناسی دانشگاه هاروارد به برخی از سوالهای مهم پاسخ می‌دهد. پاسخهای او ثابت می‌کنند که شرایط ناخوشایند، ما را اجباراً به دام افتراپراکتی‌های نژادی و مذهبی می‌افکند.

سؤال: آیا شایعات نژادی، واقعاً خطورناکند؟

پاسخ: از بین تمامی انواع شایعاتی که اکنون در آمریکا رواج دارند، شایعات نژادی، خطورناک‌ترین هستند. انتشارهای شایعات نژادی صدمه‌ای بیش از صدمه یک

«میسحی نر» هم پیمان می‌نماینده، تکبرشان اوج می‌گیرد و فراموش می‌کنند با برتر دانستن خود از دیگران خود را حقیر می‌کنند و با حمله به گروه کوچک‌تر و بی دفاع‌تر، تو سو بودن خود را نشان می‌دهند.

سؤال: به نظر شما چگونه می‌توان سپه‌بلاق‌قاردادن دیگران را در این کشور کنترل نمود؟

پاسخ: با روشهای متعدد. ابتدا به بزرگسالان و کودکان باید حقابق مربوط به فناوری‌های نژادی را (که کم و قابل اغراضند) آموخت و باید به آنها روان‌شناسی ساده سپه‌بلاق‌قاردادن را که من سعی کردم تشریح کنم، یاد داد. سپس لازم است خصایص خوب همسایه‌های آن سوی مزرعه را به خودمان یادآوری و القا کنیم. لیست فربانیان حوادث، پاسخ خوبی به «چه کسی یک آمریکایی و فدار است» می‌باشد. به هر صورت برای مداوای واقعی، باید فرمتهای وسیع اقتصادی و آموزشی در اختیار همه آمریکاییها قرار دهیم تا همچو گروه خاصی ورسه نشود که گروه دیگری را به خاطر استیصال خودش مقصراً جلوه دهد. در آخر باید خواستاری‌جاذی قوانین حامی اقلیتها و قوانین ضد افترات نژادی شویم و خواستار اعمال این قوانین از طریق مراقبت و مشاوری پلیس شویم؛ بویژه در این روزهای سخت، پلیس باید در آرامش بخیبدن و بی‌طرف بودن در برخورد با جمیعت‌های متفاوت کشور، بسیار هوشیار باشد.

مجلاتی که دارای تیزی وسیع بودند به کلینیکهای شایعه، کمکهای تبلیغاتی قابل توجهی می‌کردند و به وسیله مقالات داستانی خود، مردم را به صورت موقت

را از افراد بی‌پناه فانی می‌گیرند که متأسفانه بیشتر به چشم می‌خورند. مام توانیم با کمال اطمینان بگوییم سیاه‌پستان به ندرت موجب شعله‌ور شدن تنفس ضد سیادپرست شده‌اند بلکه سبب اصلی را باید در تنگناهای شخصی، خانوادگی و یا اقتصادی آن کسی که تنفس ضد سیاه دارد، جستجو نمود.

سؤال: چرا شایعات نژادی در زمان جنگ شروع نمایند؟

پاسخ: دلیل اصلی این است که ما از سردرگمی و خشم و آزرمدگی بیشتری رنج می‌بریم. به جای این که دشمن را مقصراً اصلی بدانیم، قربانی دیگری را که به سادگی در دسترس ما قرار دارد، مورد تاخت و تاز قرار می‌دهیم. چیزها به نظرمان عجیب و ناشخص می‌آیند و لذا براساس القای طرز تفکر حاکم، گروهی «عجب و ناشخص» را که در آن سوی مزرعه زندگی می‌کند، مقصراً قلمداد می‌کنیم.

سؤال: آیا تمام انتشار دهنگان شایعات نژادی، به صورت خودآگاه یا تاخوذه‌آگاه احساس نامنی و گناه دارند؟

پاسخ: نه هرقدرت. رهبران این حلقه‌ها بی‌تردد از این نوع احساس رنج می‌برند و برخی از آنها دیوانه‌های درجه یک هستند. اما مردم دیگر، شاید صرف‌آگو سفندانی دنباله‌رو و تابع آنها باشند. آنها مایلند رهبران را تأیید کنند و با ملحظ شدن به آنها از یک نوع احساس امنیت منحط برخوردار شوند. آنها وقتی خود را با گروه «بهتر»، «سفیدتر»،

نسبت به شایعات بیدار می‌نمودند. کلینیکهای شایعه، در پی فراهم آوردن مجاری استمرار کار (بررسی شایعات) بودند. بسیاری از این کلینیکها از خوانندگان خود می‌خواستند که «گزارشگر شایعه» شوند و خوانندگان علاقمند، منبع عمدۀ عرضۀ این شایعات به مجلات بودند. در مراکز معین، یک بخش «تحلیل تبلیغات» یا دفتری مشابه، زیر نظر کمیته منطقه‌ای یا ایالتی «امنیت عمومی» تأسیس شده بود. در برخی محلات دیگر، عده‌ای از مأمورین هشدار حملهٔ هوایی و مردم به عنوان «ناظرین شایعه» انتخاب شده بودند. ناظرین شایعه، موظف به ارائه گزارش ماهانه از شایعات رایج در محله‌شان بودند. گاهی اوقات، افرادی مثل کارگر کافه، رانندهٔ تاکسی و آزادگران شایعه، گزارشگرهای بسیار خوبی از آب در می‌آمدند.

در بعضی از موارد، استفاده از شهر و ندان دوره ندیده به عنوان ناظران و گزارشگران شایعه، موجب شکست‌های جدی می‌شد؛ زیرا بسیاری از مردم به هر صورت از «تجسس» در هر شکلی تقدیر ندارند. هرچند این نوع انژجار تحسین‌انگیز در گزارش‌هایی که نام پخش‌کنندهٔ شایعه پرسیده نمی‌شد به ندرت مشاهده می‌شد اما به هر صورت هاله‌ای از داستان‌گویی در اطراف گزارش وجود داشت و بسیاری از مردم از این گونه مأموریتها ناخشنود بودند. جدی‌تر از این جنبهٔ ماجرا، کشف ناتوانی مردم عادی در تشخیص گزارش شایعه بود. اگر کسی مطلب شنیده شده را «حقیقت» بداند، تمايلی به شایعه خواندن آن ندارد. از سوی دیگر، حقیقت کاملاً مستند، ممکن است به علت غیرقابل هضم بودنش برای شنومند، به عنوان شایعه یا تبلیغات، دسته‌بندی شود. بالاخره پس از گذشت اولین فاز تازگی ماجرا، افراد محتاج ابتکار و انصباط قابل ملاحظه‌ای برای دفاع در قبال شایعه می‌شوند. با این حال و علیرغم این مشکلات، بسیاری از شرکت‌کنندگان در امر کنترل شایعه نه تنها به جهت اشتراک در بالا بردن روحیه مردم، احساس رضایت می‌نمودند بلکه خود نیز خودداری از پخش و انتشار مطالب غیرمستولانه را می‌آموختند.

روان‌شناسان در طی زمان اشتغال در کلینیکهای شایعه، به شناسایی آفات این کار نایل شدند. ضرر مقاله‌ای که بد نوشته می‌شد، بیش از منفعتش بود. لذا ایجاد معیارهایی برای نحوهٔ ب Roxورد و تأسیس کلینیکهای شایعه لازم گردید. مراکز مورد اشاره عبارتند از: کلینیک شایعه نشریه هرالد تراولر شهر بوستون و کمیتهٔ تحلیل تبلیغات (که شاخه‌ای از «کمیتهٔ امنیت عمومی» ایالت «ماساچوست» بود). این

معیارها تغیین بار توسط «آر. اچ. ظپ» که در آن زمان مدیر کمیته تحلیل شایعه بود، تدوین گردید.

به طور کلی در مورد کارکلینیکها، چهار پرسش مطرح است:

۱. آیا کلینیکها، خطر انتقال داستان نادرست را به همراه نداشتند؟

۲. آیا آنها واقعاً از پخش شدن شایعه جلوگیری می‌کردند؟

۳. چرا پس از سال ۱۹۴۳ تعداد آنها به سرعت کم شد؟

۴. آیا شایعات به دست آمده به منظور شناخت منبع آنها (احتمالاً متعددین) مورد ردگیری قرار گرفتند؟

۱. آیا در زمان برخورد با شایعات، کلینیکها ناخواسته آنها را منتشر نمی‌نمودند؟

براساس مقالات چاپ شده، به نظر می‌رسد منتهی که به وضوح نفی کننده شایعه بود و شایعه و پخش کننده آن را به مسخره می‌گرفت و شرمسار می‌نمود، نمی‌توانست نظر خواننده را به خود جلب نماید. آن مقالات، بیشتر به وسیله خوانندگان منطقی، با انگیزه‌های وطن‌دوستانه و دارای افکار ضد تبلیغات دشمن (مشروط به یاری شدن در شناسایی تبلیغات دشمن) خوانده می‌شد. مقاله‌ها از نظر محتوا و شکل، حالت آموزشی داشتند و به همین منظور نوشته می‌شدند و هیچگونه شایعه‌ای را مگر با روشی دفعی و تکذیب کننده مطرح نمی‌گردند. هریک از داستانهای چاپ شده با یارچیهای «قلابی»، «تحمیق‌کننده»، «خوراک تبلیغاتی» و مانند آنها همراه می‌شدند. همیشه تحلیلی ملموس از شایعه ارائه می‌شد و تکذیبی واقعی برای جلب توجهات مطرح می‌گردید. به سخن کوتاه، با در نظر گرفتن معیارهای مناسب در انتقال شایعه، می‌توان اطمینان داد که به تدریت شایعه‌ای - که این گونه طرح می‌شد - از اعتبار ناخواسته برخوردار می‌گردید. احتیاطهای لازم تنها در نفی متن شایعه و تکذیب قدرتمندانه آن خلاصه نمی‌شد بلکه شامل توجه به نحوه نگارش و چاپ نیز می‌گردید. برای مثال نباید شایعه با کلماتی پرنگ و جالب توجه چاپ شود. مهم‌تر این که زمینه و محتوای شعارگونه برخی از بخش‌های مملو از ناسزا یا بدله‌گویی آن باید حذف گردد.

در مورد کلینیکهای رادیویی شایعه، شرایط متفاوت است. یکی از منابع خطر، عادت خاص مردم آمریکا در تغییر مذاوم موج رادیو است. با این وضع ممکن است

یک شنونده در ابتدای برنامه، متن شایعه مطرح شده را بشنود و قبل از تکذیب آن، رادیو را خاموش نماید. اگر چه طرفداران بالقوه زیادی برای کلینیکهای رادیویی وجود داشت اما همه مقامات، روان‌شناسان، مقامات اداره تبلیغات جنگ، اشاعه و توسعه آن را خط‌ناک می‌دانستند.

یک آزمایش انجام شده برای «اداره تبلیغات جنگ» وجود این نگرش منفی را کاملاً اثبات کرد. برنامه‌های تجربی شایعه پراکنی از طرف مجتمع غیردولتی بروی مردان و زنان خاصی امتحان شد. تحلیل حاصل از واکنشها مبنی بودن تبایع آنها بود. یکی از علتها ناموفق ماندن شنوندگان در بیادآوری رد و تکذیب (شایعه) مطرح شده از طریق رادیو بود. حتی در مورد شایعاتی که در شروع آزمایش مورد قبول شنوندگان نبود، تنها یکی از سه تکذیب ارائه شده به بیادآورده می‌شد. ۷۰ درصد از شایعات مطرح شده در این آزمایش، یا شنیده نشده بودند و یا قبلاً به عنوان نادرست رد شده بودند. چهارده درصد از سی درصد باقیمانده (که قبلاً شنیده و باور شده بود) حتی بعد از این که از طریق رادیو افشا و تکذیب شدند، به عنوان «حقیقت» یا «محتملاً حقیقت» قلمداد شدند. (جالب این که نیمی از شایعاتی که قبلاً باور شده بودند، به نحو مؤثری مورد تردید قرار گرفتند).

روی هم رفته، آزمایش‌کنندگان در خصوص کلینیکهای رادیویی شایعه به قضایت نامطلوبی رسیدند. به عقیده آنها، تعداد شایعات پخش شده از طریق رادیو خیلی بیشتر از شایعات بی‌أرزش شده بود. بدون آزمایشها بیشتر، استنتاج مشابهی را نمی‌توان شامل مقالات چاپی شایعه دانست، زیرا می‌دانیم که مطالب مشکل و جنجالی وقتی در مقابل چشم قرار می‌گیرند بهتر درک می‌شوند تا زمانی که شنیده می‌شوند. تا آنجایی که به کلینیکهای رادیویی شایعه مربوط می‌شود، به نظر می‌رسد استنتاجهای آزمایش‌کنندگان، این نظریه همگانی را تأیید می‌نموده که «چنین کاری غیر عاقلانه است».

البته چنین نتیجه‌گیری به این معنا نیست که رادیو نمی‌تواند نقش خود را در کنترل شایعه ایفا نماید. برنامه‌های عمومی در مورد شایعه می‌تواند هم سرگرم‌کننده باشد و هم آموزنده. یک نمایشنامه «داستان چگونه پخش شده به نحوی موفقیت‌آمیز از رادیو پخش گردید و انواع متنوع این قصه برای تأثیرگذاری بروزه عومنی شنوندگان رادیو مورد بهره‌برداری قرار گرفت. تنها باید از طرح شایعات

مضر و جاری در افواه عمومی، از طریق رادیو، خودداری شود.

۲. آیا مقالات کلینیکهای شایعه، موجب کاهش پخش شایعه شد؟

اداره کنندگان این کلینیکها مایلند پاسخ به این سؤال مثبت باشد اما دستیابی به نشانه‌ای قاطع در این جهت مشکل است. ارزشیابی هرگونه مبارزة تبلیغاتی یا آموزشی، مسئله غامضی است. مثلًا آیا یادگیری زبان لاتین مفید است؟ آیا کار اجتماعی کردن به درد می‌خورد؟ آیا تبلیغات نازیها اثر چشمگیری در کشور ما داشته است؟ آیا کلینیکهای شایعه کمکی به تضعیف انتشار شایعه می‌کردند؟ ازانه پاسخ قاطع به این گونه پرسشها دشوار است.

تنها دو نشانه در دست است و این دو حاکی از مطلوب بودن کار کلینیکهای شایعه می‌باشند. در شهرهایی که این نوع مقالات، زیاد منتشر می‌شدند، هشیاری مردم نسبت به شایعه آشکار بود. غالباً در محاورات، تعدادی موضوع مناسب پیدا می‌شد و شنونده با خود می‌گفت «این یکی جالب است، باید آن را برای کلینیک شایعه بفرستم». نمونه‌های غیرقابل شمارش از این گونه، حاکی از نوعی این معنی عمومی، به عنوان نتیجه فرعی تلاش کلینیکها بود.

تنها یک آزمایش برای ارزیابی این معنی خوانندگان کلینیکها نسبت به شایعه برگزار شد. در شهر «سیراکیوس» پخشی از جمعیت به صورت نمونه انتخاب شدند و در مورد اعتقادشان در خصوص مقامات محلی اداره کنترل قیمت (O.P.A) مورد مصاحبه قرار گرفتند. طبق یک داستان رایج در محل، اسراف و امتیازهای ویژه‌ای برای این افراد در نظر گرفته می‌شد. طبق تاییح این تحقیق، خوانندگان دائمی مقاله‌های کلینیک روزنامه پست استاندارد ۶/۵ درصد کمتر از غیر خوانندگان، این شایعات را باور داشتند. در مجموع، خوانندگان دائمی مقالات مذکور نسبت به خوانندگان غیر دائم به میزان ۴ درصد این معنی بیشتری نشان دادند. اگرچه تفاوتها زیاد نبودند (و ممکن است تحت تأثیر سطح سواد قرار گیرند) اما زمانی موضوع اهمیت پیدا خواهد کرد که اشاره شود تنها ۲۷ درصد جمعیت از همان ابتدا شایعات را می‌پذیرفتد. بنابراین، تفاوت واقعی در زودبازی در میان خوانندگان دائمی، در مقایسه با غیرخوانندگان، ۲۵ درصد بود.

با فرض تأثیر کلینیکها در ایجاد سطح معنی از این معنی عمومی، آیا می‌توان گفت

این تأثیر آن قدر افراطی بود که موجب ایجاد نگرشی بدینانه نسبت به همه خبرها می شد؟ بروز پدیده‌ای شبیه به این موضوع را در سالهای پس از جنگ اول جهانی به یاد می آوریم. مردم آن قدر نسبت به تبلیغات حساسیت پیدا کرده بودند که در پشت هریوته و زیر هر تختخوابی به جستجوی تبلیغاتچی می پرداختند. این نوع مقاومت، تا زمان جنگ دوم جهانی ادامه یافت و به چنان سطحی رسید که حتی دقیق ترین گزارشها در مورد بازداشتگاههای اسرای جنگی آلمانها و دیگر فجایع نازی، از سوی بسیاری، به عنوان بافت‌های تبلیغاتچیها رد می شدند. مدرکی دال بر تأثیر محسوس کلینیکهای شایعه در دست نیست. تکنیک اساسی کلینیکها، خشنی کردن شایعات توسط اخبار و از بین بردن انسانه‌های غیرمشمولانه با استناد به واقعیات بود. به مردم کمک می شد تا بتوانند این وجه تمایز بین شایعه و واقعیت را به ذهن بسپارند. حتی اگر آنها در موارد محدودی موجب ایجاد کمی احساس «پیروزی زیادی» در افرادی که نسبت به شایعات هشیار بودند، می گردید، شک و تردیدی که نتیجه کار کلینیکها بود، احتمالاً در مقایسه با آثار زیبانار ناشی از زودبازاری مقرط، آسیب کمتری را موجب می گردیدند.

۳. چرا کلینیکهای شایعه پس از ۱۹۴۳ رو به زوال گذارند؟

سنديکایی از این نوع مقاله‌نویسان وجود نداشت. هریک به نحوی مستقل و بنا بر نیازهای برومی و الگوی روزنامه خاصی که دست به این کار زده بود، اداره می شد. در برخی موارد، سردبیران، این کار را پیچیده و وقت‌گیر یافتد و از آن دست کشیدند. برخی دیگر به دنبال کاهش علاقه خود و یا کم شدن تعداد گزارشگران شایعه، از آن دل کنندند. محصولات شایعه بعد از ۱۹۴۳ کاهش یافت. با کاهش تدریجی خطر شکست، وحشت‌زدگی نیز کاهش یافت و با افزایش تدریجی اشتغال مردم در کارهای مربوط به جنگ، اثرگذاری شایعه کمتر شد. تنها در زمانهای بحرانی و سردگمی است که اهیبت و ابهام در سطحی بالا قرار می گیرد. به اندازه مرفقیت تلاشهای جنگی و کاهش سردگمی مردم، امواج شایعات فروکش می کرد.

۴. آیا برخی از خسارت‌آمیزترین شایعات از سوی عوامل «متحدین» ساخته و پرداخته می شدند؟

ردیابی منبع شایعه، همواره مشکل و معمولاً غیرممکن بوده است. کارآگاههای دولتی، معمولاً در این کار به دردسر می‌افتد؛ چرا که در ردیابی زنجیره شایعه، آنها در هرگام با شخصیتهای مقاوم برخورد می‌نمایند. اداره تحقیقات فدرال، موسوم به «اف. بی. آی.»، داستانی زیان‌آور را تا منبع آن دنبال می‌کرد اما غالباً منبع اصلی بی‌گناه بود زیرا اصل داستان عموماً موضوعی کمزیان و حتی در مقایسه با تحریفات و اضافات بعدی، مملو از واقعیت بود. احتمالاً هیچ گونه «کارخانه شایعه‌سازی متحده‌ین» در این مملکت وجود نداشت اما «خطی» که رادیوی سروج کوتاه «متحده‌ین» دنبال می‌کرد با ماهیت شایعات جاری در افواه مشابهت فراوانی داشت. همزمان با شایعات سیاهی که در مورد عاقل بودن رئیس جمهور در داخل کشور مطرح می‌شد، «گوبزل» (وزیر تبلیغات هیتلر) نیز مطالب مشابهی را از طریق امواج رادیو پخش می‌نمود. آیا این گونه داستانها در برلن ساخته و توسط هواداران «متحده‌ین» گرفته و پخش می‌شدند یا برلن پس از کسب اطلاع از شکایات و ناظمینانی‌های موجود در کشور، به بهره‌برداری از آنها اقدام می‌کرد؟ اما این حقیقت، همچنان به قوت خود باقی است که شایعات زمان جنگ در آمریکا، غالباً منعکس‌کننده خط تبلیغاتی «متحده‌ین» بوده است.

تهاجمات شایعه

در جنگهای مدرن امروزی، دفاع در مقابل شایعه در جبهه داخلی، هم‌زادی در جبهه خارجی دارد که عبارت است از قراول رفتن شایعه علیه دشمن. خصیصه اصلی جنگ روانی مورد استفاده نازیها در رهبرد (استراتژی) تفرقه افکن و حکومتکن و رهبرد وحشت نهفته بود. «شایعه»، تاکتیک بر جسته‌ای در هردو رهبرد مذکور بود. «ادموند تایلور» (۱۹۴۰) در اثرش به نام رهبرد وحشت توضیح می‌دهد که چگونه آلمانها در زمان آماده شدن برای یک حمله رعدآسا، قربانیان خود را غرق در داستانهای وحشت‌آور و مطالب القاکننده «احساس شکست» می‌نمودند. با استفاده از رادیو، شایعه پس از شایعه در داخل لهستان و فرانسه و دیگر کشورها پخش می‌شد و این نوع داستانها همزمان با طرح قریب الوقوع بودن تهاجم نظامی، قریب الوقوع بودن مذاکرات صلح را پخش می‌کردند. هدف این نوع شایعات، ایجاد سردرگمی و تضعیف روحیه بود. به این وسیله، صداقت دولتهای «متافقین» و

قابلیتشان در کمک به کشورهای مضطرب و پریشان، در هاله‌ای از تردید و ابهام فرو می‌رفت. همزمان با آن داستانهای دروغین، پیروزیهای بزرگ لهستان و فرانسه را پخش می‌کردند تا موجب شکل‌گیری امیدهای بیجا و نادرست شود. این امیدهای دروغین به زودی به نویسندگان و در نتیجه وحشت منتهی می‌شدند. در روزهای اولیه پیروزی حتمی آلمانها، تبلیغات رادیویی نازی، شدیداً دسته‌بندی شده بود. به این معنا که نوع تبلیغات برای هریک از کشورهای موردنظر، متفاوت بود و بنا به سیفۀ گروههای اجتماعی کشورهای هدف، شایعات ساخته می‌شدند. اگرچه این تبلیغات صرفاً برای انتشار شایعات به انجام نمی‌رسید اما اکثر آنها موجب پخش شایعه می‌شدند؛ زیرا شایعات در زمان جنگ، نوعاً چیزی جز داستانهای تبلیغاتی دست دوم و سوم و چهارم نیستند. داستانهای مطرح شده عموماً تُرد، خوش خوراک، بختسر، به سادگی قابل تکرار در جو هرج و مرچ زده ناشی از خطر تهاجم نظامی سریع السفر بودند و در پی آن، وحشت، سردرگمی، اهداف ضد و نقیض و انزواگرایی مضطربانه، شروع می‌شد.

در مقایسه با رهبرد «وحشت آفرینی»، رهبرد «تفرقه بینداز و حکومت کن» مستلزم تزویر بیشتر، زمعنه‌سازی بیشتر و تکرار بیشتر است. شایعات، با هدف ایجاد کینه و دشمنی داخل کشور هدف کشت می‌گردند تا سقوط آن کشور با سهولت بیشتری انجام پذیرد. زمانی هیتلر گفته بود تخریب آمریکا «کاری داخلی» است اما درک کرد که تنها شایعات تفرقه افکن برای این کار، کفايت نمی‌کند.

جنگ روانی آمریکا اتکای بسیار کمتری به ترویج شایعه در کشور دشمن داشت. تاکتیک مربوطه دیر به وجود آمد و در کل استراتژی ما که بعداً «تبلیغات سیاه» خوانده شد، نقش کوچکی داشت. استفاده‌ای که ما از این رهبرد ناجوانمردانه می‌کردیم، به نوبه خود بسیار ناچیز بود.

شایعه در بین نیروهای مسلح

تقریباً هر سرباز قدیمی به یاد می‌آورد که از روز نخست ورود به خدمت نظام تا آخرین دقایق قبل از ترخیص، در دریابی از شایعات به سر برده است. در حالی که مردم غیرنظمی در معرض شعاعهایی از داستانهای تخیلی و شیطانی و همچنین تفرقه‌انگیز قرار داشتند، افراد نظامی اساساً در آنها غرق بودند. علت این امر روش

است؛ آنها در جریان حوادثی بالاعتیاد بی حساب، قرار داشتند. اما روند و روال این جریان از نظر آنها پنهان نگه داشته شده بود. اهمیت این موضوع وابهام درخصوص حقایق، در اوج قرار داشت.

به ویژه در سرزمینهای دوردست، دورافتاده از منابع معمول اخبار، شایعه تنها منبع «اطلاعات» است. افسرانی که بر عرشِ یک کشتی ایستاده‌اند، ممکن است در جریان باشند اما ملوان عادی با جریان حوادث از این رو به آن رو می‌شود. نیروهای نظامی که در انتظار حرکت (به کجا؟) هستند، مقصد خود را تنها با تصورات غیرعادی، تجسم می‌نمایند. خلبانان و هوانوردانی که در انتظار توضیحات مربوط به مأموریت خود به سر می‌برند، به خاطر شایعاتی رایج در مورد ناکافی بودن ادواتشان یا خطرات ناشی از دفاع جدید ضد هوایی دشمن، اجازه می‌دهند تا بیم و هراس آنها را در بر بگیرد.

در آن زمان، بسیاری از افسران فرمانده، نگران تضعیف روحیه بودند. بعضی‌ها به نحوی عاقلانه سعی کردند توسط سخنرانیها، تظاهرات (همانند آنچه در فصل چهارم این کتاب توصیف شده است) و به وسیله نشر و پخش اخباری دال بر فراوان بودن ادوات، از تأثیر شایعات جلوگیری نمایند. در روی بعضی از کشتیها و در برخی از اردوگاهها، تابلوی اعلانات شایعه بر پا شده بود. هر صبح، محصولات جدید شایعه را روی آنها نصب می‌کردند. (چنین کاری در روز روشن کمی ابلهانه به نظر می‌رسید). در برخی از واحدها، کلینیکهای شایعه ایجاد شد. وقتی با این نوع شایعات، برخورد مناسبی صورت می‌گرفت، خود این شایعات موجب خنده و تمسخر می‌شدند. در ضمن این کار، افراد نسبت به شایعه روز، آگاهی می‌یافتدند. مثلاً در یک اردوگاه اسیران جنگی در آلمان، یک کلینیک شایعه، بخشی از برنامه عادی سرگرمی و به صورت یک منبع بسیار ارزشمند تقویت روحیه در آمده بود. زندانیان این اردوگاه دقیقاً در جریان وقایع قرار داده می‌شدند و اجازه داده نمی‌شد امیدهای نارس در خصوص قریب الوقوع بودن آزادی پا بگیرد و در بین اسیران پخش شود.

فصل دوم

چرا شایعات رواج می‌یابند؟

در فصل گذشته، ما به دو شرط اصلی وجود شایعه اشاره نمودیم: اولاً موضوع شایعه باید برای گوینده و شنونده از اهمیت برخوردار باشد و ثانیاً وقایع حقیقی باید در نوعی ابهام پوشیده باشند. گفتم این ابهام می‌تواند با نبود اخبار دقیق یا به وسیله برخی تشنجات عاطفی، که فرد را مجبور می‌کند که تواند یا نخواهد واقعیت‌ابنی را که در اخبار مطرح شده پذیرد، القا شود.

جهت ایجاد اطمینان به واقعی بودن شایعه، غالباً اجزایی از خبر یا «هسته‌ای از حقیقت» در آن گنجانده می‌شود اما در ضمن انتقال آن، مطالب کذب و جزئیات تخیلی آنقدر دیگر بخشها را تحت الشاعع قرار می‌دهند که واقعیات و اکاذیب از هم قابل تشخیص نیست. تشخیص دقیق حقیقت نهفته در شایعه، و اساساً وجود: با عدم وجود حقیقت در شایعه، تقریباً همیشه غیرممکن است.

قانون اصلی شایعه

به نظر می‌رسد که دو شرط «اهمیت» و «ابهام» در انتقال شایعه، کم و بیش از رابطه‌ای کمی برخوردار باشند. می‌توان فرمول حدت و شدت شایعه را به صورت زیر نوشت:

$$R \sim i \propto a \quad (\text{علامت} \sim \text{معنی تقریباً برابر است با})$$

اگر بخواهیم این فرمول را با کلمات تعریف کنیم، معنی آن این خواهد بود که میزان رواج شایعه (R) تقریباً برابر است با حاصل ضرب اهمیت (i) در ابهام (a) موضوع مطروحه در آن شایعه. هر آینه ابهام یا اهمیت صفر باشد، شایعه‌ای وجود نخواهد

داشت. برای نمونه، احتمال نمی‌رود یک فرد آمریکایی شایعاتی را در مورد قیمت شتر در بازار افغانستان پخش کند زیرا در این موضوع «اهمیتی» وجود ندارد؛ گرچه ممکن است موضوع از میزان بالایی از ابهام برخوردار باشد. همین فرد، تماشی به طرح شایعاتی در مورد کارهای مردم سوئیس ندارد؛ چون اساساً توجهی به آن‌ها ندارد. ابهام به تنها بیان، شایعه را پخش یا حفظ نمی‌کند.

اهمیت هم به تنها بیان، چنین نمی‌کند. مثلاً با این که تصادف با یک اتومبیل که موجب از دست رفتن یک پای من شده برای من مهم است ولی در این صورت من توجهی به شایعات مربوط به میزان و وسعت صدمه وارد به پایم نمی‌کنم؛ زیرا واقعیتها را می‌دانم. اگر به من از شیوه‌ای برسد و من مقدار آن را بدانم، قطعاً در برابر شایعاتی که در مقدار آن اغراق می‌کنند مقاومت خواهم کرد. افسران طراز بالای ارتش در مقایسه با گروهبان «جو» کمتر از شایعات، صدمه می‌دیدند. علت، بی‌اهمیت بودن حوادث نبود بلکه آگاهی آنها از نفسه‌ها و استراتژیها بود. وقتی ابهامی وجود نداشته باشد، شایعه نمی‌تواند به وجود آید.

همان گونه که گفتیم، در زمان جنگ شرایط برای نشر و پخش شایعه در کمال مطلوب قرار دارد. وقایع نظامی از بیشترین اهمیت برخوردارند اما حفاظت از اطلاعات نظامی به علاوه سردرگمی طبیعی کشور درگیر و اقدامات غیرقابل پیش‌بینی دشمن، موجب یروز ابهاماتی عمیق (دقیقاً) در موضوعات بسیار مهم می‌شود.

قانون مطرح شده، در حد بسیار بالایی قابل اطمینان است. البته تحت شرایط مشخصی، عملکرد آن تضعیف می‌شود. اگر جمعیتی تحت کنترل شدید مثلاً گشتاپر قرار داشته باشد و اگر پخش و انتشار شایعه جرایم سنگینی داشته باشد، آن وقت مردم کم و بیش خوددار خواهد شد.

از آنجاکه شایعه در بین افراد همفکر رواج می‌یابد لذا در مورد جمیعتی با اختلاف نظرهای بالا و ارتباطات ناچیز بین گروههای ناهمگن چنین جوامعی، شایعه از موانع اجتماعی عبور نمی‌کند و بنابراین رواج محدودی خواهد داشت. (به بحث شایعات مردمی رجوع شود).

می‌توان دلیل دیگری را هم برای جاری نشدن این قانون اقامه کرد. بعضی وقتها این طور اتفاق می‌افتد که فردی، به مجرد احساس مجبور شدن به انجام رفتاری

خاص، مقاومت می‌کند و عامدانه دست به کار خلاف انتظار می‌زند. گویی او در روند این درک و دریافت، همچون آدمکی کوکی رفتار می‌کند. به همین دلیل بعضی از دانشجویان روانشناسی، پس از کشف دلیل رفتار نابهنجار خاصی، فوراً آن نوع رفتار نادرست را رها می‌کنند. یا مردمی که قرار است از نظر تطابق با عاطفه و بیژهای که متناسب با پیشگویی روانشناس است برسی شوند، نه آن عاطفه راحس می‌کنند و نه طبیعی عمل خواهند کرد و بنابراین قضیه این چنین است که شخصی که نسبت به شایعه «حساس» است و می‌فهمد که احتمالاً تحت شرایط «اهمیت و ابهام» شایعات را باور نموده و آنها را پخش خواهد کرد، درست به همین دلیل روانی، احتمال کمتری می‌رود که چنین کند.

البته این استنتاج که خود آگاهی یا بینش، خود به خود به مداوای عادات شیطانی منجر می‌شود یا قدرتی ناگهانی و بی‌کران به اراده ما خواهد داد درست نیست. با این همه این واقعیت به قوت خود باقی است که آگاهی نسبت به نحوه عمل یک قانون، غالباً آن قانون را تغییر می‌دهد و بعضًا نقی می‌کند.

در این واقعیت (که مردمی که نسبت به شایعه آگاهی دارند احتمال قربانی شدنشان کمتر است) توجیه مناسبی برای همه کارهای پژوهشی انجام شده در طول جنگ (توسط روانشناسان، نویسندهای مجلات، مجریان برنامه‌های رادیو و سرددیران کلینیکهای شایعه) می‌باشد. همچنین باید به وجود نظریه‌ای که گنجاندن یک مطالعه بنیانی در مورد شایعه را در برنامه مطالعات اجتماعی دانش‌آموزان و دانشجویان مدارس و مراکز آموزش عالی ضروری می‌داند، اشاره شود. جوانانی که قانون شایعه را می‌دانند ممکن است بتوانند در بسیاری از شرایط متلاطم و نامن خود را حفظ کنند؛ اما باید شدیداً مراقب بود تا احتیاط و تشکیک درست، در عمل، به منفی باقی عادی تنزل نکند. فرد مبتلا به بدینی شدید، هر موضوعی را شایعه می‌پندارد. احتمال بی‌اعتمادی چنین فردی حتی به دقیق ترین گزارش‌های صحیح وجود دارد.

انگیزه‌ها در پخش و انتشار شایعات

وقتی می‌گوییم شایعه پخش نمی‌شود مگر موضوع آن برای شنونده و پخش‌کننده اهمیت داشته باشد، می‌خواهیم توجه را به عامل انگیزش در شایعه جلب کنیم. هر

نیاز انسانی می‌تواند به شایعه توان تحرک بدهد. علاقه «جنسی» مسبب بسیاری از شایعات و اکثر رسوایها بوده است. «نگرانی»، پشت سر مرگ و داستانهای تهدیدآمیز رایج است. «امید و هوس»، خصیصه اصلی شایعات رؤیایی است. «تنفر»، انگیزه اصلی داستانهای بدنام کننده است.

در آوت ۱۹۴۵ شایعه‌ای درباره روسیه پخش شد. این شایعه، انگیزه شوروی در اعلان جنگ به ژاپن را صرفاً معامله‌ای برای دستیابی به راز بمب اتم عنوان می‌کرد. کسانی که این داستان را باور داشته بودند و آن را ترویج می‌کردند از روسها خوشنان نمی‌آمد و شاید به دولت واشنگتن نیز علاقه‌ای بیش از روسها نداشتند. تنفری بسیار عمیق، انگیزه انتشار این شایعه بود اما شایعه ساز به جای طرح صریح «من از روسیه متفرقم» یا «من از دمکراتها متفرقم» دست به انتشار شایعه‌ای می‌زند تا از فشار احساس تنفرها شود و آن را توجیه کند و توضیح دهد.

در اینجا توجه به مقاصد پیچیده‌ای که شایعه در خدمت آنهاست، مهم است. اگر کسی اجازه یابد به شخص یا هرچیز دیگری که مورد تنفر اوست، ضربه وارد آورد، این کار موجب رهاشدن یک احساس تند اولیه خواهد شد. در همان دم این کار احساس آن فرد را نسبت به آن موقعیت توجیه می‌کند و در عین حال توضیحی است برای خود او و دیگران در خصوص این که چرا او چنین احساسی دارد. بنا بر این، شایعه نه تنها موجب احساس آرامش می‌شود، بلکه منطقی نیز جلوه می‌کند. «چرا نباید از روسیه تنفر داشته باشم؟ این کشور تنها به بهای رشوه‌ای کلان به کمک ما آمد...»، «چرا نباید احساس پریشانی کنم؟ ناؤگان دریابی ما در پول هاربر به کلی منهدم شد...»، «چرا به یهودیان بی اعتماد نباشم؟ آنها شدیداً قبیله پرست‌اند...»، «چرا نسبت به همسایه‌ام احساس برتری نکنم؟ من مثل او این همه کارهای بسیجا نمی‌کنم...»

با این وجود، توجیه عواطف و معقول جلوه دادن آنها تنها تجلی برخورده ظاهر منطقی ما نیست. به دور از فشار عاطفی خاص، ما مستمرأ به دنبال یافتن معنا از محیط پیرامون خود هستیم. به این معنا که فشار عاطفی به همراه فشار ذهنی با هم وجود دارند. تلاش برای یافتن دلیل قابل قبولی برای موقعیتی مسهم، خود یک انگیزه و محرك است و به دنبال «اختانه خوب» بودن (حتی بدون این که عامل مشخصی در کار باشد) به ما کمک می‌کند تا قوه حیات بسیاری از شایعات را درک

کنیم.^۱ ما می‌خواهیم چرازی، چگونگی، و به خاطر چه بودن جهان پیرامون خود را دریابیم. اذهان ما نسبت به هرج و مرج اعتراض می‌کنند؛ حتی از طفویلیت می‌پرسیم چرا؟ این «تلash برای یافتن معنا» از تمایلات ناگهانی ما برای دلیل تراشی و توجیه عواطف گذرا وسیع‌تر است. در توجیه، ورود و اقامت بیگانه‌ای با حرفه‌ای ناشناخته در یک شهر کوچک، سرچشمۀ پدایش افسانه‌های بسیاری می‌شود. تمام این افسانه‌ها می‌خواهند علت ورود آن بیگانه را برای اذهان کنجدکاو توضیح دهند. یک حفاری ظاهراً عجیب و غریب در یک شهر، الهام‌بخش توضیحات پراوامام و خیال‌افانه در مورد آن می‌گردد. بمب اتم که عموم مردم اطلاعات کمی در مورد آن دارند محرك تلاش بسیار برای یافتن معنای آن می‌شود.

در مجموع، شایعات اغلب به وسیله عرضه یک مجرای خروجی کلامی که موجب راحتی می‌شود، تستجهای ناشی از عواطف ناگهانی را آرام می‌کنند. همچنین در اکثر مواقع، شایعه به حفاظت و توجیه عراطفی مستهنی می‌شود که احتمالاً (پخش‌کننده یا باورکننده شایعه نیز) در صورت مواجهه مستقیم (با آن عواطف) آنها را غیر قابل قبول خواهد دانست. گاهی اوقات شایعات تفسیر وسیع‌تری از خصیصه‌های متنوع گیج‌کننده محیط زیست ارائه می‌دهند و بدین گونه نقشی اساسی در گام‌زن به سوی آن مقصد روشنفکرانه که جهان پیرامون ما را معقول جلوه می‌دهد اینها می‌نمایند.

این قدرت محركۀ سه‌جانبه اصولاً به ندرت از سوی شایعه‌پراکن فهمیده می‌شود. او نمی‌داند چرا شایعه خاصی به شدت نظر او را جلب کرده و لی حس می‌کند این شایعه، صلاحیت تکرار شدن در سطح وسیعی را دارا است. او به علت ناآشنای با مکانیسم فرافکنی نمی‌داند تا چه حد در داستانهایی که منتشر می‌کند، خود را منعکس می‌نماید.

فرافکنی

هرگاه وضعیت عاطفی فردی، بدون خودآگاهی در تفسیر و تعبیر او از محیط

^۱ هنگامی که توضیحات ارضاکننده‌ای به دست آوریم و یا نظرمان نسبت به یک موقعیت خاص روشن و باثبات باشد، آنگاه از یک خاتمه خوب احساس لذت می‌کنیم.

اطرافش انعکاس یابد، این حالت را «فرافتکنی» گوییم. او در به کارگیری شواهدی هدفدار و کاملاً بیطرفانه به منظور توصیف واقعیات پیامون خود، شکست خورده است.

همه افراد در رویاهای به فرافتکنی می‌پردازند و تنها پس از بیداری است که برنقش آرزوهای خصوصی، هراسها و یا احساسات انتقامجویانه‌مان در موقع رُؤیایی خود آگاه می‌شویم. یک کودک در رویاهایش کوههایی از شکلات و آب نبات می‌بیند. جوانی درگیر عقدۀ حقارت، خواب پیروزی در میادین ورزشی را می‌بیند. یک مادر بیمناک، خواب مرگ فرزندش را می‌بیند.

رویاهای روزانه نیز مملو از فرافتکنی‌اند. به صورتی آرام روی مبل دراز کشیده‌ایم و می‌گذاریم ذهن ما حوادثی را که می‌بین عملی شدن امیدها، هوسها و هراسهایمان است، به تصویر بکشد. برحسب اینکه چه نوع احساس و عاطفه‌ای در آن لحظه خاص سلسله افکار ما را همچون قطاری از این سو به آن سو می‌کشاند، ما خود را با خیال‌بافی، موقف و راضی یا شکست‌خورده و به خاک نشسته می‌بینیم. در مرحله بعد، شایعه وابسته به رویاهای روزانه می‌باشد. اگر داستانی که شنیده شده، بتواند تفسیر یا تعبیری خوش‌حالانه از واقعیت و منطبق با زندگانی خصوصی ما به نمایش بگذارد، گرایش ما به سمت باور نمودن و پخش آن خواهد بود.

در نمونه زیر «کارل منینگر» (۱۹۳۰) چگونگی تأثیر یک عامل شناسایی نشده ناشی از آرزومندی را در پدایش و گسترش همزمان شایعه نشان می‌دهد.

خانم آدامز به خانم بک: امروز خانم کینگ کجاست؟ مریض است؟
خانم بک به خانم کلارک: خانم آدامز در این فکر بود که نکد خانم کینگ بیمار باشد.

خانم کلارک (که از خانم کینگ خوشش نمی‌آید) به خانم دیویس (که از خانم کینگ خوشش می‌آید): شنیده‌ام خانم کینگ مریض است. امیدوارم بیماریش جدی نباشد.

خانم دیویس به خانم الیس: خانم کلارک می‌گوید که خانم کینگ سخت مریض است. باید فوراً به منزل او بروم و او را ببینم.

خانم الیس به خانم فرنچ: حدس می‌زنم خانم کینگ بدجوری بیمار باشد. همین

الان به خانم دیویس گفته شد که به منزل او برود.
خانم فرنچ به خانم گرگ: مردم می‌گویند امیدی به ادامه زندگی خانم کینگ نیست. خوشبازنداش به بالپنیش فراخوانده شده‌اند.

خانم گرگ به خانم هاتسون: آخرین خبرها در مورد خانم کینگ چیست؟ مرده؟
خانم هاستون به خانم اینگهام: خانم کینگ ساعت چند مرد؟
خانم اینگهام به خانم جوتز: تو به تشیع جنازه خانم کینگ می‌روی؟ شنیدم دیروز مرد.

خانم جوتز به خانم کینگ: همین الان در مورد مرگ و تشیع جنازه تو خبری شنیدم. چه کسی آن را شروع کرد؟
خانم کینگ: افراد زیادی هستند که در صورت واقعی بودن این خبر خوشحال می‌شوند.

به عنوان نمونه پیچیده‌تری از «فرافکنی» اجازه دهد یک شایعه از زمان جنگ دوم جهانی را بررسی کنیم. همان‌گونه که در فصل اول مشاهده شد اکثریت شایعات به ثبت رسیده در آن جنگ از نوع شایعات خصم‌مانه مشتمل بر ابراد اتهاماتی دال بر خرابکاری و شرارت گروههای خاص آمریکایی بودند یا یهودیان. سازمان نrex گذاری دولتی، سیاهپستان، کاتولیکها، دولت، ارتش، نیروی دریایی، صلیب سرخ و یا هم‌پیمانان ما به ویژه انگلستان و روسیه در مظان اتهام بودند. به نظر می‌رسد اندیشه‌های «فرافکنانه» موجب سرعت انتشار این شایعات می‌گردید؛ گرچه باید گفت: دلایل پیچیده‌تر از این است.

مثلثاً یک زن خانه‌دار از آن سوی حصار می‌گوید (البته بسیاری می‌گفتند): «شنیده‌ام در پادگان «آنها آنقدر گوشت در اختیار دارند که حتی نیمی از یک گاو تازه‌ذبح شده را در زباله می‌اندازند». خوب، انگیزه این خانم چه می‌توانست باشد؟ اولاً کمبود گوشت برای او و خانواده‌اش موضوعی با اهمیت بود. به علاوه سندیت این موضوع مبهم بود. این خانم در وضعيتی نبود که حقایق موجود در این موضوع را بداند. به علاوه، وی واقعاً در برنامه‌ریزی و آماده کردن غذا برای خانواده‌اش درمانده و کمبود گوشت، جداً موجب زحمت او شده بود. او برای احساس درماندگی خود مسببی قابل است و لذا در تلاش برای یافتن «معنا» سعی می‌کند منبع تقصیر را بیابد. البته ممکن بود او «متحدین» یا «هیتلر» را مقصو بداند

اما این آدمهای تبهکار نه تنها خیلی دور بودند، بلکه شرارت‌های اشان در آنجنان مقیاس بزرگ و دور از ذهنی قرار داشت که این خانم به سختی می‌توانست رابطه آنها با نارضایتی شدید و فوری خود را مجسم کند. گذشته از این، اگر مدیریت بهتری در کار بود آیا به اندازه کافی گوشت به دست همه نمی‌رسید؟ شاید او تعدادی از افسران حریص غیرمشمول ارتش را می‌شناخته و یا شاید اصلاً از رفتار ارتش با فرزندش راضی نبوده است. به هر صورت یک منبع شرور قابل تعس در همان نزدیکی پیدا می‌شود و ارتش متهم به ایجاد کمبود گوشت می‌شود. بنابراین، این خانم نظرات خودش را منعکس کرده، مقصري را پیدا می‌کند. چنین روایی موسوم به فرافکنی تکمیلی است. در این نوع فرافکنی، عواطف خود فرد به مردم دیگر نسبت داده نشده بلکه در نحوه رفتار مفروض دیگران، توضیحات معقولی از احساسات خود فرد (انتشاردهنده شایعه) یافت می‌شود. (نمونه‌ای از تجلی افراطی فرافکنی تکمیلی زمانی تحقق می‌یابد که؛ مثلاً چنین سوءظن شدید (که مملو از تنفر است) موجب گردد تا دیگران را متهم به توطئه علیه خود نماید).

احتمالاً هنوز هم به نامی توضیح در خصوص حرفهای آن خانم دست نیافته‌ایم. فرض کنیم او نتوانسته است چربیهای حیوانی را جمع نماید (که دولت از او خواسته است)؛ فرض کنیم در زمان خرید گوشت، این خانم با ندادن کوپنهای جیره‌بندی، کمی تقلب کرده و یا کمی گوشت از بازار سیاه خریده است؛ وی که، قبل از تقویت بماند. آیا می‌تواند؟ (اکثر مردم تا آنجایی که بتوانند وجود را آرام نگه می‌دارند و برای این کار، حداقل گهگاه به تله فرافکنی مستقیم می‌افتد).

فرافکنی مستقیم (نه تکمیلی) قصور خود، یکی از مقاد عجیب و غریب قانون طبیعت برای در امان ماندن از عذاب آزاده‌نده و جدان است. در این مورد، امرسون اشاره‌ای دارد: «آنچه را برای دیگران گناه می‌خوانیم برای خود «تجربه» می‌انگاریم. دیگران گناه می‌کنند نه ما». (یا اگر هم گناه کنیم، در مقایسه با کارهای شرارت‌آمیز دیگران ناچیز است). حالا این خانم بدون این که اصلًا خودش بداند، ممکن است در تلاش برای آرام نمودن و جدان خود بوده باشد. به همین دلیل می‌گوید: «خوب چرا باید احساس گناه کنم؟ مگر این گریز ناچیز از مقررات جیره‌بندی غذا چه ارزشی دارد؟ بینید، ارتش نیمی از یک گاو را دور می‌اندازد؛ در مقام مقایسه این گناه قابل

اغماض است.^۱

در خصوص اهمیت فیار از احساس گناه ناشی از باور کردن شایعه نیز تجربیات مستندی در دست است. «آلپورت» و «لپکینگ» (۱۹۴۵) دریافتند باورکنندگان آن دسته معین از شایعات مربوط به وجود اسراف و امتیازات خاص در اداره نخگذاری دولتی، جزء کسانی بودند که در خرید کالاهای جیره‌بندی شده، تقلب می‌کردند و هم‌زمان هرگونه احساس گناه یا شرم برای انجام این کار را تکذیب می‌نمودند. بر عکس، کسانی که به این نوع تقلیلها اعتراف کردند و اذعان داشتند که احساس شرم می‌نمایند، اعتقاد کمتری به شایعات مربوط به نادرستی عمل دیگران داشتند. به سخن کوتاه، وقتی بدترین چیزها را درباره دیگران باور می‌کنیم، در واقع در حال تلاش برای رهایی از ناراحتی وجود خود هستیم. اگر خود را مقصراً ببینیم، آن وقت کمتر مستعد پذیرش شایعه خواهیم بود.

در آزمایش‌های انجام شده توسط فرنکل - برانسویک و سنتورد (۱۹۴۵) همین اصل، مورد تأیید قرار گرفت. در این پژوهشها کشف گردید در گروهی که در کالج بانوان علناً بخورد ضد یهودی داشتند این تعامل وجود داشت که هیچ گونه تقصیر یا مسئولیتی به خاطر تواقص کار خودشان را نپذیرند. بر عکس، در گروهی از دانشجویان که شخصاً تعصب ضد یهود داشتند، تعامل آشکاری برای «خودنبیه» وجود داشت؛ به این معنا که حاضر بودند تقصیر شکستها و ناکامیهای خود را به خودشان نسبت دهند. مردمی که حاضر نیستند با تقصیرات خودشان روبرو شوند، به دنبال سپر بلا می‌گردند اما کسانی که به نقاط ضعف خود آگاهند گویی نیازی به سپر بلا ندارند.

تعییمی در فرمول شایعه

می‌توان مطالب مطرح شده را به صورت زیر خلاصه کرد:
شایعه به اعتبار علائق ناقلان آن به حرکت درمی‌آید و در جامعه‌ای با احساسات

۱. این بسیار مشکل می‌توان ثابت کرد که تکرارکنندگان شایعات اتهام آمیز، خود مرتکب گناه نسبت داده شده به دیگران باشند. اما به مرور این یک نظر کلی است. مردمی که به صورت انفرادی در اتفاق از خطای دیگران خود را محق جلوه می‌دهند، عاری از آن عیوب نیستند.

همگن به سفر خود ادامه می‌دهد. نفوذ پرقدرت این علایق موجب می‌شود شایعه بیشتر به صورت عامل موجه‌نمایی به کار رود. به عبارت دیگر، شایعه عملاً به توضیح، توجیه و معنادارکردن منافع عاطفی خاص می‌پردازد. بعضی وقتها رابطه بین شایعه و منافع، آن قدر صعبی می‌شود که می‌توان شایعه را به صورت «فراگفکنی» یک وضعیت عاطفی تماماً شخصی توصیف کنیم.

پس از برقراری رابطه نزدیک بین شایعه و شرایط عاطفی شخصی، اکنون بار دیگر به فرمول خودمان نگاه می‌کنیم:

R~ixa

این نوع تحلیل، بسیار شبیه به نحوه برخورد مک‌گریگور (۱۹۳۸) با عنصر تخیلات آرزومندانه موجود در پیش‌بینی‌ها است. او در پژوهشی که انجام داده بود (در سال ۱۹۳۶)، از مردم پرسید: آیا هیتلر تا سال بعد در مستند قدرت خواهد بود یا نه؟ همچنین از نظر شخصی‌شان راجع به هیتلر سؤال شد. اکثر مردم از او خوشناس نمی‌آمد. نکته این جا است که بی‌علاقه‌گی مردم به او از این پیش‌بینی‌های آنها نداشت؛ زیرا ابهام چندانی در وضعیت وجود نداشت. در آن زمان، سلطه هیتلر بر آلمان کاملاً پابرجا بود. از طرف دیگر، پرسش‌هایی درباره پیش‌بینی احتمال اعلام برنامه ازدواج ادوارد هشتم پادشاه انگلستان در عرض یک سال و نیز نظر مردم درباره ازدواج وی پرسیده شده بود. از میان مخالفین ازدواج پادشاه، تنها ۳۲٪ پیش‌بینی کردند که او ازدواج خواهد کرد؛ در حالی که ۸۰٪ موافقین ازدواج وی ازدواجش را پیش‌بینی کرده بودند. در آن زمان اخبار مربوط به برنامه‌های ازدواج پادشاه بسیار مبهم و ضد و نقیض بود. مردمی که با معلومات عینی هدایت شوند، اکثراً به پیش‌بینی بر اساس تنبیلات ذهنی خود اقدام می‌کنند.

مک‌گریگور می‌نویسد: «...نفوذ علایق شخصی بر پیش‌بینی، با درجه ابهام در شرایط محرك محدود می‌شود اما همین محدودیت به وسیله عامل اهمیت از دیدگاه پیش‌بینی کننده موضوعاتی مطروحة نیز ایجاد می‌شود. اگر هریک از دو عامل «اهمیت» و «ابهام» صفر باشد نفوذ عوامل شخصی بر پیش‌بینی احتمالاً صفر خواهد بود. در صورتی که آرزویی وجود نداشته باشد تا بر پیش‌بینی اعمال نفوذ کند، پیش‌بینی کننده تنها به ثبت ابهام شرایط تحریک‌آور موجود بسته خواهد کرد. اگر عامل ابهام صفر باشد، شرایط محرك آن قدر لایتغیر به نظر می‌رسد که حتی یک

آرزوی شدید هم کارساز نخواهد بود.»

کار مک گریگور ما را به این نتیجه می‌رساند که شایعه از یک قانون روان‌شناسی اجتماعی تعمیم‌یافته تبعیت می‌کند که می‌توان آن را به صورت زیر بیان کرد:

تحريف عواطف شخصی در فهم و تفسیر محیط زیست تنها در تناسب با آثار ترکیب شده‌است و ابهام رخ می‌دهد.

فرافکنی و تفکرات آرزومندانه تمایلات بی‌کرانی نیستند. آنها تنها در شرایط مناسب عمل می‌کنند. انسانها هوسهای خود را با اعتقاد استحکام می‌بخشند و شایعات کذب را با دلیل تراشی و فرافکنی و تنها با ابهام موضوع و اهمیت خصوصی آن منتشر می‌کنند.^۱

بنا بر این، شایعه به عنوان یکی از اشکال کمتر معقولِ فعالیتهای اجتماعی، یک پدیده محدود از آب در می‌آید. همانند تفکرات آرزومندانه در آزمایش مک گریگور، شایعه زمانی پا می‌گیرد که خودخواهی فرد دخیل دست اندر کار باشد و همزمان مذرکی عینی یا آگاهی وجود نداشته باشد تا خویشتن داریهای معقولی را بر قضاوت و گزارش وارد نماید.

در همین زمینه خوب است به یاد بیاوریم که بسیاری از شایعات، بیشتر بیانگر نوعی گرسنگی فکری بودند تا نیاز عاطفی. از کنجکاوی مردم و تمایل آنها به دانستن، یک شرط (اهمیت) به وجود می‌آید. اما از آن جا که آنها نمی‌دانند و از آن جا که آنها موضوع ماجرا را مبهم می‌باشند، آماده دریافت و پخش شایعه می‌شوند - درست همانند آن برداشت عجیب و غریبی که کودکان از طبیعت، ذهن، و معبدود دارند و آن را در داستانهای کودکانه‌شان بازگو می‌کنند. خصیصه کنجکاوی در شایعه

۱. خواندنگان آشنا با تکنیکهای مطالعه فرافکنی در روان‌شناسی بی‌درنگ شاهست بین شایعه و تستهای فرافکنانه را شناسایی می‌کنند. این تستها بر مبنای محرك ابهام بنا گذاشته شده‌اند. یک لکه جوهز بی‌شکل است؛ بنابراین، معنای آن از سوی مفسران آن تعین می‌شود. به همین صورت، تست درک موضوع می‌تواند یک مسئله شخصی را که ظاهر آن تغییر یافته بیرون بکشد و این امر تنها در گرو امکان ارائه تفاسیر از محرك است: اگر شکلهای محرك شدیداً مبهم نباشد، شخص آزمودنی بنا بر نیازهای خود آنها را تفسیر نخواهد کرد. این سؤالی جدی است که آیا برخی از این روشهای «فرافکنانه» (از جمله تصاویر تست درک موضوع) به اندازه کافی چندبهله و مبهم هستند یا نه.

سهم دارد. گرچه اساطیر و افسانه‌ها به هیچ وجه تماماً خالی از گرایش‌های عاطفی نیستند اما غالباً شبیه داستانهایی هستند که در مورد آغاز علم در زندگی بشر بیان شده است. خلاصه این که «تلاش برای یافتن معنا» خود به خود می‌تواند به وجود آورند؛ آن عامل «اهمیت» که در زمینه پخش و انتشار شایعه (یا اسطوره) وجود دارد باشد و لازم نیست که نیازهای مبهم انحصاراً جسمی باشند، بلکه آنها می‌توانند فکری نیز باشند.

دلایل ثانویه برای رواج شایعه

این فرض که تک‌تک پخش‌کنندگان شایعه با انگیزه‌ای مبتنی بر الگوی پویای وصف شده به تحرک برخاسته‌اند صحیح نیست. در موارد معینی ممکن است انگیزه ویژه‌ای وجود داشته باشد که هیچ ارتباط موضوعی با داستان مطرح شده نداشته باشد. برای مثال، ممکن است شایعه‌پراکن صرفاً در پی جلب توجه باشد. «من چیزی می‌دانم که تو نمی‌دانی» غالباً پیش‌درآمد حرف یک کویدک در پخش شایعه است. قراردادشتن در موقعیت «اگاه بودن» موجب بالارفتن اهمیت شخص می‌شود. وقتی کسی داستانی را تعریف می‌کند برای مدتی او بر شنوونده‌اش تسلط دارد. این نوع ارضای تمایلات ممکن است برای کسانی که زندگی‌شان خالی از هیجان و حادنه است جذبه بسیار داشته باشد. به علاوه ممکن است شخص شایعه‌پراکن با این کارش چنین وانمود کند که مثلاً برای دوست دلبسته به خبرهای مربوط به رسوابیها و یا علاقه‌مند به داستانهای جادوی مرگ و فاجعه و از این قبيل، مطلبی گفته و موجب مدیون شدن آن دوست شده است. خود او نسبت به شایعه بی‌تفاوت است اما صرفاً برای «حظ نفس» دوستش این کار را می‌کند.

مثال دیگر این که ممکن است فردی صرفاً برای پرکردن سکوتی خجالت‌آور در یک مکالمه، آخرین شنیده‌های خود را تکرار نماید. بنا بر این، مردمی که در گرایش‌های عاطفی مطرح شده در شایعه سهمی ندارند نیز ممکن است شایعه را به چرخش درآورند. این مباحثات بی‌معنای اجتماعی، به خودی خود برای موجودیت یافتن یا شکل‌گرفتن شایعه دلیل موجه‌ی نیست؛ اما همین مباحثات در خدمت حرکت زنجیره‌ای شایعه قرار می‌گیرد.

در زمانی که ایالات متحده هنوز در جنگ با ایتالیا به سر می‌برد معلوم شد که ۲۵

در صد اعضای جامعه فقیر ایتالیایی الاصل آمریکایی مرتباً به رادیو زم گوش می‌دادند و تبلیغات متحده‌ین را به همسایه‌هایشان منتقل می‌کردند. در اوایلین برخورد به نظر می‌رسد که وفاداری این گروه باید شدیداً مورد تردید قرار گیرد اما به زودی انگیزه پشت سر ماجرا که موضوعی ساده و غیرپیچیده بود کشف شد. تنها دارندگان رادیوهای قوی می‌توانستند به رادیو ایتالیا گوش پادهند و نیز داشتن رادیوی قوی در آن جامعه پرستیز برتری را برای دارندۀ خود به دنبال می‌آورد. برای حفظ این پرستیز، آنها با دردرس بسیار به رادیو گوش می‌کردند و از این که می‌توانستند مطالب شنیده شده را به همسایه‌هایشان (که نسبت به آنها رشک می‌بردند) منتقل کنند، احساس غرور می‌کردند.

شایعات پژورده در داخل کشور

شایعه زمانی با افسارگسختگی رواج می‌یابد که مردم در انتظار به وقوع پیوستن واقعه‌ای عظیم به سر می‌برند. این افسارگسختگی با ورود مطبوعات و رادیو به داخل صحنه تشدید می‌شود. چهار روز قبل از متارکه جنگ در ۱۹۱۸ بیانیه‌ای دروغین در این باره از طرف مطبوعات منتشر شد. در ۱۹۴۵، در زمان جشن‌های روز پیروزی متفقین در اروپا (موسم به V-E DAY) و همچنین روز پیروزی متفقین در ژاپن (موسم به V-J DAY) همین اتفاق افتاد. در تمامی این موارد نتیجه جشن و سورور نارس بود. گذشته از این، خواسته قابل درک مراکز خدمات خبری مبنی بر اختیاز از غفلت و تلاش بزای رساندن اخبار خوب به مردم، آن هم در اسرع وقت (قبل از این که رقبی دست به این کار بزند)، و چند دلیل روان‌شناسی دیگر موجب اعلام خبر پیش از وقوع شد. دلایل روانی مذکور حاکی از تعایل عموم مردم به «ازجاجستن» قبل از فرارسیدن «آن واقعه» است.

در این جا ما با وضعیتی در زندگی روحی افراد که به خاطر پیش‌بینی انگیزه قدرتمندی دارد، سروکار داریم. وقتی در بی یک انتظار بسیار بسیار طولانی تنها یک قطعه دیگر لازم است تا در جای خود قرار گیرد و یک معمای تصویری را کامل کند، همه ما «آماده» تکمیل شدن آئیم. حیواناتی که باید از یک سری دھلیزهای مارپیچی بگذرند تا به خوراکی برسند، وقتی به نزدیکی پیچ و خمهای پایانی می‌رسند، سرعتشان را زیاد می‌کنند. بر سرعت ما هم با نزدیک شدن به هدف افزوده می‌شود.

به این واقعیت «سراشیبی هدف» می‌گویند. حتی افراد منضبط هم نمی‌توانند در گرفتن اخبار صبر نشان دهند. در این مورد، تجربه خبرگزاری یونایتدپرس قبل از روز پیروزی بر ظاپن را مشاهده میکنیم:

خبر قلابی، موجب جشن نارس می‌شود

رسدپرس: روز یکشنبه، ساعت ۹:۳۴ بعد از ظهر،

یونایتدپرس خبر زیر را بر روی سیستم تله‌تاپ خود مخابره کرد:
خبر کوتاه

داشتگان - زبان شرایط پیشنهاد شده از سوی
متقین را پذیرفت.

دو دقیقه بعد، در ساعت ۹:۳۶، یک
پادداشت فوری به شرح زیر فرستاده شد:

خبر کوتاه

رسدپرس:

«آن خبر کوتاه را مورد استفاده قرار ندهید.»

اما بولتن خبری از رادیو پخش شد و
بلافاصله آژیرها و سوتهای نیوپورک به صدا

در آمدند. مدیران بسیاری از سینماها نمایش
فیلمها را متوقف کردند تا «خبر» را برسانند.

هزاران نفر به خیابانها ریختند تا به جشن‌های
نارس و پیش از موقع بیرونندند.

در ساعت ۹:۴۰ بعد از ظهر، یونایتدپرس
خبری به شرح زیر پخش کرد:

ساعت ۱۰:۰۰ شب، یونایتدپرس

پادداشت زیر را مخابره کرد:

رسدپرس:

ما هنوز در حال بررسی خبر کوتاه از
داشتگان هستیم و تاکنون نتوانسته این منبع آن
را شخص کیم. در اسرع وقت ترجیحات
لازم را منتشر خواهیم کرد.

شایعات «سراشیبی هدف»، اصولی را که تاکنون مطرح نموده‌ایم نقض نمی‌کنند و
صرف‌آنها را در موردی ویژه به تصویر می‌کشند. موضوع نهایی مورد انتظار، برای
بسیاری از مردم اهمیت زیادی دارد. این واقعیت که اخبار رسمی موقعیاً مورد
پیش‌بینی قرار می‌گیرند، در واقع ابهام موجود در موقعیت را تشدید می‌کند. (خبر
رسیده یا نرسیده؟) خبرگزاریها و علاوه‌مندان به اخبار، تمامی افکارشان متمرکز بر
رسیدن خبر نهایی مورد انتظار است و تنها مقدار کمی زودباوری لازم است تا
رسیدن خبر نهایی باور شود.

فصل سوم

گواهی و فراخوانی

بنا به تعریف، شایعه یک پدیده اجتماعی است. برای ساختن یک شایعه، حداقل به دونفر نیاز است. با این حال در هر لحظه خاص، تنها یک فرد ناقل داستان است. آنچه در مغز او جریان دارد معماًی کل ماجرا است. مطمئناً یک زنجیر، از تک تک حلقه هایش بزرگ‌تر است؛ با این حال، این حلقه های جداگانه‌اند که آن را می‌سازند و به صورت زنجیر در می‌آورند. بنابراین، نمی‌توان انتظار داشت یک شایعه، بدون تحلیل دقیق تک تک حلقه های متوالی که در ذهن هر یک از افراد گذشته و زنجیره شایعه را تشکیل می‌دهد، کاملاً فهمیده شود.

گواهی

اگرچه تا جنگ اخیر، روان‌شناسان توجه کمی به سلسله تکثیرات^۱ شایعه نموده‌اند، اما اخیراً نسبت به الگوی اساسی برداشت، نگهداشت، گزارش - که در فرد شایعه‌پراکن رخ می‌دهد - علاقمند شده‌اند. حدود پنجاه سال پیش، آنها مطالعه «گواهی» یا به تعبیر اولین پژوهشگران آلمانی «فرو نشاندن» (assuage) را به نحوی جدی مورد نظر قرار دادند.

گواهی یا مطالعه «ناظر به عنوان گزارشگر» علاقه‌ude بسیاری از روان‌شناسان را به خود جلب نمود. همان‌گونه که «ویپل» گفت:

گزارش، از فرآیند ادراک منتج می‌شود و لذا تمامی روان‌شناسی حس، دقت و اندریافت (ادراک باطن) را در بر می‌گیرد؛ بر پاشته حفظ و یادآوری می‌گردد و از آنجا

تمامی روان‌شناسی حافظه را در بر می‌گیرد؛ با بیانات لفظی همراه است و از آنجا روان‌شناسی زبان و تعبیر (بیان) را در بر می‌گیرد و توسط عوامل فراوان ذهنی، گرایش‌های مزاجی، احساسات ظرفی، استعداد پذیرش و سوسه و غیره شکل می‌گیرد.

در آن زمان ویپل (Whipple) نوشت: روان‌شناسان، خود را مجدوب مطالعه، گواهی یافته‌ند؛ زیرا این، تنها میدان عمل بود که فرآیندهای ذهنی بالاتر بسیاری را شامل می‌شد و به آنها این احساس را می‌داد که می‌توانستند از علم خود در عمل استفاده نمایند. از این که می‌توانستند موضوعی منبعث از کشمکشها در دادگاه یا اداره روزنامه را کاملاً روشن و مشخص نمایند، احساس رضایت می‌کردند.

از بین پرچمداران اولیه دو اسم برجستگی دارند: بینه (Binet) و اشترن (Stern). بینه (۱۹۰۰) خواهان ترجمه به نیاز برای یک مطالعه آزمایشی نظاممند شد. او از اولین کسانی بود که دست به اینگونه پژوهشها زده‌اند. او پرچمدار استفاده از «تست تصویری» برای آزمایش صحبت‌گزارش موضوعهای تصویری بود. موضوعهای مورد استفاده او شامل تست توصیف اشیاء و تست حافظه برای مطالب کلامی نیز می‌گردید. در این نحوه سنچش، توانائی گزارش در نظر گرفته شده بود و هم اکنون نیز بخشی از تستهای هوش «استنفردبینه» را تشکیل می‌دهد.

شخص دیگری که به نحوی نظاممند تحقیق می‌نمود، ویلیام اشترن بود. کتاب روان‌شناسی او موسوم به «*Sur psychologie der Aussage*» از بهترین نمونه‌های کلاسیک در بخش گواهی می‌باشد. اصولاً به خاطر نفوذ اشترن بود که «Aussage» بر مبنای دو خط اصولی یعنی تستهای «تصویری» و آزمونهای «واقعیت» توسعه یافت. در تستهای تصویری به فرد صحنه‌ها نشان داده می‌شود؛ او می‌باید با استفاده از حافظه‌اش، تصویر را با بیشترین دقیقت توصیف کند. برای طبیعی تر شدن صحنه، آزمون واقعیت، چند واقعه روش را مجسم می‌نماید. آزمون‌های از این که واقعه مورد مشاهده آنها، با دقیقت تمام تعریف شده، اطلاعی ندارند. یک آزمایش خاص معمول «شبیه واقعیت»، شامل حادثه زیر بود: در طی یک سمینار علمی، دو دلچک دز بین دانشجویان شروع به دعوا کردند. جدل آنها آنقدر بالاگرفت که یکی از آن دو تپانچه‌ای را بیرون کشیده و دیگری را تهدید به قتل کرد. در آن لحظه، استاد دانشگاه آن دو دشمن را از یکدیگر جدا کرد و از شهود خواست تا این حادثه را جزء به جزء

توصیف نمایند.

در آزمایشی که برای سنجش توانایی یک شاهد برای تهیه گزارش به عمل آمد، دو روش مورد استفاده قرار گرفتند:

۱. روایت ماجرا یا مطرح شدن آزاد قضیه توسط آزمودنی بدون کمک، هدایت یا قطع موضوع از سوی آزماینده. امتیاز این شیوه، مصنون ماندن گزارشگر از نفوذ آزماینده است. اما این روش برخلاف روش دوم، توان به خاطر سپردن بسیار دقیق و کامل جزئیات را نمی‌آزماید.

۲. بازپرسی یا پرسش و پاسخ (ausfrage) شامل طرح یک سلسله پرسش‌های آماده شده می‌گردد. که تمامی جزئیات و جوابت موضوع محركه را تحت پوشش قرار می‌دهد. البته اشکال اصلی این روش، خطیری است که توسط اظهارنظر آزماینده ایجاد می‌گردد شاهدی که این گونه توسط «پرسش‌های هدایت‌کننده» و ادار به فعالیت می‌شود، شبیه کسی است که در یک دادگاه مورد پرسش قرار می‌گیرد.

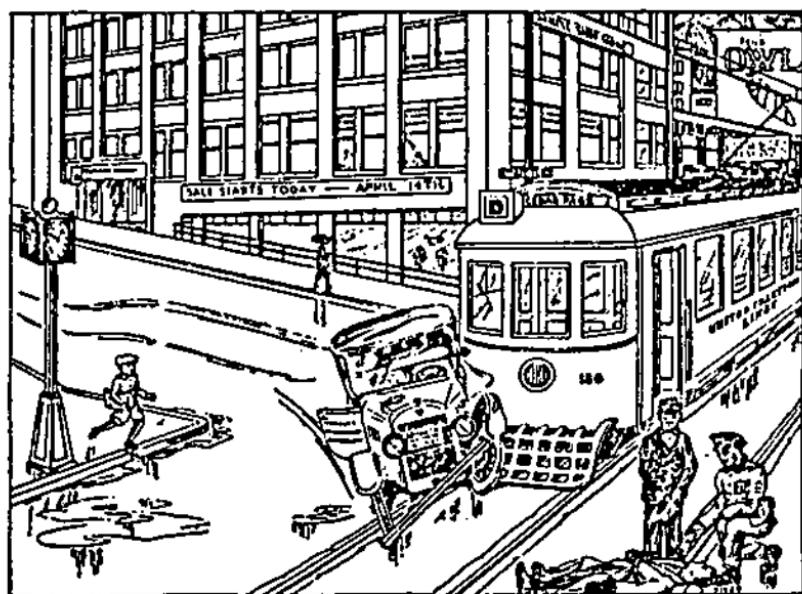
اشترن (۱۹۳۸) عوامل بسیاری را که برگزارش‌های ناظر تأثیر می‌گذارند، کشف کرد. ظاهراً اولین تحریفات و حذفیات در همان ادراک اولیه از خود تصویر یا حادثه به وجود می‌آیند. شاهد، متمایل به زدودن و محظوظ نمودن جزئیاتی که در پیامون موضوع اصلی قرار دارند، می‌گردد. چیزهای بسیاری وجود دارند که او اصلاً نمی‌بیند. با گذشت زمان، گزارش او از دقت کمتر و کمتری برخوردار و تحریفات. جدی‌تر می‌شوند؛ به ویژه اگر شاهد، مورد بازپرسی قرار گیرد. تا وقتی که شاهد مجاز به نقل روایت آزاد از واقعه مورد مشاهده است، تنها به ارائه روش‌ترین و احتمالاً دقیق‌ترین مطالب جاگرفته در حافظه‌اش می‌پردازد. اما در پرسش و پاسخ، او و ادار می‌شود با قاطعیت به ذکر مطالبی پردازد که تنها در سایه روش خاطره او قرار دارند. تحت چنین شرایطی او مستعد هدایت توسط شکل پرسشها و اشارات ضمنی موجود در آنها می‌شود.

به همین صورت اشترن دریافت که برای بدست آوردن گزارشی تقریباً دقیق باید حادثه گزارش شده تنها موضوع موجود در ذهن (گوینده) باشد. اگر او صحنه را با تجارب مشابه دیگری اشتباه بگیرد و در هم آمیزد گزارش ترکیبی تأسیف‌بار خواهد شد.

اشترن می‌گوید این موضوع از اهمیت بسیاری در شایعه برخوردار است که «در

و جدان عده بیشماری از مردم حادث گذشته از سازماندهی زمانی کمی برخوردار است،» چیزی که در زمان معینی رخ داده است به نحو نو میدکنندگان با حادث اتفاق افتاده در زمانهای دیگر اشتباه گرفته می شود. هر وقت کسی بخواهد از خاطرات کودکیش توصیفی با مراعات توالی زمانی ارائه کند می تواند بروز تیرگیهایی را در چهارچوب زمانی حافظه اش تأیید کند.

اشترن کشف کرد که گواهی، نسبت به خصیصه های عجیب و تاشناس محرك، سرسختی خاصی نشان می دهد؛ یا آنها را مورد تفسیر مجدد قرار می دهد تا با آنچه که فرد با آنها آشنايی دارد تطابق یابد یا غیرعادی بودن آن شدیداً غلو می شود و مبدل به خصیصه محوری گزارش می گردد.



شکل ۲. آزمونی برای ارزیابی توانایی گزارش

در گزارش کلامی، منابع اضافی دیگری از تحریف به داخل ماجرا آورده می شوند. افراد مورد آزمایش، از واژگان نامحدودی برخوردار نیستند. آنها از مطالب کلیشه ای و الفاظ مرسوم برای توصیف تصاویر حافظه شان، که غالباً ناقص و

نامنظم است، استفاده می‌نمایند. وقتی که کلمات به کار گرفته می‌شوند، اشکال معین بیشتری (در مقایسه با اشکال معین خاطرات ناگفته) با این کلمات مشخص می‌شوند. کلمات، پیکرتراش افکار مایند و ما را نسبت به نظراتی که تا بیان نشده‌اند نامشخص‌اند، متعهد می‌کنند.

نهایتاً اشترن کشف کرد که تفاوت‌هایی که بین افراد از لحاظ هوش و عادات بیان الفاظ وجود دارد، به نحو چشمگیری در گزارش تأثیر می‌گذارد. یکی از نمونه‌ها تفاایل دارد که به سادگی خصیصه‌های ناپیوسته در تجربه خود را بشمارد؛ دیگری گویی دوک نخ ریسی به دست گرفته و در بیاناتش توضیحات و ارزشیابیها را با خود گزارش درهم آمیخته است. در مجموع به نظر می‌آید که هیچ تفاوت قاطعی بین دقت عمل گزارش‌های زنان و مردان وجود ندارد. اما کودکان چنان بی دقت‌اند و چنان سریع تحت نفوذ اظهار نظرها قرار می‌گیرند (زیرا مخزن تجربه آنان نه کافی است و نه آنچنان ورقی یافته‌اند که بتوانند ساختاری محکم را نگه دارند) که عملاً نمی‌توان هیچ گونه اعتمادی به مطالبشان داشت. اثبات غیرقابل اعتماد بودن گواهی یک کودک به وسیله اشترن موجب تغییراتی در قانون آلمان و تحدید دافعه پذیرش چنین شهادتی در دادگاه شد.

پس از این، پژوهش‌های فراوانی نظیر کار اشترن انجام گرفت. پاره‌ای از این پژوهشها در خصوص نفوذ غیرمستقیم بازپرسی، برخی درباره آثار فواصل متعدد زمانی بر دقت عمل گزارش و دیگر پژوهشها درباره عوامل سنی و جنسی بودند. در تمامی آنها یک سلسله محدودیت‌های جدی در شهادت شهود عینی دیده شد. این محدودیتها بهویژه در شرایطی که هیجان در زمان ادراک اولیه یا در فرایند روایت وجود داشت، بیشتر مشاهده شد. نواقص عادی ادراک، حفظ و گزارش کلامی به اندازه کافی جدی هستند اما شرایط عاطفی، آنها را شدیداً بزرگ جلوه می‌دهند.

شکل (۲) نشانگر یک نمونه محرك گواهی است که توسط فرید (Freyd ۱۹۲۱) برای به وجود آوردن تست تصویری در جهت آزمایش دقت گزارش به کار گرفته شد.

این تست Aussage بخشی از یک سلسله پرسش‌های تهاجمی است که استعداد روزنامه‌نگاری با آن سنجیده می‌شود. افراد مورد آزمایش فرید اجازه داشتند به مدت یک دقیقه به این تصویر نگاه کنند و سپس از آنها پرسش‌هایی در مورد تعداد بسیاری

از جزئیات همچون شماره اتومبیل، شماره و مسیر تراکمها و زمان پرسیده می‌شد. این گونه آزمایشها به روشی نشان می‌دهند موضوعات مطروحة از سوی شهود عینی تا چه اندازه غیرقابل اعتمادند. حتی گزارش‌های دست اول، آن قدر پرتفص و ابراد هستند که به ندرت می‌شود به جزئیات آنها اعتماد نمود. موضوع شایعه به نسبت یک، دو، یا هزار بار از چشم شاهد عینی دور بوده است لذا گواهی او نیز به همان نسبت بی ارزش تر است. بنابراین، تعجبی ندارد که در غالب دادگاهها مدارک مبتنی بر شنیده‌ها کاملاً بی ارزش تلقی می‌شوند.

ادراک، یادآوری، ارائه گزارش

سه گام روان‌شناختی در گواهی عبارتند از ادراک، یادآوری، ارائه گزارش. همین سه گام در انتقال شایعه برداشته می‌شوند، به استثنای این که در خصوص شایعه این گامها به صورت پایان‌نایپذیری در هر حلقهٔ زنجیر آن تکرار می‌شوند؛ و ادراک، به جز در اولین حلقهٔ زنجیره، در مابقی حلقه‌ها کاهش می‌یابد و تنها به شنیده تبدیل می‌شود.

به طور کلی باید گفت که جدا کردن کامل این سه گام، عملی نیست. آنچه ما ادراک می‌کنیم خود به خود تحت تأثیر خاطره ما در مورد تجارب گذشته قرار می‌گیرد و بعضی وقتها تحت تأثیر آنچه که در نظر داریم گزارش کنیم نیز قرار می‌گیرد. یادآوری، نه تنها بر ادراک متکی است بلکه به کلماتی که وضعیت را در ذهن ما توصیف می‌کنند نیز اتکا دارد. گزارش، تابعی است از مراحل قبلی و همچنین از وضعیت جامعه‌ای که گزارش در آن ارائه می‌شود. شکل گزارش به کلماتی که در اختیار داریم و به هدفی که برایش صحبت می‌کنیم بستگی دارد.

وقتی این فرایند پیچیده باز می‌شود می‌بینیم که آغاز آن ادراک و نهایتش گزارش است. در زمانی که آثار حسی اولیه، خاطرات گذشته و عواطف ما به نحوی جدایی‌نایپذیر به هم می‌آمیزند، تحولات خیره‌کننده بسیاری به وجود می‌آیند. فراموشیهای انتخابی و تحریفات شخصی موجب تغییر اجتناب‌نایپذیر تقریباً تمامی ارزش‌های رخدادهای جهان خارج می‌شود.

این موضوع در کامل ترین نوعش توسط بارتلت (Bartlett 1932) ثابت گردید. نحوه انجام آزمایش‌های بسیار زیاد او، او را به پدیده‌های اساسی شایعه

نزدیک کرد. این پژوهشگر به طرق زیادی، خصیصه خلاقیت یا سازندگی حافظه را نشان می‌دهد. او ثابت کرد که هیچ خاطره‌ای تنها به صورت یک اثر و نشان، همچون تصویری که بر روی یک عکس داریم باقی نمی‌ماند تا در صورت نیاز مجددًا قابل تولید باشد. بر عکس بلافاصله بعد یک ادراک، حافظه‌ها شروع به تغییر می‌کنند. در واقع، خود ادراک اولیه چیزی بیش از تجمع اجزای حسی نیست؛ چراکه این ادراک همیشه از همان ابتدا با تجارب مربوطه گذشته عجین می‌شود. در این راه، عادات، عواطف و رسم و رسوم فرهنگی نقش خود را بازی می‌کنند. حساس‌ترین نقش توسط گرایشها و انتظارات ایفا می‌شوند. آنها هستند که یادآوری را از صورت صرف‌اً یک تکثیر مجدد ذهنی خارج می‌سازند و به آن سیماهی خلاق می‌بخشنند.

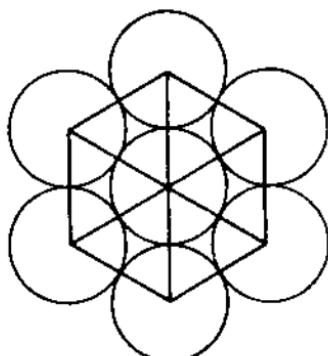
مفهوم محوری نظریه بارتلت، «تلash به دنبال معنا» است. (مفهومی که ما در صفحات قبل از آن استفاده نمودیم). او می‌گوید: «جا دارد از واکنش شناختی هر انسان (درک، تخييل، تفکر و استدلال) به عنوان «تلash به دنبال معنا» صحبت تماییم» در اینجا بارتلت می‌خواهد توجه را به این نکته جلب کند: ذهن تعامل دارد تا همه تجارب را به نحوی مرتب، پرمعنا و در طبقه‌بندیهای مفید، شکلی مجدد بخشد. اگر در مواردی هم این طبقات، تخیلی و بی‌بنیاد باشند، مشکلی به وجود نمی‌آید. خاطرات باید در «شمایی» که شخص زندگیش را با آن نظم می‌بخشد، بگنجند. هر چقدر هم که از نقطه‌نظر «بیرونی»، این خاطره‌کذب باشد، همیشه خاطره، نتیجه تلاش فرد برای دستیابی به معنای اقتصادی از تجاریش است.

اکثر آزمایشهای بارتلت بر روی آزمودنیها در آزمایشگاه روان‌شناسی کمبrij انجام می‌گرفت. به هر یک از آنها تصویر یا داستانی برای مطالعه داده می‌شد. با فواصل زمانی متفاوت از آنها خواسته می‌شد تا آنچه را دیده یا شنیده بودند به دقیق‌ترین وجه ممکن بازگو نمایند. گاهی اوقات، یادآوریها چند دقیقه پس از نشان دادن موضوع استخراج می‌شدند؛ گاهی پس از یک فاصله زمانی چند ماهه و گهگاه پس از گذشت سالها.

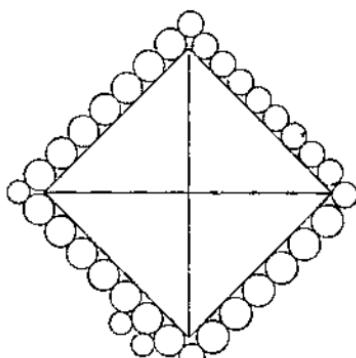
در تمامی موارد، بارتلت متوجه حذف بخش وسیعی از موضوع مورد مطالعه شد. در مورد هو تصویر یا داستان، یک تعامل مشخص برای نزدیک نمودن سوژه به سوی آنچه در حافظه آزمودنی موضوع شناخته شده و آشنا بود، دیده می‌شد. آزمودنی، همواره تصویر یا داستان را هماهنگ می‌نمود و، بالاتر از همه، آن را با

چیزی که نزد او دارای اهمیت عاطفی خاصی بود، هم تراز می‌گرداند. در تلاشی که آزمودنی‌ها به دنبال معنا داشتند، کوششی جهت تلخیص برای رسیدن به یک «گشتالت^۱» بهتر، یک جمع‌بندی بهتر و یا یک پیکربندی ساده‌تر یا با اهمیت‌تر مشاهده می‌شد.

بارتلت، شرح جزئیات (افزایش پیچیدگی) را نسبتاً نادر یافت. عموماً مردم



شکل محرك



سلله تکثیرات

شکل ۲. دایره‌ها با بهره‌گیری از سایر ترکیبها برجسته می‌شوند.

استخوان‌بندی و چهارچوب خاطرات خود را مطرح می‌نمودند نه جزئیات را. همان گونه که بعداً خواهیم دید، این روای در مورد شایعات نیز صادق است. در آنها نیز جزئیات به ندرت مطرح می‌شود و شایعات اغلب به شکل بینهایت ساده‌تر شده حادثه اولیه تبدیل می‌شوند.

تکثیر مجدد از شکل ۳ تأکید بر زاویه‌ها را، که در شکل اصلی وجود داشت، کاهش می‌دهد و جزئیات بیشتری از دایره‌ها را مطرح می‌نماید. آزمودنی که تکثیر

۱. گشتالت، کلمه‌ای آلمانی است که در فارسی به «شکل»، «کل»، «ترکیب» و «هیئت» ترجمه می‌شود و آن را می‌توان در این خلاصه کرد که بکل کل غیرقابل تجزیه، تنها، تشیجه و محصول عناصر یا اجزای گوناگونی نیست که آن را به وجود آورده‌اند بلکه ماهیت هر یک از این اجزا به ارتباط آن با کل بسته است. به عبارت دیگر این اجزا بعد از ترکیب و تشکیل یک کل، دیگر خصائص اولیه خود را ندارند. (صفحة ۱۸۰، فرهنگ علوم رفتاری، تألیف علی اکبر شعراei نژاد).

مجدد را با استفاده از حافظه اش ترسیم نمود، از کار خودش راضی بود ولی اضافه نمود: «باید دایره های بیشتری وجود داشته باشد».

روش بارتلت در آزمایشها مربوط به تعریف داستان، او را به مسئله شایعه تزدیک تر کرد. حتی شخصی که یک داستان خاص را با فواصل چند روز یا چند هفته



شکل ۴. چگونه جند به گربه تبدیل شد - یک شابعه بینایی.

در میان تعریف می نمود، مستمرآ جزئیات بیشتری را از دست می داد. نسخه آخری، همیشه از شرح اصلی کوتاه تر بود و دیگر قابل شناسایی نبود. تقایص اصلی بیشتر در اسمی، تاریخها و شماره ها بود. بارها و بارها دیده شد که انتقال موضوع از روندی پیروی می کند که علاقه شخصی فرد در آن است و این روند در اولین ادراک او ایجاد می گردد. او «نظری کلی» از داستان می گیرد که با تمایلات شخصی او انطباق دارد و هرچه زمان بیشتر می گذرد داستان را بیشتر و بیشتر با این ادراک مناسب می کند. بارتلت، آزمایشها خود را با استفاده از زنجیره ای از آزمودنیها (تکثیر مسلسل) به جای یک فرد تکرار نمود. او شرایط آزمایشها را به شرایط انتشار شایعه بسیار

نژدیک کرد. تنها تفاوت در نوشته و خوانده شدن شروح متواتی از داستان به جای گفته و شنیده شدن (یعنی آن اتفاقی که اغلب در فرآیند انتشار شایعه رخ می‌دهد) آن بود. نتیجه مهم این بود که (در فرآیند انتشار شایعه) همان نوع تغییر ولی با سرعت و بزرگنمائی افزون‌تر در اضمحلال حافظه فرد بسیار قوی می‌پیوندد. آن خویشتن داریهایی که فرد را محدود می‌نماید (چون او بالاخره موضوع اصلی را دیده است)، در خصوص انتقال سلسله‌ای، صدق نمی‌کند.

در شکل ۴، گرفته شده از آزمایش‌های پارتلت، انتقال متواتی در ترسیم یک شکل را مشاهده می‌کنیم (از شخصی به شخصی).

با ترسیم شکل یک جغد شروع کرده و به تصویر یک گربه می‌رسیم. اشتباه اساسی یکی از اعضای زنجیره در شناسایی تصویر، همچون بهمن غلتان، تحت تأثیر نظریات تعیین‌کننده جدید بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود. در تکثیرهای مکرر و متواتی که توسط یک نفر انجام می‌شود، می‌توان با اطمینان متنظر تکرار نظریه متأثر از ادراک اولیه تا آخرین تکثیر بود. شکل «جغد» ممکن است تغییر کند اما نظریه جغد بودن تصویر، بدون تغییر باقی می‌ماند.

حافظه فردی در مقابل حافظه اجتماعی

جریانهای حافظه فردی و «حافظه اجتماعی» در اکثر جوانب موازی یکدیگرند. الگوهای مشابهی برای وقوع تحریف در هر دو وجود دارند. این موضوع تعجبی ندارد؛ زیرا «حافظه اجتماعی» نتیجه سروکار داشتن ذهن‌های افراد متواتی با همان موضوع اساسی است.

مثلاً اگر برسیم: «حافظه فردی دقیق‌تر است یا حافظه اجتماعی؟» پاسخ در مجموع به نفع حافظه فردی خواهد بود. ادراک اولیه تا حد قابل ملاحظه‌ای فرد را وادار می‌سازد تا انتقالاتش را محدود به چهارچوبهای نگه دارد. معمولاً فرد به کمک القاب و اصطلاحات خاص لفظی یا تجسسی، خصوصیات اساسی ادراک اولیه رانگه می‌دارد و ممکن است تمرینهای زیادی هم بین زمان ارائه و زمان گزارش بنماید اما حافظه اجتماعی از چنین لنگرگاهی برخوردار نیست. یک شنووندۀ جدید، تجسم باقی‌ماندهای در ذهن ندارد تا مفاهیم خود را با آن مقایسه کند. هرقدر هم جزئیات مطالبی را که می‌شنود نامحتمل تلقی کند باز هم چاره‌ای جز پذیرش آنها

ندازد.

با این حال ممکن است حافظه فردی از دقت عمل کمتری برخوردار باشد و آن در صورتی است که فرد سوء برداشت کند و مستمرأً اشتباه خود را تمرین و مستحکم نماید. چنین تحریفاتی، به ویژه زمانی جدی می‌شوند که اشتباهات، مبتنی بر علایق خاص آزمودنی، عادات گذشته یا تعصبات او باشند. البته این خطر در خصوص حافظه اجتماعی نیز وجود دارد - به ویژه اگر گروه تشکیل دهنده آن اجتماعی همگن و اعضای آن در یک نوع از تعصبات و پیش‌داوریها اشتراک داشته باشند. در این صورت، انتقال داستان از فردی به فرد دیگر غالباً این مزیت را دارد که از روایت آن به نحوی که صرفاً به علایق و منافع یک فرد خاص انکای کامل داشته باشد پیشگیری می‌شود ولذا شاید نتیجه عمل این باشد که داستان از دقت بیشتری برخوردار باشد.

خصلت ویژه حافظه‌های اجتماعی این است که آنها غالباً به شدت قراردادی می‌شوند. به علت وجود عده زیادی از افراد، احتمالاً محصول به دست آمده آن چیزی خواهد بود که برای کل گروه موضوع مشترک است. حالت مخصوص یکی از پاسخ‌دهندگان می‌تواند توسط نفر بعدی حذف شود؛ لذا موضوع آن قادر تراشیده می‌شود تا هسته‌ای قابل فهم برای همگان به دست آید. بنابراین، شایعات، عبارخورده‌تر و فرهنگ پذیرتراند و نسبت به خاطرات فردی وجود مشترک بیشتری دارند. به همین دلیل احتمال بیشتری وجود دارد که آنها (شایعات) از یک لحن اخلاقی ناشی از خصلت فرهنگی (که شایعه در بستر آن برآمده است) برخوردار باشند.

فصل چهارم

یک روش تجربی

در صورت امکان، روان‌شناسان، مانند دیگر دانشمندان ترجیح می‌دهند که تحقیق در مورد یک مسئله را در شرایط کنترل شده و محدود آزمایش انجام دهند. آنها می‌خواهند کشف کنند که با وجود عوامل مؤثر خاصی، چه نوع تغییرات اساسی رخ می‌دهد. آنها مایلند، در صورت امکان، این عوامل را به صورت نظام‌مند تغییر دهند تا سهم هریک از آنها را در پدیده مورد پرسش کشف کنند؛ ولی بسیاری از پدیده‌های ذهنی در قبال روش تجربی مقاومت می‌کنند. برای مثال، چگونه می‌توان به صورت نظام‌مند با پدیده‌های عمومی همچون عاشق شدن، تجربه عرفانی، هیجان ناشی از دریافت میراثی غیرمنتظر، غصه و اندوه یا عصبانیت از دست مادرزن، آزمایش کرد؟

جزیان آزمایش و تجربه در خصوص شایعه چگونه است؟ آزمایش‌گران مایلند شایعه‌ای را کشت دهند و هریک از حلقه‌های زنجیره انتقال آن را دریابی کنند تا بتوانند نه تنها روایتهای پی‌درپی داستانی را کشف کنند، بلکه قادر باشند، به نحوی جامع، سیستم علاقه‌ذهنی هریک از عوامل انتشار شایعه را تحلیل کنند. اگرچه اولین گام یعنی کشت شایعات در مزرعه‌جامعه پیرامون مان آسان است اما به زودی معلوم می‌شود که دنبال کردن جزئیات زنجیره ناممکن خواهد بود. بهترین کار، بعد از کشت شایعه، انتخاب تصادفی و آزمایش روایات بعدی داستانی است که خود پخش کرده‌ایم و اینک آن را دریافت می‌کنیم.

در دوره پرتشنجی که همه در انتظار تسلیم ژاپن بودند و شرایط برای انتشار شایعه در کمال مطلوب بود، حرکت خاصی در واشنگتن چنین آزمایش ناقصی را

انجام داد. داستانی که «جان سی. متکاف»^۱ در روزنامه هرالد تریبون (مورخ ۱۸ اوت ۱۹۴۵) مطرح کرد به شرح زیر است:

شایعه‌ای که عمدتاً کشت شد

ادامه داستان، این دو زنرا آمریکایی به همراه امپراتور سوار یک هوایمای حمل و نقل بزرگ آمریکایی می‌شوند و به همراه یک اسکادران بمب‌افکن قادرند به سوی واشنگتن پرواز می‌کنند. اولج این داستان باورنکردنی، تمايل امپراتور ژاپن به رفتن به کاخ سفید برای امضای سند شرابيط تسلیم ژاپن در حضور رئیس جمهور وقت، «تر من»، اعضای هیئت دولت و فرماندهی ارتش و نیروی دریایی آمریکا است.

به منظور کشت این شایعه‌کذب و با امید بسرور اشري نگان دهنده، یکسی از دو روزنامه‌نگار به یکی از افسران نیروی دریایی که مطمئن بود شایعه را پخش خواهد کرده، تلفن زده. بعد از آن، روزنامه‌نگاران شب را در متنزل گذرانیدند و در انتظار مشاهده بازتاب پیش‌بینی شده نشستند. واکنش، نیاز به زمان زیادی نداشت اما حتی آن دو روزنامه‌نگار از چیزی که اتفاق افتاد، شگفت زده شدند.

۶ ساعت بعد یک گزارشگر زن که چزو کارمندان یک روزنامه دیگر بود با یکی از این دو روزنامه‌نگار پخش کننده شایعه تماس گرفت و با حالتی ملعو از هشدار نسبت به محربانه بودن منجر اعنوان نمود: همین ساعه شورهش که یک افسر نیروی دریایی در ساندیاگو می‌باشد، به او تلفن کرده... و

شاید تخیلی ترین شایعه کذبی که در تمامی دوره «در انتظار سرگ ک ژاپن» پخش شد، شایعه ساختگی دو روزنامه‌نگار باشد. دو روزنامه‌نگار در واشنگتن شایعه‌ای در قالب یک داستان اختیاع و کشت کرده‌اند. این شایعه در عرض ۶ ساعت به همراه هشداری مؤکد از متابع نیروی دریایی (آمریکا) در ساندیاگو به خودشان باز گشت.

شایعه‌کذب، دو شب قبل از تسلیم رسمی ژاپن در یک کافه شهر واشنگتن در ساعت ۱۲ شب آفریده شد. این شایعه بر مبنای این نظریه هیتلر ساخته شده بود که «دروغ هرچه بزرگ‌تر باشد مردم بیشتری آن را باور خواهند کرد».

یکی از روزنامه‌نگاران بعداً گفت که «صرفاً برای خنده و آزمایش این نظریه، ما شایعه‌ای آنچنان تخیلی ساختیم که حتی تصورات خودمان را به شک و تردید انداخت».

داستان از این قرار بود که امپراتور ژاپن هیروهیتو، به همراه یک اسکادران هوایمای کاملاً مسلح اتحادی ژاپنی، موسوم به کامی کازای به «کوام» پرواز نموده بود تا در آنجا با ژنرال ارش آمریکا «دوگلاس مک آرتور» که فرمانده کل نیروهای متفقین در آفیانوس آرام و شرق دور نیز بود و آدمیرال ناوگان دریایی «چستر» و «نیمیتز» ملاقات نماید. در

آدمیرال نیمیتز و دیگر مقامات بلندپایه نیروی دریایی آمریکا در یک محل سری در توکیو در حال مذاکره با زانبیها در مورد شرایط پایان جنگ می‌باشند.

شایعات کذب فراوان دیگری هم در خصوص تحويل پیامها در واشنگتن، در برن و توکیو وجود داشت؛ در مورد کنفرانس‌های محزمانه آمریکا و ژاپن در گواام، اوکیناوا، مانیل، پرل هاربر هم مطالب بسیاری گفته و شنیده می‌شد. بدتر از همه، مردم آن خبر کوتاه و کذب یونایتدپرس را در مورد تسلیم، زودتر از واقعیت باور کرده، جشن و سورور برپا کردند. مقامات رسمی می‌گویند: هدفی منبع خبر تنها یک شوخی احمقانه بوده و هنوز هم تحقیقات مربوط به شناسایی هویت وی توسط اف. بی. آی. و دهمانکارآگاه دولتی و خصوصی ادامه دارد.

بعد تمامی داستان کشته شده را بی آن که نفس تازه کنند، به صورت کامل بازگشود. خدا می‌داند تا چه مسافتی این داستان که مو براندام انسان راست می‌کند، سفر کرده است؟ اما برای مدتی و تا قبل از اعلان رسمی تسلیم ژاپن این شایعه کذب با شادی و شفعت در کاخ سفید تقلیل محتفل بود. شایعات دیگری هم در این خصوص پا گرفت. مثلاً این که امپراتور هیرو هیتو به مسکو پرواز کرده بود تا شرایط تسلیم را در کرملین امضا کند، یا این که زانبیها رمز بمب اتم را کشف کرده‌اند و مشغول وقت گذرانی اند تا خود را آماده استفاده از آن نمایند و حمله بزرگ غالکلیرهای علیه نیروی دریایی آمریکا انجام دهند، یا اینکه امپراتور واژد سانفرانسیسکو شده و از طریق رادیو به مردم آمریکا خواهد گفت که

با قبول موضوع این مقاله به همین صورتی که مطرح شده بود، اولاً سرعت انتشار آشکار می‌شود؛ به ویژه اگر مردم در حالتی پر اضطراب و انتظار بسر برند. ثانیاً موضوعی که شدیداً جلب توجه می‌کند، همان پدیده پرورانده شدن قضیه در داخل کشور یا «سراشیبی هدف» است. هرچقدر به تحقق یک امید نزدیک می‌شویم، شرایط و زمینه پخش شایعات مبتنی بر پیش‌بینی وقوع آن، مستعدتر می‌گردد. ثالثاً: وقتی ابهام و اهمیت در بالاترین حد قرار دارند، باروری شایعه، شگفت‌انگیز خواهد بود.

کسی که با آن شوخی احمقانه، داستان آن شایعه را کشت نموده، در واقع یک آزمایش (آزمایشی ناقص و شُل) در مورد شایعه انجام داد. اما نتایج به دست آمده چیزی را در مورد حلقه‌های پی در پی زنجیره و یا تحریفات ویژه تحمیل شده بر داستان اولیه، مشخص نمی‌کند. شاید بتوانیم با استفاده از آزمایشگاه روان‌شناسی، تکنیک شوخی‌کننده را بهبود بخشیم.

روش آزمایشگاهی

رشته‌های روش آزمایشگاهی در مورد شایعه، به کار تجربی در مورد حافظه و گواهی، که در فصل قبلی توصیف گردید، باز می‌گردد. اساس این آزمایشها، مواجهه دادن آزمودنی با یک وضعیت محرك استاندارد و مقایسه برخورده او با این واقعیت و تکثیرهای بعدی او از این شرایط است. سپس جریان تحولات مشهود در گزارش‌های پی در پی او ثبت می‌گردد. این شالوده و بنیان کار است و می‌تواند در شکل‌های مختلف تغییر یابد. در فصل قبلی، برخی از این اشکال را توصیف نمودیم. برای مقاصد ما ضروری‌ترین تغییر آزمایش گواهی، تبدیل آن به «روش تکثیر مسلسل» است. در این روش، انتقال گزارش از طریق افراد متفاوت صورت می‌پذیرد. در این «شیوه»، می‌توان به کاوش پیرامون «عامل اجتماعی» در انتقال شایعه پرداخت.

کنترل آزمایشگاهی را می‌توان به دست آورد. البته اعتراف می‌کنیم که چنین کاری تنها به بهای ساده‌سازی بیش از حد عملی است. وقتی تکثیر مسلسل را به صورت مصنوعی شروع کنیم، طبیعی بودن و بالیداهه بودن شایعه را در آزمایشگاه قربانی می‌کنیم. شکل‌گیری شایعه آزمایشگاهی به جای آن که ناشی از انگیزه موجود در عمق وجود شایعه‌براکن باشد (همان انگیزه به وجود آورنده، گسترنده و تداوم بخش شایعه) در گرو آمادگی آزمودنی به همکاری با آزمایشگر است. در وضعیت آزمایشگاهی، خصوصیت و اراضی نفس تنها به میزان محدودی خود را نشان می‌دهند. تأثیر رفاقت گوینده و شنوونده (یعنی آن سازگاری خاصی که معمولاً در انتشار شایعه وجود دارد) نیز از بین می‌رود. در خارج از آزمایشگاه، نقل کننده، قاعده‌تا تعاملی دارد رنگ و لعابی (جدایتی، شوخ طبیعی یا هیجان) به داستان خود اضافه کند تا شنوونده خوش بیاید. در آزمایشگاه، حال و هوا ایجاب می‌کند تا احتیاط شود و گزارش عامدآ دقیق ارائه شود. گوینده با این احساس که اعتبار دقت عمل او در معرض خطر قرار دارد، بیشترین تلاش خود را برای انتقال گزارش، دقیقاً به همان صورتی که شنیده، مصروف نمی‌نماید. وقتی دانش‌آموزان را به عنوان آزمودنی مورد استفاده قرار می‌دهیم، جو مدرسه با آن تأکیدی که بر دقت در مشاهدات و صداقت در گزارش وجود دارد، وضع را بدتر می‌کند و موجب می‌گردد داستانهای پی در پی بعدی بی‌رنگ و روتراز شایعات اصلی شود و افراد، نقش کمتری در آن داشته باشند. تفاوت‌های اضافی دیگری نیز بین شایعات حقیقی و شایعات مورد مطالعه در

آزمایشگاه وجود دارد. در زندگی معمولی، شنونده می‌تواند با گرینده گپ بزند و اگر مایل باشد از او بازپرسی نیز بگند (گرچه به ندرت این کار را می‌کند)، در حالی که در آزمایشها، آزمودنی از داشتن چنین شنونده مشکوکی محروم می‌باشد. در شرایط واقعی ممکن است بین شنیدن و گفتن یک شایعه روزها، هفته‌ها یا ماهها فاصله بیفتد، در صورتی که در آزمایشگاه، معمولاً ازانه گزارش بدون درنگ انجام می‌گیرد. همچنین، به منظور یک دست نمودن جریان آزمایش، معمولاً آزمایشگر از شنونده‌ها می‌خواهد دقیق ترین گزارش ممکن را ازانه دهن. در صورتی که در انتشار شایعه، آزمایشگر نقادی وجود ندارد تا مراقب تکرار درست داستان باشد. به شرح گفته شده، مهم‌ترین نکته، در تفاوت شرایط موجود انگیزه (برای پیدایش آزمایشگاهی و پیدایش طبیعی شایعه) نهفته است. در آزمایش، آزمودنی شدیداً می‌کوشد که دقیق باشد. هراس، تنفر، و امید خود او برانگیخته نمی‌شود. او دیگر همان عامل بالبداهه پخش شایعه زندگی عادی نیست.

مالحظه می‌شود که تقریباً همه این شرایط متفاوت می‌توانند دقت عمل در ازانه گزارش در شرایط آزمایشگاهی را بالا بروند و تحریفات و فرافکنی بسیار کمتری را از آنچه که در پخش شایعه در زندگی عادی وجود دارد به دست دهند. با این حال و به رغم همه این محدودیتها و خویشتنداریها آزمایشها انجام شده در آزمایشگاه ذر استخراج تمامی پدیده‌های اساسی مؤثر پخش شایعه موقفيت نسبتاً مطلوبی داشته است. شاید این نوع شایعات «اندرونی» (آزمایشگاهی) به همان سرزنشدگی عاطفی یا افراطی بودن شایعات بیرونی نباشند اما هر دو نوع را از یک نوع پارچه روان‌شناختی بُریده‌اند.

روند استاندارد

از یک کلاس در دانشگاه یا از بین حضار یک مجمع، گروهی را انتخاب می‌کنیم (معمولًاً ۶ نفر از بین داوطلبان مورد استفاده قرار می‌گیرند). از آنها خواسته می‌شود اتاق را ترک کنند. قاعده‌تاً به آنها گفته نمی‌شود که آن آزمایش مربوط به شایعه است. حتی اگر سوء ظنی هم در این باره به وجود آید صدمه‌ای به کار نخواهد زد. زیرا پژوهشها نشان داده‌اند که وجود چنین آگاهی‌ها، تأثیر کمی بر تحریفاتی که به وقوع می‌پیوندند خواهد گذاشت. آنچه باید انجام دهند به آنها خاطرنشان می‌شود.

آنها باید به دقت به آنچه خواهند شنید گوش دهند و هنگام بازگشت به اتاق، شنیده‌های خود را «به دقیق ترین وجه ممکن» بازگو کنند.

وقتی آزمودنیهای انتخاب شده از اتاق خارج شدند، یک فیلم اسلامی بر روی پرده ظاهر می‌شود. تصویر، صحنه‌ای مشتمل بر پاره‌ای جزئیات است. از یکی از افراد حاضر خواسته می‌شود تصویر را - در حالی که به آن نگاه می‌کند - برای اولین آزمودنی توصیف کند. از این شخص خواسته می‌شود تا تقریباً بیست نوع جزئیات را در توصیف خود بگنجاند^۱.

پس از توصیف اولیه صحنه تصویر، یکی از آزمودنیها را به اتاق فرا می‌خوانیم و او را در موضعی قرار می‌دهیم که - برخلاف سایر حضار که تصویر در مقابل چشمانشان قرار دارد - قادر به دیدن آن تصویر نباشد. (چنانچه وضعیت ساختمندانی اتاق به نوعی است که مانعی در مقابل آزمودنیهای وارد شده در نزدیکی در اتاق ایجاد نمی‌نماید، یک نوع پرده متحرک را قبل از شروع آزمایش در نزدیک در اتاق قرار می‌دهیم).

اولین آزمودنی به مطالب «شاهد عینی» که یا مستقیماً توسط خود شاهد و یا توسط یکی از حضار یا آزمایشگر مطرح می‌شود، گوش فرا می‌دهد.

- آزمودنی دوم به داخل اتاق فرا خوانده می‌شود و دزکنار آزمودنی اولی قرار می‌گیرد. هیچ یک از دو نفر قادر به دیدن پرده نیستند. آنگاه آزمودنی اولی آنچه را که در مورد صحنه روی پرده شنیده است، به دقیق ترین وجهی که بتواند، تکرار می‌کند (صحنه هنوز در مقابل چشمان حضار قرار دارد). بعد از این، آزمودنی اول به میان

۱. روال جایگزین دیگری نیز وجود دارد که برای برخی از مقاصد آزمایشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. آزمایشگر شخصاً توصیفی استاندارد شده از صحنه را برای آزمودنی می‌خواند. در این روش، صحنه محرك در ابتدای هر آزمایش به صورتی ثابت تفسیر و توصیف می‌شود؛ در حالی که توصیفهای اولیه‌ای که توسط حضار جلسه بیان می‌گردند تفاوت فاحشی با یکدیگر دارند.

از آنجاکه تصویر مذکور به عنوان محکی برای مقایسه به کار گرفته می‌شود، استفاده از هر یک از روش‌های فوق الذکر تفاوت چندانی به وجود نمی‌آورد. وقتی اجازه دهیم اولین توصیف کلامی تغیر کند، می‌توانیم آن را به عنوان «اولین تکشیر» پذیریم و نشان دهیم ادراک ناچه حد انتخابی و نادرست است و لو این که شاهد در حال نگاه «مستقیم» به صحنه گزارش را ارائه دهد.

حضرار باز می‌گردد و می‌نشینند تا بتوانند مابقی آزمایش را ملاحظه کنند.
بعد از این، آزمودنی سوم وارد می‌شود و در کنار آزمودنی دوم قرار می‌گیرد و به
گزارش او گوش می‌کند.



شکل ۵. صحنه جنگ به کارگرفته شده در آزمایشگاه شابعه

آزمایش تا زمانی که آخرین آزمودنی داستان شنیده شده را تکرار می‌کند. و به صندلی خود باز می‌گردد (ممولاً در بین خنده حضار)، به همین ترتیب ادامه می‌یابد. او آخرین روایت از صحنه زاکه خود وصف کرده با تصویر اصلی مقایسه خواهد کرد.

شکل‌های ۵ و ۶ و ۷ و ۸ نمونه‌هایی هستند که ما به عنوان صحنه‌های محرك برای انجام آزمایشها خود به کار بردایم. دلیلی برای عدم به کارگیری تصاویر دیگر (مثل شکل ۲) که به حصول نتایج مشابه منجر می‌شود، وجود ندارد. در استفاده از سایر تصاویر دو شرط باید رعایت شود: اول غنای تصویر از لحاظ جزئیات. دوم برخورداری آن از موضوعهای محوری، که بتوان به وسیله آنها مقدار و جهت

تحریفات را سنجید، به همراه هریک از تصاویر، یک سلسله «گزارش‌های پایانی» مشتمل بر ثبت دقیق گفته‌های آخرین آزمودنیها درباره محتویات موجود در صحنه تصویر به کار رفته در آزمایش‌های مختلف وجود دارد. با مقایسه این «گزارش‌های پایانی» با اصل تصویر، به شدت تحریف و از دست رفتن جزئیات، ولو در یک دوره کوتاه مشتمل بر انتقالات دهان به دهان ۷ - ۶ کلمه‌ای، پی‌می‌بریم.

گزارش‌های پایانی (شکل شماره ۵)

یک کلیسا آتش گرفته، یک صلیب وجود دارد. قسمت بعدی را به یاد نمی‌آورم.

* * *

یک برج کلیسا وجود دارد، چهار سیاه پوست مشغول کارند؛ کلیسا یک ساعت دارد، ساعت ۲:۱۰ را نشان می‌دهد.

* * *

برداشت من از تصویر، صحنه جنگ است، هواپیماها بالای سر پرواز می‌کنند، در وسط صحنه یک خانه نیمه‌ویران وجود دارد، یک سیاه پوست تفنگدار در یک طرف است و چیزهای متعدد دیگری نیز وجود دارند.

* * *

در ایتالیا، کلیسای خراب شده، بمب انکنها مشغول بمباران هستند:

* * *

در پیش‌زمینه، صحنه یک کارزار دیده می‌شود؛ یک مرد تنومند سیاه در حال پرتاب یک نارنجک دستی است؛ یک ساختمان صلیب سرخ وجود دارد و یک مرد زخمی آنجا دراز کشیده است؛ در عقب صحنه، یک ساختمان با یک ساعت وجود دارد که ده دقیقه به دو رانشان می‌دهد.

* * *

بمبهای، یک هواپیما و یک صلیب سرخ (کودکان به عنوان آزمودنی به کار گرفته شده‌اند).

* * *

یک سیاه پوست که نارنجک دستی به طرف کلیسا پرتاب می‌کند؛ هواپیماها در جنگند. تعدادی خانه و آمبولانس متلاشی شده.

* * *

میدان نبرد فرانسه؛ گویی جنگی در کار بوده، زنی در جلو ایستاده.

* * *

جنگ در حیاط کلیسا است، مجسمه یک سیاه پوست، هوای پیاها بالای سر، دو مرد زخمی.

* * *



شکل ۶. صحنه خیابان به کار گرفته شده در آزمایش‌های شایم

صحنه در فرانسه است، پنجاه مایل از شربورژ و مقداری دیگر از پاریس فاصله دارد. در این صحنه یک آمبولانس و همچنین یک سریاز سیاه پوست وجود دارند.

گزارش‌های پایانی (شکل شماره ۶)

اینجا صحنه یک خیابان در قسمت پایین شهر است. دو پسریچه، یکی سیاه و یکی سفید توب‌بازی می‌کنند. یک پاسبان وجود دارد. آن طرف خیابان، یک سینما وجود

دارد که فیلم جین آتری را نشان می‌دهد. طبقه بالای آن، یک سالن بولینگ است. تزدیک آن سالن بولینگ، یک دیوار سفید وجود دارد که روی آن نوشته «توب بازی نکنید». یک پنجه وجود دارد با سه گلدان؛ یکی از آنها در حال افتادن است. در پنجه دیگر، یک مرد در حال تدخین چیزی است؛ هرچه که هست در حال بیرون افتادن از دهان اوست.

* * *

منظرة یک خیابان، خیابانهای زیادی به هم می‌رسند. مغازه‌ها، تابلوهایی در مورد انواع چیزهای ارزان دارند. در یکی از مغازه‌ها، لباسهای غیرجالب وجود دارد. یک زن چاق به طرف پایین خیابان حرکت می‌کند. یک گریه در حال غذاخوردن از بشکه زباله است. یک میوه‌فروش دوره‌گرد، طالبی به قیمت ۵ سنت و سیب و میوه‌های متنوع بسیاری می‌فروشد. یک اردک و یک اتمبیل و یک سگ و یک هوایپما (کودکان به عنوان آزمودنی به کار گرفته شدند).

* * *

اینجا صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی مملو از میوه وجود دارد؛ یک پسر کوچک میوه می‌ذند و یک افسر پلیس به او اعتراض می‌کند، یا یک کسی با او اوقات تلخی می‌کند. در عقب تصویر، منزل یک دکتر وجود دارد و تابلویی در آنجاست که در آن کلمه اسمیت نوشته شده است.

* * *

گزارشهای پایانی (شکل شماره ۷)

این ماجرا در گوشة یک خیابان اتفاق می‌افتد. چیزی در حال اتفاق افتادن است. یک سیاهپوست که تبعیغ ریش‌تراشی دارد، مردی با ریش، دو زن که روزنامه می‌خوانند و علاقه خاصی به آنچه که اتفاق می‌افتد، ندارند.

* * *

این تصویر، نمونه یک صحنه داخل قطار مترو است. در این تصویر، سه نفر ایستاده‌اند. در این قطار زیرزمینی، همان خصوصیات معمول دیده می‌شود. آگهیهای



شکل ۷. صحنه قطار زیرزمینی به کارگرفته شده در آزمایش‌های شابعه

تبلیغاتی وجود دارد. یکی از آنها در مورد انتخاب مک‌گینیز برای کنگره است. یک زن و مرد نشسته‌اند. دو مرد دیگر، یکی سیاهپوست، در مورد انتخابات آینده بحث می‌کنند. مرد سیاهپوست، یک تیغ ریش‌تراشی را می‌چرخاند. در بخش دیگری از کوبه، یک زن ایستاده است؛ کودکی را در بغل دارد. همچنین در قطار می‌بینید که...

* * *

صحنه، یک تراموای خیابانی یا قطار مترو است. یک مرد سیاهپوست و یک کارگر که یک تیغ ریش‌تراشی در دست دارد، دیده می‌شوند. کسانی که نشسته‌اند عبارت‌اند از: یک خانمی که خواب است؛ یک کشیش، اعلاناتی هم وجود دارند: یک اعلان در مورد یک اردو و یک اعلان دیگر برای انتخاب کسی.

* * *

تصویر یک کوبه تراموا و هفت نفر در آن؛ یک زن با یک کودک؛ چند نفر

رنگین پوست. یک نفر تیغ ریش تراشی نشان می‌دهد.

* * *

یک قطار و یک مرد که سیگار می‌کشد. (کودکان به عنوان آزمودنی انتخاب شده‌اند).

* * *

واگن تراموا، یک پسر گردن کلفت در آن، یک مرد در مقابل او، یک خاتم وجود دارد، پلاک روی آن نشان می‌دهد به کجا می‌رود؟ کوههایی در بیرون پنجه.

* * *

یک قطار زیرزمینی، هفت نفر، دو نفر ایستاده، یک رنگین پوست و یک خاتم با کودکی دریغش، دو نفر که به چیزی اشاره می‌کنند، دو اعلان نوعی صابون با خلوص $\frac{۹۹}{۱۰۰}$ درصد.



شکل ۸. صحنه دیترویت به کار گرفته شده در آزمایش‌های شایعه
یک قطار زیرزمینی در نیویورک که به طرف خیابان پرتلند در حرکت است، یک

زن یهودی و یک سیاهپوست با تیغ ریش تراشی در دست دیده می‌شوند، آن زن یک کودک یا یک سگ دارد. قطار به خیابان دیبر می‌رود و چیز زیادی اتفاق نیفتاد.

گزارشهای پایانی (شکل شماره ۸)

تجمع یک عده مردم است. یک گروه از مردم که علاقه‌مند به حادثه‌ای هستند، مرکز توجه یک جوان سیاهپوست است که لباسهایش در هم ریخته، کفشهای درآمده و نشانهای دیگری داشت. با او بدرفتاری شده است. در نزدیکی او یک افسر پلیس هست که سعی دارد اوضاع را سر و سامان دهد. روش نیست که آیا افسر پلیس، سیاهپوست را دستگیر کرده است یا سعی دارد از او حفاظت کند. در دایرهٔ داخلی، سیاهپوست دیگری وجود دارد، ظاهراً سعی دارد از این تجمع بگریزد.

* * *

تصویری از شورش دیترویت، یک افسر پلیس با یک چماق دیده می‌شود، یک نفر می‌خواهد آن را از او بگیرد.

* * *

یک سیاهپوست و یک سفیدپوست در خارج یک ساختمان دولتی، یک نفر در حال گریختن است. بین هشتاد تا هشتاد نفر دیده می‌شوند.

* * *

صحنه در زمان شورش‌های نژادی در دیترویت رخ می‌دهد. در زمینه تصویر، دو ساختمان وجود دارند. یک پلیس تقریباً بلندقاامت بالای سر یک سیاهپوست ایستاده است؛ نمی‌دانم او دارد به آن سیاه‌کمک می‌کند یا نه.

* * *

آزمودنیها. در سی و چند آزمایشی که نتایجشان را در فصلهای بعد گزارش خواهیم نمود، روال توضیح داده شده در بالا مورد استفاده قرار گرفت. در این آزمایشها، گروههای بسیار و متنوعی به کار گرفته شدند. برخی از آنها دانشجویان دانشگاه، کارآموزان در «برنامه کارآموزی متخصصین ارتش»، اعضای فرقه‌ای که در یک محله زندگی می‌کنند، بیماران یک بیمارستان ارتشی، اعضای شرکت‌کننده در میزگرد معلمان و اعضای کادر رسمی پلیس که یک دوره کارآموزی را می‌گذرانند، بودند. علاوه بر آزمودنیهای بزرگ‌سال، کودکان در مدارس خصوصی نیز مورد استفاده

قرار گرفتند. در هر گروه آزمایشی، کودکان از کلاس پنجم تا کلاس نهم بودند. تأثیر حضار، یادآوری می‌شد که بیشتر آزمایشها در حضور عده قابل توجهی از شنوندگان (بیست تا سیصد تماشاجی) انجام می‌گرفت. بنابراین، گزارش آزمودنیها در حضور همکلاسیها یا همدورهایهاشان ارائه می‌شد که با هم در منافع اجتماعی، اقتصادی یا حرفه‌ای اشتراک داشتند. نشانه‌هایی دال بر ترس از صحنه وجود نداشت. احتمالاً این امر به خاطر همگنی گروهها و به خاطر اتکای بر داوطلبان برگزیده شده از مردم خود آگاه بود. با این حال، تأثیر برخی از نفوذهای اجتماعی آشکار است؛ به این معنی که اگر آزمودنیها به جای ارائه گزارش‌های پایانی به آزمایشگر، آنها را در حضور حضار می‌دادند، این گزارشها کوتاه‌تر و در مجموع نادرست‌تر از آنچه به آزمایشگر ارائه می‌دادند از آب در می‌آمد.

در مطالعات مربوط به تأثیر اجتماع، کلام معلوم شده است که اگر مردم حس کنند تحت نظر قرار دارند، محظوظ و محافظه کار می‌شوند.

برای روشن شدن تأثیر حضار، چند آزمایش مقایسه‌ای انجام دادیم که در آنها تنها آزمایشگر حضور داشت و ناظرانی حضور نداشتند. گزارش‌های یکی از آنها که در فصل بعد ارائه می‌شد، شاهد خوبی برای نمایش خلاصه‌تر شدن گزارشها بر اثر حضور حضار است. این خلاصه شدن، نتیجه محافظه کاری و احتیاط است. گزارشگران سعی می‌کنند محظوظ باشند و تنها مواردی را که مطمئن‌اند مطرح کنند. در این حال، حضور حضار که موجب حواس‌پرتی و خجالت آزمودنی می‌شود، باعث کاهش ولو ناچیز دقت عمل در ارائه گزارش می‌شود.

این واقعیت دارد که پخش‌کنندگان شایعه در زندگی روزمره به ندرت داستانهای خود را در حضور جماعت بازگو می‌کنند. اما حتی اگر مسلم بدانیم که بدون حضور جمع، دقت عمل کمی بهتر خواهد بود، با این حال ماهیت و دوره تحریف شایعه، که موضوعهای مورد علاقه فعلی ما هستند، در این دو وضعیت متفاوت، چندان فرقی ندارند.

از دلیل این که اکثر آزمایشها می‌باشد این که این گرفته، این است که این آزمایشها نمونه‌های روشن و مفیدی از روان‌شناسی شایعه برای همه حضار، از هر قشر، می‌باشد. این آزمایشها در افشاء خصوصیات انسانی فرایند شایعه هرگز ناتوان نبوده‌اند. در آنها این تضمین وجود دارد که نه سخن‌گو و نه حضار

مأیوس نمی‌شوند.

انجام یک آزمایش نیازمند تقریباً ۱۵ دقیقه وقت و پیش درآمدی تحسین برانگیز، برای شروع یک سخنرانی یا بحث در مورد موضوعهای گواهی یا شایعه می‌باشد.

فصل پنجم

نتایج آزمایشها: تسطیح و بر جستگی

شایعه در ضمن حرکت در مسیرش کوتاه‌تر، مختصرتر، و فشرده‌تر می‌شود و به سادگی درک و بیان می‌گردد. در روایات متأخر شایعه، کلمات کمتری هست و همچنین جزئیات کمتری ذکر می‌شود. گزارش‌های پایانی تکمیل شده (یعنی تکثیرهای دست ششم یا هفتم) به همراه شکل‌های ۵، ۶، ۷، ۸ آورده شده‌اند. این گزارشها نشان می‌دهند که چگونه در هر مورد، توصیفات اولیه که حاوی بیست فقره از جزئیات یا بیشتراند، به تدریج کوتاه‌تر می‌گردند و به خلاصه‌هایی تعجب‌آور با میانگین حدوداً پنج فقره از جزئیات تبدیل می‌شوند.

تعداد جزئیاتی که به حافظه سپرده می‌شوند، غالباً در ابتدای سلسله تکثیرات به شدت کم می‌شود و در طول آزمایش، با سرعتی کمتر، کاهش می‌یابد. شکل ۹ نشانگر منحنی درصد جزئیات اولیه‌ای است که در هر یک از تکثیرات پی درپی حفظ شده‌اند.

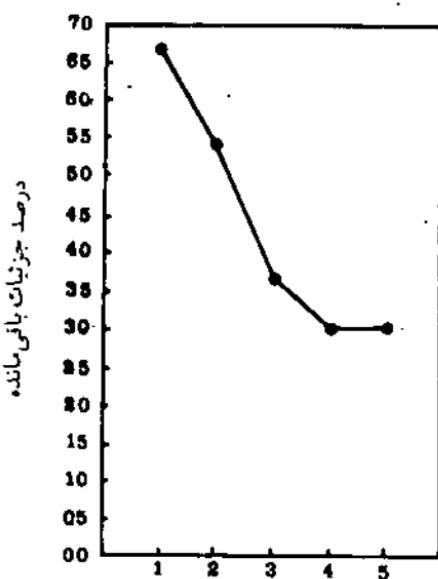
این منحنی بر مبنای یازده آزمایش ترسیم گردیده و نشان می‌دهد که طی پنج یا شش مورد انتقال دهان به دهان، حدود ۷۰ درصد از جزئیات از بین رفته‌اند. این موضوع حتی در اواقاتی که عملاً هیچ زمانی سپری نشده است نیز مشاهده می‌شود. میزان ازدست دادن این جزئیات، روالی مستمرآ کاهنده را دنبال می‌کند و درصد بزرگی از جزئیات، در طول تکثیرات اولیه افت می‌کنند.

بخش عظیمی از نرخ سریع تسطیح^۱ باید به دلیل نقش گزارشگران در تکثیرهای مسلسل باشد. در واقع چون گزارشگران متأخر، صحنه محرك اولیه را ندیده‌اند لذا

۱. leveling، نزدیک شدن منحنی به محور افقی. -م.

نشانه‌ای از آن در ذهن ندارند تا بدان وسیله از میزان کاهش جلوگیری نمایند. از طرفی وقت کافی نیز برای «تمرین ذهنی» ندارند تا بدین وسیله بتوانند توصیف کامل تر را، به شتووندۀ بعدی منتقل نمایند. بخش دیگری از دلیل تسطیح سریع، همان گونه که قبل اگفته‌ایم، منبع از تأثیر حضور حضار در آزمایشها است.

شاخص تسطیح



شکل ۹. درصد جزئیاتی که از ابتدای ارائه در هر تکیه موفق باقی مانده‌اند

گزارشگر که نسبت به حضور گروهی از حضار متقد آگاهی دارد (و این حضار تصویر اولیه را پیوسته در مقابل خود دارند) احساس می‌کند که در آزمایش «دقیق عمل» قرار گرفته است. در این شرایط او سعی می‌کند با حذف اقلامی که نسبت به آنها اطمینان ندارد، از ارتکاب اشتباه اجتناب کند. با مقایسه پروتکل^۱ A (که با وجود حضار به دست آمده) با پروتکل B (که بدون

۱. پروتکل به معنای پیوندnamه، مقاوله‌نامه و پیش‌نویس سند است.

وجود حضار به دست آمده)، تأثیر حضور حضار به آسانی مشاهده می‌شود.

پروتکل A (با حضور حضار)

توصیف اصل صحنه: در تصویر، چهار مرد وجود دارند؛ یک نفر ایستاده و یک نفر زانو زده است. در گوشۀ چپ تصویر، یک کلیسا وجود دارد. پایین تصویر کلیسا، یک تابلوی علامت جاده وجود دارد که دو جهت در آن ذکر شده است. یکی از آن چهار مرد، سیاهپوست است، که در مرکز تصویر قرار دارد. زیر تصویر او مردی است که زانو زده و تفنگی در دست دارد. در سمت راست تصویر، یک ارابه صلیب سرخ قرار دارد. سیاهپوست روی دیوار ایستاده و در دست چیزی ندارد. در بالای برج کلیسا یک ساعت قرار دارد که ده دقیقه به ساعت دو را نشان می‌دهد. در بالای این برج، یک صلیب نیز وجود دارد. یک هواپیما بر فراز سمت چپ برج کلیسا قرار دارد. یک سیاهپوست بر بالای یک دیوار سنگی ایستاده است. دو مرد در سمت راست و در کنار کامیون صلیب سرخ قرار دارند؛ یک مرد سرش را به دیوار تکیه داده است؛ یک مرد دیگر با دوربین به داخل کلیسا نگاه می‌کند؛ به نظر می‌رسد در کنار او گلوله توب قرار دارد.

اولین تکییر: یک تصویر بر روی پرده وجود دارد. در تصویر، چهار مرد وجود دارند؛ یکی سیاهپوست که روی یک دیوار سنگی ایستاده و یک نارنجک در دست دارد؛ دو مرد در کنار یک ارابه صلیب سرخ قرار دارند. در سمت راست تصویر، یک کلیسا وجود دارد؛ یک صلیب روی برج آن قرار دارد. ساعت ده دقیقه به دو رانشان می‌دهد. یک تابلو علامت جاده در نزدیکی کلیسا وجود دارد و یک هواپیما در آسمان است.

دومین تکییر: چهار مرد رنگینپوست وجود دارند؛ یکی از آنها یک نارنجک در دست دارد. در سمت راست یک کلیسا وجود دارد که در بالای برج آن یک صلیب قرار دارد. ساعت می‌گوید ده دقیقه به دو است. یک تابلوی علامت جاده نیز وجود دارد.

سومین تکییر: چهار مرد رنگینپوست در حال کار کردن؛ یکی از آنها یک نارنجک دستی رانگه داشته است. یک برج کلیسا وجود دارد با یک صلیب روی آن. ساعت

ده دقیقه از دو گذشته است. همچنین تابلوهای علامت در طول جاده وجود دارند. چهارمین تکیه: چهار سیاه پوست در حال کار کردن؛ یکی از آنها یک نارنجک دستی نگه داشته است. یک کلیسا وجود دارد با یک صلیب روی برجش. ساعت دو و ده دقیقه است. تابلوهای علامت در طول جاده وجود دارند.

پنجمین تکیه: چهار سیاه پوست در حال کار کردن، یک کلیسا وجود دارد که یک برج و ساعت دارد؛ ساعت دو و ده دقیقه است.

ششمین تکیه: یک برج کلیسا وجود دارد. چهار سیاه پوست مشغول کارند. کلیسا یک ساعت دارد. ساعت دو و ده دقیقه است.

پروتکل B

(بدون حضور حضار)

توصیف اصل صحنه: یک صحنه جنگ است. در پیش زمینه تصویر، یک گروه سرباز وجود دارد. یکی از آنها با دوربین به کلیسا که در عقب تصویر قرار دارد، نگاه می‌کند. یک سرباز در حال شلیک یک تفنگ به راست است. یک سیاه پوست، در حال پرتاپ یک نارنجک، بر روی دیواری ایستاده که سربازها از بالای آن شلیک می‌کنند. او رُست پرتاپ به سوی نیروهای دشمن، که از پشت کلیسا آتش را پاسخ می‌دهند، به خود گرفته است. در سمت راست عقب تصویر، یک آمبولانس صلیب سرخ با دو مرد که به طرف جلو می‌دوند، وجود دارد. در سمت راست پیش زمینه، مردی که ظاهرآ درد می‌کشد، دراز کشیده است. در تزدیکی دشمن، مرد دیگری مرده است. صحنه در فرانسه است و یک علامت می‌گوید شربورژ $\frac{1}{50}$ کیلومتر به طرف چپ و پاریس $\frac{1}{20}$ کیلومتر به طرف راست. دیواری که آنها از میانش شلیک می‌کنند، بخشی از یک مغازه و تابلو این مغازه «Pain et Vin» است. در آسمان، هوایپماها در حال شلیک‌اند و بمبهای در حال فروافتادن و گلوله‌ها در حال انفجار. در قسمت روستایی، خانه‌های سوخته، یک کلیسا، و درختهای شکسته شده وجود دارند. بر روی برج کلیسا یک ساعت وجود دارد که ده دقیقه به دو رانشان می‌دهد. افراد دشمن، که در عقب تصویر دیده می‌شوند، یونیفورمهای تیره به تن دارند و به صورتی مبهم شبیه آلمانها می‌باشند. مردی که در پیش زمینه دوربین دارد، پاگون دارد و ستوان یکم است.

اولین تکییر: ظاهراً این یک صحنه جنگ است. در پیش‌زمینه، سه مرد وجود دارند؛ یکی از آنها ستوان دوم است، با یک خط روی شانه‌هایش، که با دوربین به افراد دشمن، که سمت چپ عقب تصویر قرار دارند، نگاه می‌کند. یک مرد دیگر در پهلوی او دراز کشیده و از روی دیوار یک نوع مغازه کهنه مخربه در حال شلیک است. روی یک تابلو نوشته شده «Pain et Vin». در عقب تصویر، یک کلیسا، که در جلو آن دشمن در حال جنگ است و یونیفورم تیره یا سیاه به تن کرده، وجود دارد. ساعت روی برج می‌گوید ده دقیقه به ساعت دواست. در همه اطراف، ساختمانهای سوخته شده وجود دارند. در عقب تصویر، یک آمبولانس صلیب سرخ وجود دارد و دو مرد در حال فرار از آن می‌باشند. در پیش‌زمینه سمت راست، مردی روی زمین دراز کشیده که ظاهراً درد زیادی دارد. یک مرد دیگر در مقابل دشمن دراز کشیده؛ من نمی‌دانم دقیقاً کجا، تصور می‌کنم در اواسط تصویر باشد. یک سیاه‌پوست روی یک دیوار قرار گرفته که به طرف دشمن اشاره می‌کند؛ او به افراد برای حمله به دشمن اشاره می‌کند.

دوین تکییر: یک صحنه جنگ وجود دارد. یک مرد که تصور می‌شود ستوان، با یک خط روی شانه‌هایش، باشد، در حال هدایت جنگ است. او در سمت چپ پیش‌زمینه قرار دارد. سریا زدیگری وجود دارد که روی زمین دراز کشیده و به طرف دشمن، که در عقب تصویر قرار دارد، شلیک می‌کند. سریا، در حال شلیک از بالای یک دیوار سنگی است که به نظر می‌رسد باقی‌مانده یک مغازه باشد؛ احتمالاً مغازه نوعی میخانه است؛ چراکه تابلوی وجود دارد به نام «Pain et Vin» که به معنای نان و شراب است. در آن طرف تصویر، یک کلیسا و یک برج و یک ساعت که ده دقیقه به دو رانشان می‌دهد، وجود دارد. آن قسمت دیگر، یک آمبولانس وجود دارد و دو مرد در حال فرار از آن هستند. جسد یک ژئال در بین خرابه‌های سوخته وجود دارد و همه‌چیز مورد اصابت قرار گرفته. یک سیاه‌پوست در تصویر وجود دارد که تصور می‌شود افراد را تشویق به حمله می‌کند.

سومین تکییر: این یک صحنه نبرد است. صحنه‌ای از تخریب عمومی است. ظاهراً یک روتا به نحو خیلی بدی ویران شده است. در پیش‌زمینه سمت چپ، یک ستوان وجود دارد که مستول امور است. یک سریا زدیگر دراز کشیده و از بالای دیوار سنگی مخربه یک رستوران شلیک می‌کند. یک برج کلیسا وجود دارد که روی آن

یک ساعت، ده دقیقه به دو رانشان می‌دهد. همچنین یک آمبولانس وجود دارد با دو مردمی که از آن می‌گردند. دشمن با فاصله از آن جا قرار گرفته. جایی در پیش‌زمینه، تعداد زیادی افراد وجود دارند. یکی از آنها یک ستوان است چرا که می‌توان خطوط را روی شانه‌ها بیش دید. یک سیاه پوست در تصویر، ظاهرآ سعی دارد که افراد را ترغیب به جنگ نماید.

چهارمین تکلیف: این تصویر یک روستا است که بدجوری بمعباران و تخریب شده؛ صحنه یک جنگ، در سمت چپ پیش‌زمینه، یک ستوان وجود دارد. ما می‌دانیم که او یک ستوان است زیرا که روی یونیفورم خطا وجود دارد. زیر عکس ستوان، یک سرباز مشغول شلیک از بالای یک دیوار است، فراموش کردم به سوی چه چیزی شلیک می‌کرد؛ واضح است به سوی دشمن. ساختمانی که او از بالایش شلیک می‌کرد، یاقیمانده یک رستوران فرانسوی است و یک چیزی هم در مورد نان و شراب روی تابلو. سرباز سیاه پوست هم در یک جای تصویر وجود دارد؛ احتمالاً در وسط آن که سربازها را ترغیب به جنگ می‌کند. یک ساعت که ده دقیقه به دو رانشان می‌هد، با فاصله در سمت راست عقب تصویر قرار دارد.

پنجمین تکلیف: این صحنه یک روستای جنگ‌زده است؛ خیلی بدجور ویران شده است. در پایین سمت چپ در گوشه پایینی، یک افسر وجود دارد که ستوان است؛ به خاطر این که خطهایی را روی لباس دارد. پایین او یک سرباز در حال درازکش، در حال شلیک یک تفنگ است؛ او از بالای یک نوع دیوار شلیک می‌کند. این دیوار، احتمالاً از یک رستوران فرانسوی است زیرا چیزی در مورد نان و شراب می‌گوید. در وسط پیش‌زمینه، یک سرباز رنگین پوست وجود دارد که در حال دستور دادن است. در گوشه بالای سمت راست، یک ساعت ده دقیقه به دو را ثبت می‌کند.

آزمودنیهای پروتکل A، به خاطر حواس پرتی ناشی از وجود حضار و آگاهی از علم حضار به اشتباهات آزمودنی، در گزارشها بشان خلاصه‌تر، عجولانه‌تر و «ایمن‌تر» عمل کردند.

آزمودنیهای پروتکل B، بدون وجود حضار، گزارشها بهتری ارائه دادند. اگر چه میزان تسطیح با وجود حضار سرعت می‌یابد، اما خود تسطیح پدیده‌ای عمومی است.

محدوده تسطیح

تسطیح هرگز تا نقطه محو کامل پیش نمی‌رود. بیان آخرین قسمت منحنی در شکل

۹ نشانگر نکات ویژه‌ای به شرح زیر است که عبارتند از:

۱. یک بیانیه مختصر فشرده، احتمالاً به نحو تعیین‌کننده‌ای تکثیر خواهد شد.

۲. وقتی گزارش خلاصه می‌شود، آزمودتی جزئیات بسیار کمی در دست دارد تا از آنها انتخاب کند و امکان تحریفات بیشتر، ضعیف‌تر می‌گردد.

۳. کار به قدری آسان می‌گردد که حتی یک حافظه عادی می‌تواند موضوع را در ذهن نگهداری کند.

در تمامی موارد، گزارش‌های پایانی و گزارش‌های ماقبل پایانی، در مقایسه، از هر دو گزارش قبل از آنها به هم نزدیک‌ترند.

برای مثال در پروتکل C (که مبتنی بر شکل ۷ می‌باشد) دوام مستمر و عادی موضوع نشان داده شده؛ اگرچه گزارش پایانی (ششمین) در مقایسه با پنجمین گزارش، مقداری تسطیح اضافی و بعض‌اً ابداع و اختراع را نشان می‌دهد.

پروتکل C

(تشریح تأثیر فرازینده عادت)

توصیف اصل صحنه: صحنه در یک تراموا یا یک قطار است، هشت نفر در این کوپه هستند. در سمت چپ مردی در حال خواندن یک روزنامه است. پهلوی او خانمی مسن با یک زنبیل خرید در دست راستش نشسته است. یکی دو صندلی آن طرف‌تر، زنی است که یک کودک در بغل دارد و بعد از او پیرمرد محترمی با ریش و مرد چاقی در حال خواب دیده می‌شوند. یک مرد سیاهپوست و یک مرد سفیدپوست در کوپه ایستاده‌اند. سیاهپوست لباس بدقواره‌ای که معمولاً سیاهان می‌پوشند، به تن دارد. مرد سفیدپوست یک مددکار جنگی است. آنها در حال بحث کردن هستند. یک تیغ ریش تراشی در دست مرد سفیدپوست قرار دارد. چهار پوستر تبلیغاتی در کوپه دیده می‌شود: یکی برای «لاکی استرایکس»، یکی برای صابون گسلینگ با خلوص ۹۹٪ با یک غاز در آن، دیگری می‌گوید: «تعطیلات خود را در کمپ ایدل بگذرانید. طبیعت وحشی، راحتی هتل، مشتریان محدود» و «مک گینیز را برای انجمان شهر انتخاب کنید».

اولین تکیه: این صحته در یک تراموا یا یک قطار است. هفت بزرگسال و یک کودک وجود دارند. یک زن در یک صندلی نشسته و کودکی را در بغل دارد و یک مرد مسن تپل خوابیده است. دو تا از بزرگسالان عبارتند از یک مرد رنگین پوست با یک کت و شلوار بدقواره و یک مرد سفید پوست که با هم در حال بحث هستند. سفید پوست یک تیغ ریش تراشی در دست دارد. چهار پوستر تبلیغاتی وجود دارند، یکی برای «لاکی استرایکس»، یکی برای نوعی صابون، یکی برای یک نوع هتل.

دومین تکیه: این یک تراموا است که در آن هفت بزرگسال وجود دارند. یک زن مسن با یک بچه روی زانوهاش دیده می شود. چهار شخص رنگین پوست در این تراموا هستند. چهار اعلان تبلیغاتی وجود دارد، یکی برای «لاکی استرایکس» است. سومین تکیه: به نظر می رسد که یک یدک تراموا است با هفت بزرگسال در آن. یک خانم مسن با یک بچه روی زانویش. یک نفر در حال بحث است و یک تیغ ریش تراشی در دست دارد. چهار شخص رنگین پوست در این کوپه هستند. چهار اعلان تبلیغاتی وجود دارد، یکی در مورد «لاکی استرایکس» است.

چهارمین تکیه: تصویر در مورد یک یدک تراموا است با هفت بزرگسال در آن. چهار شخص رنگین پوست وجود دارند. یک خانم با یک کودک، یک نفر یک تیغ ریش تراشی را می چرخاند. همچنین چند تابلو تبلیغاتی وجود دارد.

پنجمین تکیه: این یک یدک تراموا است، با هفت نفر در آن. یک زن با یک کودک. یک سفر یک تیغ ریش تراشی را می چرخاند. چند علامت و تعدادی مردم رنگین پوست.

ششمین تکیه: تصویر یک یدک تراموا با هفت نفر. یک زن با یک بچه وجود دارد. تعدادی مردم رنگین پوست هستند. یک نفر یک تیغ ریش تراشی را می چرخاند. به نظر می رسد آزمودنیها تمایل داشته‌اند، حتی الامکان برهافاظه عادتی خود تکیه کنند. چون به آنها گفته شده بود و به دقیق ترین وجه ممکن «شنبیده‌ها را تکرار کنند، برای آنها حفظ کردن عادتی، ایمن ترین و پ्रاطمینان ترین روش انجام این مأموریت بود. بی تردید اتکا بر عادت در آزمایشها، آشکارتر از زمانی است که شایعه به صورت عادی پخش می گردد؛ زیرا در زمان پخش شایعه، دقت عمل هدف نبوده فاصله زمانی با حفظ کردن عادتی تداخل نموده و علایق شدید از حفظ جزء به جزء موضوع جلوگیری می نماید. اما به هر صورت، در دو موقعیت ویژه، برخورد عادتی

نیز در انتشار شایعه‌های معمولی نقش می‌باید. اگر شخص در زمان انتشار شایعه از انگیزه‌ای قوی‌تر از مکاله صرف برخوردار نباشد، مطلب شنیده شده را به همان شکل تکرار می‌کند و اگر شایعه آنچنان مختصر و فشرده و شکننده و شعارگونه شده باشد که نیازمند تلاش برای حفظ دقیق و کلمه به کلمه آن به همان صورت شنیده شده نباشد، به نظر می‌رسد حافظه عادتی در ماجرا دخیل گردد. برای مثال:

يهوديان از خدمت اجباري سربازی مي گریزنند.

سی آی او (CIO دفتر مرکزی تحقیقات) تحت کنترل کمونیستها است. والاس معتقد است که باید به هرفرد «هاتن تات» یک شیشه شیر داده شود. اهمیت عادت، توسط نوبسندگان تبلیغات تجاری شناسایی شده است. آنها تلاش می‌کنند تا شعارهای خود را کوتاه، فشرده و موزون بسازند تا به آسانی به باد بیاید:

«لاکی استرایکس» یعنی توتون خوب.

سیگار «چستر فیلدز» بکشید شما را راضی می‌کند.

«دان» همه کار می‌کند.

واز این قبيل تبلیغات.

به همین صورت، بسیاری از افسانه‌ها و خرافات، چنان خلاصه و فشرده شده‌اند که فراموش کردن آنها تقریباً ناممکن است:

سرما نخوردید تا تپ نکنید.

یک سبب در روز، دکتر را دور نگه می‌دارد.

آسمان سرخ در شب، خوشحالی ملوان است.

چوب را کنار بگذارید تا اخلاق کودک فاسد شود.

تسطیح به معنای حذف کردن غیرعمدی جزئیات نیست. بعضی از جزئیات بیشتر حذف می‌شوند. «بارتلت» از بین اقلامی که به ویژه مشمول تسطیح می‌گردند، «اسامي» و «عناوین» را مطرح می‌کند. اسامي معمولی (مگر اینکه مشهور باشند) برای فرد از معنا و جذابیت ناچیزی برخوردارند و چون آنها در «تلاش برای یافتن معنا» به او ممکن نمی‌کنند، حذف می‌شوند. تابع به دست آمده توسط ما، با نظریه بارتلت تطابق داشته و نشان می‌دهند که اسامي، از جمله بی ثبات ترین عناصر یک داستان بوده و به نحو خاصی در معرض تسطیح قرار دارند. عملأ در تمامی

آزمایشهای ما، اسامی اشخاص و اماکن یا کاملاً رها می‌شدند و یا آنقدر تحریف می‌شدند که دیگر قابل شناسایی نبودند. خواننده، این نکته را در تقریباً تمامی پروتکلهای ما متوجه خواهد شد.

اگر چه تستطیع کامل اسامی یک قاعده است ولی استثناهایی نیز وجود دارند. اگر علاقه آزمودنیها با دوره‌هایی که گذرانده‌اند، موجب جلب توجه خاص آنها به اسامی شود، آنگاه ممکن است این اسامی را در سراسر تمامی تکثیرات پی در پی حفظ و تکرار کنند.

پروتکل D (مبتنی بر شکل ۵) از یک گروه از دانشجویان «برنامه دوره ویژه ارتشن» گرفته شده است. اسامی شهرهایی که بر روی تابلوهای جاده‌ای نوشته شده و همچنین فوائل ذکر شده از صحنۀ نبرد بر روی آن تابلوها، در تمامی گزارشها حفظ شده‌اند؛ در حالی که بیشتر جزئیات دیگر رها شده‌اند. در زندگی ارتشی، اطلاعات جغرافیایی - اسامی اماکن و فوائل - نقشی با اهمیت دارند زیرا بدر بودن جان سالم از مهلکه نبرد، ممکن است به گزارش صحیح اطلاعات جغرافیایی بستگی داشته باشد. با این حال حتی این لنگرگاه نیز موجب جلوگیری از در هم ریخته شدن ارقام نشان‌دهنده فوائل و اشتباه ذکر نمودن آنها نمی‌گردد.

پروتکل D

(تشریح تأثیر علایق بر حفظ جزئیات)

توصیف اصل صحته: صحنۀ از زمان جنگ فرانسه برداشته شده است. تعدادی افراد یونیفورم پوش مشخص هستند؛ دو تا از آنها در حال شلیک می‌باشند؛ یکی از آنها به پشت دراز کشیده، زخمی و زانوی او باند پیچی شده است. یک سرباز سیاه در حال ایستادن، آماده پرتاب یک نارنجک دستی است. پشت سر آنها یک ساختمان تخریب شده با یک درگاهی قرار دارد. در تقاطع جاده‌ها یک تابلو قرار دارد که روی آن نوشته شده «شروع ۲۱ کیلومتر، پارس ۵۰ کیلومتر». یک تابلوی دیگر نیز هست که در آن نوشته شده «Pain et Vin». در کنار ساختمان تخریب شده، گلوله‌های توپ وجود دارد. پشت آن ساختمان یک کلیسا با حفره‌ای بزرگ در بام دیده می‌شود. کلیسا برجی دارد که در آن ساعتی قرار دارد و این ساعت ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. دو هواپیما در پشت کلیسا قرار دارند و انفجاراتی نیز دیده می‌شوند. در

متنهی‌الیه سمت راست، یک آمبولانس است و دو مرد که گلوله‌های توپ حمل می‌کنند، از آن خارج می‌شوند. تابلو، «نان و شراب» است.

اولین تکییر: صحنه در فرانسه برداشته شده است. دو سرباز در یک سنگر قرار دارند. درست پشت سر آنها یک سرباز دیگر زخمی وجود دارد. در همان نزدیکی یک منزل تخریب شده است. یک سرباز سیاهپوست در حال پرتاب یک نارنجک است. تابلوهایی وجود دارند که می‌گویند «۵۰ مایل به شریبورژ و ۲۱ مایل به پاریس» یک کلیسا وجود دارد. با یک برج. ساعت ده دققه به دو رانشان می‌دهد. مشخص کردن انفجار گلوله‌های توپ نشان می‌دهد که جنگی در آنجا وجود دارد. در جایی در تصویر، یک آمبولانس وجود دارد. یک تابلو وجود دارد: «نان و شراب».

دومین تکییر: صحنه در فرانسه است. یک سنگر وجود دارد با دو نفر؛ یکی در حال شلیک است؛ یک سرباز به پشت دراز کشیده و زخمی است. یک تابلو جاده‌ای وجود دارد «پاریس ۵۰ مایل، شریبورژ ۲۱ مایل». یک آمبولانس در تصویر وجود دارد. در عقب، یک سرباز سیاهپوست که نارنجک پرتاب می‌کند، یک منزل یا انبار غله وجود دارد. در پشت در آن منزل، یک کلیسا وجود دارد. روی برج، ساعت ده دقیقه به دو رانشان می‌دهد. پشت کلیسا چند هوایپما وجود دارند.

سومین تکییر: صحنه در فرانسه است. دو سرباز در یک سنگر هستند و یک سرباز زخمی. یک آمبولانس در تصویر هست و یک منزل در عقب آن؛ همچنین یک کلیسا با یک برج؛ ساعت... به خاطر نمی‌آورم. یک تابلو وجود دارد «شریبورژ ۲۱ مایل، پاریس ۵۰ مایل»، یک سرباز سیاهپوست در تصویر هست.

چهارمین تکییر: صحنه، در فرانسه اتفاق می‌افتد. ۲۱ مایلی شریبورژ، ۵۰ مایلی پاریس؛ این اطلاعات توسط یک تابلو داده شده است. دو سرباز در تصویر هستند و همچنین یک سرباز سیاهپوست. با فاصله‌ای دور یک کلیسا وجود دارد و همچنین یک منزل. یک آمبولانس در آن نزدیکی هست.

پنجمین تکییر: صحنه در فرانسه است؛ ۲۱ مایلی شریبورژ، ۵۰ مایلی پاریس؛ همان گونه که می‌توانیم روی یک تابلو بخوانیم. در تصویر یک سرباز سیاهپوست وجود دارد. یک کلیسا در آن نزدیکی است و همچنین یک آمبولانس.

ششمین تکییر: صحنه در فرانسه است؛ ۲۱ مایلی شریبورژ و ۵۰ مایلی پاریس؛ همان گونه که یک تابلو نشان می‌دهد. در صحنه، یک سرباز سیاهپوست هست. یک

آمبولانس و یک کلیسا در آن نزدیکی هستند.

هفتین تکیه؛ صحنه در فرانسه است؛ ۲۱ مایل شریور، ۵۰ مایلی پاریس. یک سرباز سیاهپوست و همچنین یک آمبولانس در صحنه هستند.

هشتمین تکیه؛ صحنه در فرانسه است؛ ۵۰ مایلی شریور، ۵۰ مایلی پاریس. و در این صحنه، یک آمبولانس و یک سرباز سیاهپوست وجود دارند.

در این پروتکل خاص، سومین آزمودنی، زمان دقیقی را که ساعت روی برج نشان می‌داد، فراموش کرد. او ظاهراً مایل به پذیرش خطر حدس زدن نبود. اما در آزمایشهای دیگری که با استفاده از افراد در حال گذراندن دوره انجام گرفت، زمان مشخص شده در ساعت کلیسا به صورت یک قاعده و به نحوی تعیین‌کننده در گزارشها پی در پی تکثیر شد. زمان و مکان برای حرفه نظامی، دارای ارزش والای است.

خواننده احتمالاً توجه کرده است که به موازات خلاصه‌تر شدن پروتکلهای اقلامی که تسطیح نشده‌اند، الزاماً برجستگی نسبی یافته‌اند. آنها برجسته شده‌اند.

برجستگی

برجستگی را می‌توان به صورت ادراک، حفظ، و گزارش انتخابی تعداد محدودی جزئیات از بین مقاد بسیار تعریف نمود.

برجستگی، پدیده‌ای است در مقابل تسطیح و هیچ یک از این دو بدون وجود دیگری هرگز موجودیت نمی‌یابند.

اگر چه در هر پروتکلی، برجستگی انجام می‌گیرد، اما همیشه همان افلام مورد تأکید قرار نمی‌گیرند. چیزی که در یک پروتکل تسطیح می‌شود، ممکن است در پروتکل دیگر برجسته گردد و برعکس.

برای نمونه به سرنوشت پوستر انتخاباتی شکل (۷) توجه کنید. در بسیاری از پروتکلهای (برای نمونه به پروتکل C رجوع کنید) ذکری از این

پوستر، بعد از گزارش اولیه، به میان نمی‌آید. اما در پروتکلی که در زیر می‌آید «مک‌گینیز برای عضویت در انجمن شهر» (یکی از چهار پوستر تبلیغاتی) نه تنها حفظ می‌گردد بلکه آقای مک‌گینیز دقیقاً موضع یک کاندیدا برای کنگره را به دست می‌آورد.

پروتکل E

(شريح برجستگي)

توصيف اصل صحنه: اين تصوير، قطاری را که در ايستگاه «دایک من استریت» توقف کرده است، نشان می دهد. در قطار پنج نفر نشسته و دو نفر ايستاده اند. به صورت معمول، پوسترهاي تبلیغاتی در بالای پنجره قرار دارند. يکی از آنها درباره يک نوع سیگار خاص است؛ يکی، تبلیغ يک صابون؛ دیگری درباره يک ارد و آخري تبلیغ سیاسی به نفع شخصی به نام «مک گینیز» برای عضویت در انجمن شهر است. يکی از افراد بازنیسته، مردی است که کلاهی و روزنامه‌ای دارد. او مردی است گویی با قیافه‌ای خنده‌دار که عمیقاً در روزنامه‌اش فرو رفته است. پهلوی او زنی است با يک زنبيل خريد در بازوی راست، عینکی برچشم و کلاهی مضحك. بعد کمی جای خالی نشستن وجود دارد. در مقابل این قسمت، يک سیاهپوست در کت و شلواری بدقواره، کلاهی مخصوص و کراواتی پرزرق و برق در حال صحبت با يک مددکار دفاعی است که لباسهای کهنه به تن دارد: لباسی يک تکه، چکمه‌های بلند، پولیوری بی‌آستین و کلاه. به نظر می‌رسد او يک کارگر کشتی‌سازی باشد. يک تیغ ریش‌تراشی در دست چپ دارد و ظاهرآ با سیاهپوست در حال بحث و جدل است. نفر بعدی (نشسته) زنی است: با يک کودک در بغل که بحث آن دو نفر را زیرنظر دارد؛ او لباس معمولی به تن و مویی بلند دارد. در پهلوی این زن، مردی است که قبا پوشیده؛ يک خاخام یهودی است؛ کتاب می‌خواند و يک کلاه مسخره دارد؛ او يک کت بلند پوشیده است؛ متجدد نیست. در پهلوی او مرد چاقی نشسته و در خواب عمیقی فرو رفته و انگشتان دستهایش در هم قفل شده‌اند.

اولین تکیه: تصوير يک قطار مترو که در «دایک من استریت» توقف نموده است. تصوير، نشان‌دهنده داخل کوپه قطار مترو است؛ حدوداً پنج نفر نشسته‌اند؛ دو نفر ايستاده‌اند. تبلیغات معمول هم وجود دارد؛ يکی برای سیگار؛ يکی برای نامزدی يک سیاستمدار است: مک گینیز. مردمی که نشسته‌اند عبارتند از يک مرد چاق که به روزنامه‌اش علاقمند است؛ پهلوی او يک زن؛ بعد يک جای خالی؛ بعد يک سیاهپوست که کت و شلوار بدقواره پوشیده و با يک مددکار دفاعی، که يک تیغ ریش‌تراشی حمل می‌کند، در بحث و جدل است. به نظر می‌رسد، جدلی جدی باشد. بعد از آن زنی که يک کودک دارد؛ بعد يک مرد که ظاهرآ يک خاخام یهودی

است، یک مرد چاق در خوابی عمیق، آن دو مرد ایستاده‌اند. یک زن چاق، آن دو مرد ایستاده را زیر نظر دارد.

دومین تکیه: صحنه در یک قطار مترو در «دایک من استریت» است. اینجا داخل کوپه‌ای است که در آن پنج نفر نشسته و دو نفر ایستاده‌اند. تبلیغات معمول هم وجود دارند، یکی برای سیگار، یکی سیاسی است و برای نامزدی به نام مک‌گینیز است. کسانی که نشسته‌اند عبارت‌اند از یک مرد چاق که بسیار به روزنامه‌اش علاقه‌مند است. یک زن، یک جای خالی، بعد یک سیاهپوست و یک مددکار دفاعی. سیاهپوست، کت و شلوار بدقواره به تن دارد و یکی از آنها یک تیغ ریش تراشی حمل می‌کند. آنها در حالت ایستاده، بحث و جدلی جدی دارند. بعد از آن، یک زن و بچه و مردی دیگر وجود دارند.

سومین تکیه: این صحنه داخل یک کوپه در «دایک من استریت» است. در داخل آن هفت نفر وجود دارند، پنج نفر نشسته و دو نفر ایستاده. در بین تبلیغات، یکی سیاسی است، برای مردی به نام مک‌گینیز. مردمی که ایستاده‌اند عبارتند از: یک مرد چاق و یک زن با یک کودک. دو مرد نشسته‌اند. یک جای خالی و بعد یک زن و دو مددکار دفاعی در حال بحث و جدل. یکی از آنها یک مرد رنگین پوست است که کت و شلوار بدقواره پوشیده و یک تیغ ریش تراشی در دست دارد. بحث و جدل باید خیلی داغ باشد.

چهارمین تکیه: صحنه در یک کوپه مترو است. پنج نفر نشسته‌اند و دو نفر ایستاده‌اند. تابلوها و تبلیغات در بالای کوپه است. یکی از آنها برای انتخاب مک‌گینیز برای کنگره است. یک مرد و یک زن نشسته‌اند و دو مددکار دفاعی، یکی از آنها سیاهپوست است که کت و شلوار بدقواره پوشیده و یک تیغ ریش تراشی را می‌چرخاند. یک زن با کودکی در بغل ایستاده است. یک مرد چاق ایستاده است.

پنجمین تکیه: صحنه در یک کوپه مترو است. پنج نفر در آن نشسته و دو نفر ایستاده‌اند. در داخل کوپه، تبلیغاتی وجود دارد، یکی از آنها تبلیغی برای مک‌گینیز برای کنگره است. در جلوی کوپه، یک مرد، یک زن و دو مددکار دفاعی وجود دارند. یکی از آنها یک سیاهپوست با یک تیغ ریش تراشی است که او با عصبانیت آن را می‌چرخاند. یک نفر ایستاده است. زن بچه‌ای رانگه داشته. مردی که ایستاده، چاق است.

ششمین تکیه: این تصویر معمول صحنه یک مترو است. در این تصویر، سه نفر ایستاده‌اند. مترو از خصوصیات معمول برخوردار است. تبلیغاتی وجود دارد، یکی برای مک‌گینیز برای کنگره، یک مرد و یک زن نشسته‌اند. دو مرد دیگر که یکی از آنها سیاه‌پوست است. در مورد انتخابات آینده بحث می‌کنند. سیاه‌پوست یک تیغ ریش تراشی را می‌چرخاند. در قسمتی دیگر، زنی ایستاده، کودکی رانگه داشته است. همچنین شما در مترو می‌بینید که...

برجستگی، غالباً از وجود کلمات و عبارات «عجیب و غریب» و «مداومت‌دار» بهره‌برداری می‌نماید. این نوع کلمات، در ابتدای سلسله تکیه‌ها ظاهر شده و توجه هر شنونده‌ای را که بعد از دیگری آمده شنیدن می‌شود، به خود جلب نموده و غالباً به دیگر جزئیات ترجیح داده می‌شوند و به عنوان بخش‌های مهم‌تر داستان به نظر بعدی انتقال می‌یابند. یک نمونه این اثر در پژوتکل F (مبتنی بر شکل ۶) دیده می‌شود. به این نکته توجه کنید: جمله «پسریچه‌ای در حال دزدی است و مردی به او اعتراض می‌کند»، اولین جمله تکیه است که انتقال یافته و تقریباً کلمه به کلمه در تمامی سلسله تغییرات تکرار می‌شود. این کلمه نیمه‌ادبی «اعتراض» توجه تک‌تک افراد را به خود جلب کرده و بدون تغییر به نفرات بعد منتقل گردیده است.

F پروتکل

(تشریح برجستگی از طریق حفظ عبارت پردازی)

توصیف اصل صحنه: صحنه، کنج یک خیابان است. کنجی که توسط خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت به وجود آمده است. در پیش‌زمینه، یک گاری دستی میوه وجود دارد. یک پسریچه دیده می‌شود که ظاهراً در حال دزدیدن یک میوه از آن گاری است. صاحب گاری در مورد برداشتن میوه با او در حال صحبت است. یک پاسبان سیاه‌پوست در آن خیابان دارد می‌آید و یک پسریچه سیاه‌پوست به طرف کنج خیابان در حرکت است. یک تابلو، بالای یک مغازه قرار دارد: «لباس فروشی لوى و پسران». در عقب تصویر، یک ساختمان وجود دارد که روی آن نوشته شده «انبار ذخیره کالا» و «این جا توب بازی نکنید». در گوشة دیگر، یک ساختمان وجود دارد که ظاهراً یک سینما است به نام «پالاس لوثی». فیلمی را تبلیغ می‌کند که در آن «جين

آتری» بازی می‌کند. مطب یک دکتر با تابلو «آنتوتی اسمیت متخصص» دیده می‌شود. از یکی از پنجره‌ها یک گلدان در حال افتادن است. یک مغازه وجود دارد که روز ۲۵ ژوئن حراج دارد؛ لباسهایی که برای فروش قرار دارند، قیمت‌شان از ۶/۹۵ دلار شروع می‌شود. دو حیوان در تصویر دیده می‌شوند؛ یک گربه که از بشکه زیاله بالا می‌رود و یک سگ. در پیش‌زمینه، یک سکوی آب آتش‌نشانی دیده می‌شود. در یکی از پنجره‌ها یک پرچم نیروهای مسلح با یک ستاره دیده می‌شود.

اوین تکیه؛ این جا صحنه یک خیابان است. در پیش‌زمینه، یک گاری دستی فردی دستفروش با مقداری سبزی دیده می‌شود. یک پسرچه کوچک در حال دزدیدن از آن است و یک مرد در حال «اعتراض» به او می‌باشد. این صحنه در زاوية بین خیابان شانزدهم و خیابان بلوار اتفاق می‌افتد. در خیابان، یک پاسبان سیاه پوست و یک پسرچه کوچک. دارند می‌آیند. در این صحنه، یک مغازه لباس فروشی با نام «لوی» وجود دارد؛ همچنین در عقب صحنه، مکانی وجود دارد با عنوان «ذخیره انبار کالا». همچنین مطب یک دکتر؛ آنتونی اسمیت متخصص. از یکی از پنجره‌ها یک گلدان در حال افتادن است. یک سینما هم وجود دارد، پلاس لوئی؛ که تبلیغ جین آتری در یک فیلم را می‌کند. همچنین در این تصویر یک سگ و یک گربه هستند.

دومین تکیه؛ صحنه یک خیابان وجود دارد. در پیش‌زمینه، یک مرد با گاری دستی که مملو از سبزیهای است، وجود دارد. یک پسرچه کوچک در حال دزدی است و آن مرد به پسرچه «اعتراض» می‌کند. در عقب یک مغازه وجود دارد. لباس فروشی لوی. یک سینما وجود دارد. پلاس لوئی. فیلمی نشان می‌دهند با جین آتری در آن. مطب یک دکتر وجود دارد با یک تابلو، یک چیزی اسمیت متخصص. همچنین در خیابان، یک پاسبان و یک مرد رنگین پوست می‌آیند یا این که یک پاسبان رنگین پوست. یک گربه و یک سگ در خیابان هستند.

سومین تکیه؛ صحنه یک خیابان است. در پیش‌زمینه، یک گاری دستی پراز میوه است. یک بچه در حال دزدی و یک مرد که به او «اعتراض» می‌کند. در عقب صحنه یک مغازه وجود دارد؛ لباس فروشی لوی. و یک سالن سینما، پلاس لوئی، وجود دارد که در آن فیلمی نشان می‌دهند که هنرپیشه آن نامش جین آریچ است. مطب یک دکتر هست، اسمش اسمیت، متخصص است. یک خیابان در آن پایین وجود دارد که

در آن یک پاسبان و یک مرد رنگین پوست می‌آیند یا یک پاسبان رنگین پوست؛ گوینده، مطمئن نبود. همچنین یک سگ و یک گربه وجود دارند.

چهارمین تکیه؛ صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی و پسریجه‌ای که میوه می‌زدد و یک مرد که به او «اعتراض» می‌کند. یک لباس فروشی و یک سالن سینما وجود دارد. فیلم، هترپیشه‌ای دارد با نام جین آریچ. همچنین مطب یک دکتر، نام آن یک چیزی اسمیت است.

پنجمین تکیه؛ تصویر، نشان دهنده صحنه خیابان با یک چرخ دستی میوه و یک پسریجه کوچک که از آن می‌زدد و یک مرد که به او «اعتراض» می‌کند، است. در این خیابان یک لباس فروشی و یک سالن سینما وجود دارد. هترپیشه، آریچ نامیده شده است. همچنین مطب یک دکتر نیز وجود دارد؛ اسم آن ظاهراً یک چیزی اسمیت است.

ششمین تکیه؛ اینجا نشان دهنده صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی وجود دارد که در آن میوه است؛ یک پسریجه از آن می‌زدد. و یک مرد به او «اعتراض» می‌کند. در عقب صحنه، مطب یک دکتر وجود دارد. اسم آن دکتر اسمیت است. یک اداره دیگر نیز وجود دارد.

هفتمین تکیه؛ به من گفته شده اینجا صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی وجود دارد که در آن میوه است؛ یک پسریجه کوچک از آن می‌زدد و یک مرد به او «اعتراض» می‌کند. در عقب صحنه، مطب دکتر وجود دارد؛ اسم او اسمیت است. یک اداره دیگر نیز وجود دارد.

هشتمین تکیه؛ صحنه یک خیابان است. یک گاری دستی پر از میوه وجود دارد. یک پسریجه کوچک میوه می‌زدد و یک افسر به او «اعتراض» می‌کند یا کسی با او اوقات تلخی می‌کند. در عقب صحنه، منزل یک دکتر وجود دارد با یک تابلو که نوشته شده اسمیت.

همچنین برجستگی ممکن است جهتی عددی به خود بگیرد؛ یعنی عناصر تصویر با افزایش تعدادشان برجسته شوند. برای نمونه، در شکل ۵، آن سیاه پوست که هیکل و ظاهر غیر معمولی اش تأکید می‌طلبید، در پروتکل A از یک سیاه پوست به چهار سیاه پوست افزایش می‌یابد.

همچنین برجستگی زمانی نیز وجود دارد. می‌توان تجلی آن را در تمایل به توصیف رخدادهایی که در زمان حال و تازه اتفاق می‌افتد، بیافتد. از نظر مشاهده‌کننده، آنچه که الان و اینجا رخ می‌دهد، در مرکز علاقه و اهمیت قرار دارد. در محدود مواردی که توصیف اولیه در لفاظه زمان گذشته پیچیده می‌شود، بلا فاصله شنونده آن را معکوس می‌کند و صحنه را تازگی^۱ می‌بخشد (یعنی فعل جمله را به زمان حال بر می‌گرداند).

به وضوح، چنین چیزی نمی‌تواند در خصوص شایعات مربوط به حادثه معین و واقع شده در گذشته، صدق کند. کسی نمی‌تواند شایعه «کشتن کوتین ماری امروز صحیح با ده هزار نیرو به راه افتاد» را «تازگی» بخشد. با این حال، برجستگی بسیاری از داستانها در واپسیه بودن آنها به شرایط حاضر است. برای مثال جمله: «آقای فلانی هفته پیش مرغی را به قیمت هر کیلو ۱/۵ دلار از بازار سیاه خرید» معمولاً به صورت «من می‌شنوم که آنها در بازار سیاه دارند برای هر کیلو مرغ ۱/۵ دلار پول از مردم می‌گیرند» مطرح می‌شود. مردم، بیشتر از وقایع گذشته، به آنچه که امروز اتفاق می‌افتد علاقه نشان می‌دهند. بنابراین این وسوسه وجود دارد که زمان رخداد حادثه، اگر مقدور باشد، با زمان حال انطباق یابد. همان‌گونه که در فصل ۹ خواهیم دید، برخی از افسانه‌های غرورآفرین رایج در زمان جنگ جهانی اول، غبارروبی شد و بین سالهای ۱۹۴۱-۱۹۴۵ مردم آن افسانه‌ها را عیناً برای جنگ جهانی دوم مطرح نمودند. به علاوه، برجستگی، اغلب در زمانی رخ می‌نماید که جنبش و حرکتی در داستان اصلی وجود داشته باشد.

در بسیاری از پرتوکل‌های مربوط به شکل ۵ پرواز هوایپماها و انفجار بمها به دفعات در زمان تکثیر مورد تأکید قرار گرفتند. به همین ترتیب افتادن گلدان در شکل ۶ اغلب حفظ شده و مورد تأکید قرار گرفته است. نه تنها جزئیات سقوط گلدان برجسته و حفظ شده، بلکه در پرتوکل G «اصل افتادن» به قدری گسترش می‌یابد که حتی سیگاربرگ در حال دوشدن مردی در تصویر را نیز در بر می‌گیرد. این تأثیر در عین حال، تشریح کننده برجستگی عددی، که قبل اذکر آن رفت، نیز می‌باشد.

پروتکل G

(تبثیج برجستگی حرکت)

توصیف اصل صحنه: این جا تصویر کنج یک خیابان است. در عقب تصویر، یک فروشگاه لباس فروشی، لوی و پسران، وجود دارد. این زاویه از تقاطع خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت به وجود آمده است. در گوشش سمت راست پیش زمینه تصویر، چند بشکه زیاله و یک پسر بچه که به یک تیر تکیه داده است دیده می شود. یک سگ در کناره خیابان است. در انتهای پیش زمینه یک دستفروش مشغول فروش بادام زمینی به قیمت بسته‌ای ۵ سنت است. در آن سمت خیابان یک سالن سینما به نام لوئی دیده می شود که در بالای آن یک سالن بولینگ قرار دارد. این سینما فیلمی نشان می دهد که بازیگر آن جین آتری است. یک ساختمان بزرگ وجود دارد که به نظر مثل یک انبار کالا می رسد و روی آن نوشته شده «توب بازی نکنید». در بالای آن، سه پنجره وجود دارد؛ در یکی از آنها تابلوی یک دکتر وجود دارد، در یکی از آنها سه گلدان وجود دارد که یکی از آنها در حال «افتادن» است، در سومی پرچم نیروهای مسلح وجود دارد. یک پسر بچه در حال کش رفتن بادام زمینی است و دستفروش در حال فریاد زدن بر سر اوست. یک پاسیان سیاه پوست در خیابان به طرف پسر می آید. در رویروی ساختمان انبار کالا، یک طناب لباس وجود دارد. از پنجره سالن بولینگ یک مرد با سیگار برگی در دهان به طرف بیرون نیم خیز شده است. یکی از پسر بچه ها، آن که به تیر تکیه داده، سیاه پوست است.

اولین تکییر: صحنه، گوشه‌ای از یک خیابان در منطقه‌ای نه چندان شلوغ از شهر است. یکی از جزئیات آن این است که در خیابان شانزدهم واقع شده است. در آن گوشه چند پسر بچه وجود دارند. یک سیاه پوست و یک پاسیان نیز دیده می شوند. همچنین یکی دو بشکه زیاله وجود دارد؛ یک گریه یا یک سگ در لبه بشکه زیاله در جستجوی غذا است. چیزهای دیگری که دیده می شوند عبارتند از یک سینما به نام لویی؛ یک سالن بولینگ در طبقه دوم؛ در نزدیکی آن، یک دیوار سفید بزرگ ساختمان انبار کالا که روی آن نوشته شده «توب بازی نکنید»؛ رو به روی آن یک طناب لباس وجود دارد. در عقب صحنه، یک مغازه لباس فروشی هست؛ اسم آن دیب است (به هر حال اسمی است که دو «ی» دارد). در طبقه بالایی یا یک طبقه بالاتر از آن، پنجره هایی وجود دارند؛ در یکی از آنها سه گلدان قرار دارد که یکی «در

حال افتادن» است. در یکی دیگر از پنجره‌ها، مردی دیده می‌شود که در حال کشیدن یک سیگار برگ است. «یا سیگار و یا خود آن مرد در حال افتادن است». در سینمای لویی، فیلمی با هنرپیشگی جین آتری نمایش داده می‌شود.

دومن تکییر: صحنه، گوشة یک خیابان واقع در خیابان شانزدهم است. بهترین قسمت شهر نیست. گروهی از مردان در آن گوشة هستند؛ به نظر می‌رسد یک سیاهپوست، لباس پاسبانی پوشیده است. بشکه‌های زیاله در گوشة خیابان دیده می‌شوند؛ یک سگ یا گربه مشغول جستجو در داخل زیاله است. در آن سوی خیابان، سینمای لویی وجود دارد که فیلم جین آتری را به نمایش گذارد؛ در طبقه دوم، یک سالن بولینگ هست. در جنب آن، یک دیوار سفید انبار کالا وجود دارد که روی آن نوشته شده «توب بازی نکنید». پایین‌تر یک فروشگاه لباس فروشی وجود دارد که اسم آن دو «ای» دارد. در بالای آن مغازه، چندین پنجره وجود دارد؛ در یکی از آنها، سه گلدن قرار دارد که «یکی از آنها در حال افتادن» است. در پنجره دیگری یک مرد سیگار برگ می‌کشد. «یا سیگار برگ و یا آن مرد در حال افتادن از پنجره است».

سومین تکییر: صحنه‌ای است از یک خیابان در بخش پایین شهر. یکی دو پسریچه در پیاده‌رو مشغول بازی هستند؛ یک پسریچه سیاهپوست و یک پاسبان سیاهپوست هم وجود دارند. در آن سوی خیابان، یک سالن سینما وجود دارد؛ سینمای لویی که در آن فیلم جین آتری نمایش داده می‌شود. در طبقه بالا، یک سالن بولینگ است. در جنب سالن بولینگ و سینما یک دیوار سفید است که روی آن نوشته شده «توب بازی نکنید». «پهلوی آن دیوار سفید، یک مغازه لباس فروشی وجود دارد که اسم آن دو «ای» دارد. جایی در آن اطراف، یک پنجره وجود دارد با سه گلدن؛ یکی از آنها در حال افتادن» از لب پنجره است. در پنجره دیگر یک مرد در حال کشیدن یک سیگار برگ یا سیگار می‌باشد. «یکی یا هر دو، در شرف افتادن هستند».

چهارمین تکییر: اینجا صحنه یک خیابان در بخش پایین شهر است. دو پسریچه در حال بازی در خیابان هستند. یک سیاهپوست و یک پاسبان سیاهپوست. در آن سوی خیابان، سینمایی وجود دارد که در آن فیلم جین آتری به نمایش گذاشته شده است. بالای سینما یک سالن بولینگ وجود دارد. در جنب سینما، دیواری سفید با نوشته «توب بازی نکنید» وجود دارد. پهلوی آن دیوار، یک مغازه لباس فروشی

است؛ اسم آن، دو «ی» دارد. یک پنجه باز وجود دارد با سه تا گلدان؛ «یکی در حال افتادن»؛ در پنجه‌ای دیگر، مردی وجود دارد که یک سیگار برگ یا سیگار می‌کشد. «یک یا هر دو در حال بیرون افتادن از دهان آن مرد می‌باشند».

بنجین تکثیر؛ تصویری است از صحته یک خیابان در یکی از بخش‌های پایین شهر. در خیابان، دو بچه بازی می‌کنند. یک افسر سیاه‌پوست و یک پسرچه سیاه‌پوست دیده می‌شوند. در آن سوی خیابان، یک سینما وجود دارد که فیلم جین آتری رانمایش می‌دهد. بالای سینما یک سالن بولینگ قرار دارد. در جنب آن سینما، یک دیوار سفید با این علامت وجود دارد «توب بازی مجاز نیست». در آن نزدیکی، ساختمان دیگری وجود دارد با پنجه‌ای باز. در جنب این پنجه، سه گلدان وجود دارد؛ «یکی از آنها در حال به زمین افتادن است». در پنجه دیگری، مردی در حال تدخین است. «آنچه که او دود می‌کند، دارد می‌افتد».

ششمین تکثیر؛ اینجا صحته یک خیابان در قسمت پایین شهر است. یکی دو پسرچه، یک پسرچه سیاه‌پوست و یک پسرچه سفید‌پوست، مشغول توب بازی هستند. یک پاسیان وجود دارد. در آن سوی خیابان یک سالن سینما، فیلم جین آتری رانمایش می‌دهد. طبقه بالا، یک سالن بولینگ است. نزدیک سالن بولینگ، یک دیوار سفید با علامت «توب بازی نکنید» وجود دارد. یک پنجه با سه گلدان؛ «یکی در حال افتادن» وجود دارد. در پنجه دیگر، مردی در حال تدخین چیزی است و «هر چه که هست، دارد از دهانش می‌افتد».

گاهی برجستگی با نسبت دادن تحرک و جنبش به اشیاء (و چیزهایی که) در واقع ساکن هستند، به دست می‌آید. به همین خاطر، قطار شکل ۷ که به وضوح در سکون کامل در ایستگاه متوقف قرار دارد، اغلب در حال حرکت توصیف می‌شود. گرایش در برجستگی بخشیدن به جنبش و حرکت در جایی که فی الواقع وجود دارد و نسبت دادن آن به سوژه‌هایی که ساکن هستند، یک نمونه از قانون مشهور جلب توجه است.

جنبش یا حرکت در میدان دید (به ویژه اگر بیشتر اشیاء آرام و ساکن باشند)، تقریباً همیشه توجه ما را به خود جلب می‌کند. دلیل زیستی خوبی برای این موضوع وجود دارد؛ اشیاء متحرک برای ما بالقوه تهدیدآمیز یا امیدبخش‌اند و یا احتمالاً از

جلوهٔ خاصی برخوردارند که توجه ما را به خود جلب می‌کنند. براین قاعده (قانون جلب توجه اولیه) در آزمایشها یمان شاهدیم اشیایی که به عنوان متتحرک گزارش می‌شوند، توجه شنونده را به خود چلب نموده، غالباً حفظ و تکرار می‌گردد.
«اندازه» موجب برجستگی می‌شود. اندازه، همچون جنبش، تعیین‌کننده‌ای نخستین^۱ در جلب توجه می‌باشد.

اولین گزارشگر، خواهان توجه به وجه تمایز در اشیای بزرگ‌تر می‌شود و هر یک از شنونده‌های بعدی این تأکید اثر بخش را در ذهن خود دریافت می‌نمایند. از آن جایی که او باید صرفاً به گزارش متکی باشد، و قادر نیست گزارش دریافتنی را با تصویر اصلی مقایسه نماید، ممکن است در تصورات خود درباره آن وجه تمایز نسبی، به نحو عظیمی، مبالغه نماید. بعضی وقتها او قصیه را عیناً با کلماتی که شنیده است، گزارش می‌کند، بعضی وقتها (همان طور که ذر بالا ذکر شد) قصیه، دولا پهنا می‌شود؛ مثل آن نمونه که یک سیاه‌پوست تنومند در شکل ۵ مبدّل به «چهار سیاه‌پوست» گردید. به همین صورت در توصیف شکل ۶ غالباً در گزارش یک «انبار کالای بزرگ» و یا «یک دیوار سفید و سیع» تکرار می‌گردد.

عوامل تعیین‌کننده جلب توجه، هم جسمی و هم گفتاری هستند. بنابراین، همواره تعامل شدیدی برای «عنوان بخشیدن» وجود دارد. در آزمایش‌های ما، این عنوان بخشیدن، معمولاً در مورد ویژگیهای محله و یا موضع اصلی که خود صحنه باشد، انجام می‌گیرد. گزارش‌های مربوط به شکل ۵، معمولاً با یکی از اشکال مختلف جمله «اینجا یک صحنه نبرد است»، شروع شده و این عنوان، در تمامی تکثیرهای بعدی کماکان حفظ و تکرار می‌گردد. در همین شکل این واقعیت که صحنه بین پاریس و شربورژ قرار دارد غالباً حفظ می‌شود، اگر چه فوائل ذکر شده بدون استثنا

primary determinant. ۱

۲. می‌توان با یک آزمایش ساده اهمیت اندازه را به عنوان عامل تعیین‌کننده در جلب توجه نشان داد. تعدادی نامه یا شماره، با فاصله‌های یکسان، در یک فیلم اسلامید قرار داده می‌شوند. همه اقلام در این اسلامید، یک اندازه هستند به جز یکی که به صورت قابل توجهی از بقیه بزرگ‌تر است. اسلامید را برای مدت بسیار کوتاهی به آزمودنی نشان داده و از او خواسته می‌شود تا آنچه را دیده، گزارش کند. اونبی استثنای بزرگ‌تر بودن آن نامه یا شماره را گزارش می‌کند. تمامی اقلام دیگر از شناسی نیکسان اتفاک‌تر از آن یکی برای دیده شدن برخوردارند.

تحریف می‌شوند. در شروع توصیف موضوع با انواعی از عنوانهای «اینجا صحنه گوشة یک خیابان است»، رویرو می‌شویم. توصیفهای مربوط به شکل ۸ اغلب با این جمله شروع می‌شوند: «این تصویر یک اغتشاش نژادی است».

برای توضیح این نوع از برجستگی، ممکن است بگوییم در آزمودنی، تمایل شدیدی برای دستیابی به یک نوع جهت یابی زمانی و مکانی از داستانی که در حال تکمیل شدن است، به وجود می‌آید. این نوع جهت یابی که در زندگی معمول نیز ضرورت تام دارد، گویا حتی در زمانی که با امور ذهنی و تجسمی سروکار داریم، نیز مورد نیاز است. عامل دیگری که باعث می‌شود حفظ و نگهداری عنوانهای زمانی و مکانی ترجیح داده شوند، طرح این نوع عنوانین در ابتدای موضوع است. مطلب ذکر شده در ابتدای هرمجموعه، احتمالاً نسبت به مطالبی که بعداً مطرح می‌شوند، بیشتر در خاطر می‌ماند (این پدیده، موسوم به تأثیر تقدم است).

حوادث جاری، طالب برجستگی هستند. شکلهای ۵ و ۸ شرایطی را به تصویر می‌کشند که ارتباط مستقیم با رویدادهای همزمان با اجرای آزمایشها دارند؛ مثل یک صحنه تبرد و صحنه آشوب نژادی در دیترویت. در مورد موضوع اولی باید توجه کرد که در زمان برگزاری آزمایشها، فرانسه در جنگ بود و لذا این واقعیت تقریباً بدون استثنای در گزارشها منعکس می‌شدن. در مورد موضوع دوم، با این که در خود تصویر، هیچ نشانه‌ای از مکان رویداد وجود ندارد، آن کشمکش خیابانی عموماً به عنوان حادثه‌ای در دیترویت گزارش می‌شود؛ زیرا در زمان انجام آزمایش، آشوبهای دیتیرویت موضوع مورد بحث روز بود و آزمودنیها برای خودشان مسلم می‌پنداشتند که تصویر حادثه، از آن شهر گرفته شده بود. وقتی جنبه همزمان موضوع برجستگی می‌یابد، ابهام ماجرا برای آزمودنی از بین می‌رود و او نقطه مرجعی می‌یابد تا با رجوع به آن، خواسته خود را برای یافتن معنا ارضانماید.

به همین ترتیب، برجستگی در مورد نمادهای آشنا نیز تجلی می‌یابد. برای مثال در شکل ۵ کلیسا و صلیب در بین عناصر و اجزایی قوار ذارند که بیشتر از همه در گزارشها مطرح شده‌اند. در فرهنگ ما این نمادهای عمومی برای همه شناخته شده هستند و معنای بسیار دارند. آزمودنی در زمان گزارش این چیزها، احساس امنیت می‌کند چراکه آنها (نمادهای عمومی) بسیار مانوس و خودمانی هستند. مضافاً، این نمادها به آسانی در فرایند قراردادی شدن (که جنبه‌ای بسیار با اهمیت در توسعه

شایعه دارد)، می‌گنجد.

در شکل ۸، باتومی که در دست پلیس و سمبول اقتدار اوست، د را غالب گزارشها با برجستگی مطرح می‌شود. در شکل ۷، آن تبع ریش تراشی، نماد قالبی^۱ خشونت سیاه، تقریباً همیشه حفظ و برجسته می‌شود. در برخی از گزارش‌های دال بر وجود این تبع ریش تراشی، احساس خطر، آشکار بود. کلماتی مانند «برق می‌زد» یا به «رخ می‌کشید»، نشانگر فرایندی دیگر از برجستگی است که ناشی از نسبت دادن حرکت و جنبش به چیزی ساکن می‌باشد.

اختمام، خود نوعی ایجاد برجستگی است. این کار، نشانگر خواسته آزمودنی است تا تجربیاتش در سرحد معکن کامل، منسجم، و پرمکنا شود. در پروتکلهای ما نمونه‌های بسیاری از اختمام وجود دارد. علامت به کار رفته در شکل ۶ حاوی نواقص و اشتباهات عمده بسیاری هستند که در فرایند اختمام، تا پذید می‌شوند. بنابراین کلمه BOW موجود در شکل همیشه به صورت (اگر گزارش شده باشد) «سالن بولینگ» گزارش شده است. نام «جین آتری» که در روی نشانه‌های متحرک تبلیغ فیلم دیده می‌شد، همیشه به عنوان جین آتری گزارش می‌شدند (جین آتری هنرپیشه معروف آمریکایی است). کلمه «لاکی ریکس» عموماً به «لاکی استرایکس» (که سیگاری معروف است)، تبدیل می‌شود. این اختمامها عموماً در گزارش اول (تصویف صحنه) رخ می‌دهند و چیزی را ثابت می‌کنند که همه اصلاح‌گران متون چاپی با آن به خوبی آشنا هستند؛ یعنی وقتی انسان با هجی کامل و صحیح کلمات به خوبی آشناست، پیدا کردن غلطها در متن چاپی مشکل است.

در پاره‌ای از موارد، تعابیر موجود نسبت به دستیابی به اختمام، منتهی به تاییجی عجیب می‌گردد که تغییر آن را در خصوص گلدان در حال افتادن در شکل ۶ می‌بینیم. این عجیب بودن، توجه آزمودنیها را به خود جلب نموده و عموماً گزارش می‌شود. اما در یکی از پروتکلهای، این وضع «ناراحت» اصلاح شده و گزارش شده که گلدان در وسط هوا «گرفته شد». این اختمام خیالی موجب می‌شود که گزارشگر احساس راحتی کند؛ زیرا آن حرکت ناخواسته متوقف شده است.

شکل قابل پیش‌بینی دیگری از اختمام، عبارت است از ارائه توضیحات و

^۱ stereotyped symbol

دلیل تراشیها. این موضوع خاص در آزمایش‌های ما کمتر از آنچه در شایعات روزمره زندگی وجود دارند، دیده می‌شود. در آن دسته از شایعات جنگی که کمبودها، شکستها، ناراحتیها و نگرانیها عموماً توسط داستانهای دروغین تلفات یا انداختن تقصیرها به گردن «یهودیان» و مقامات «قیمت‌گذاری» و غیره «توضیح» داده می‌شد، برجستگی با اضافه نمودن معنا به این نوع شایعات ایجاد می‌گردید. به همین صورت، تعداد بسیاری از شایعات روزانه چیزی بیشتر از توضیحات یا توجیهات خوش‌منظیری برای آنچه که ما شخصاً احساس می‌کنیم یا از آن رنج می‌بریم نیستند.

فصل ششم

نتایج آزمایشها: همانندسازی

در گفتگوهای روزمره، غالباً وجه تمايز دقیقی بین طرز تفکر «روشنفکرانه» و «عاطفی» قائل می‌شویم. مثلاً می‌گوییم فلاں تویستنده یا هترمند یا شاعر «جدیه منطقی دارد» و کارهای او «روشنفکر پیستانه» یا «دماغی» است و در مورد برخی دیگر می‌گوییم «جدیه عاطفی» دارد و « بصیر» یا «رمانتیک» است. به همین صورت گاهی اوقات مفعایت‌های خودمان را نیز با عنوان خاصی نامگذاری می‌کنیم؛ مثل «معقول» یا «نامعقول» یا بعضی اوقات به عنوان «شناختی» یا «احساسی». گهگاه کلمه «ارادی» به معنای «با تلاش و از روی اراده» نیز به صورت متضاد «شناختی» به کار برده می‌شود.

این گونه تمايزهای شدید، حتی اگر توسط خود روان‌شناسان استفاده شود، نادرست است. هیچ فعالیت فکری وجود ندارد که خالصاً شناختی باشد؛ یعنی همزمان نهی از تیروی عاطفی یا انگیزه باشد. حافظه معمولاً به عنوان فعالیتی «شناختی» مطرح می‌شود اما تا وقتی که به فرد «انگیزه» به بادآوردن داده نشود، صحبت کردن از حافظه بی‌اساس است. این انگیزه ممکن است به شدت و غلظت یک نفرت نژادی یا سیاسی باشد و می‌تواند به نرمی و ملایمت حرف‌شتوی از آزمایشگر باشد تا صرفاً رضایت او جلب شود. به هر صورت فرایندهای شناختی (که شامل تغییرات عقلاتی در شایعه می‌شود) و فرایندهای انگیزه‌ای (که شامل عامل منافع و علاقه در شایعه می‌شود) همیشه با هم ترکیب می‌شوند و در هم می‌آمیزند.

نفوذ متقابل ظرفیت فرایندهای شناختی و عاطفی را می‌توان به وضوح در تغییراتی که بر موضوعهای محرك آزمایشی مادر طی انتقال وارد می‌شود، مشاهده

کرد. وقتی علت حذف برخی جزئیات و برجسته کردن برخی جزئیات دیگر و یا دلیل پس و پیش و اضافه کردن برخی مفاهیم و دیگر تحریرات را جستجو می‌کنیم، پاسخ را در فرایند همانندسازی می‌باییم؛ که مستقیماً در ارتباط با نیروهای پرقدرت جاذبه‌داری است که منبعی از زمینه‌های عقلانی و عاطفی موجود در ذهن شنووندگاند و بر شایعه فشار وارد می‌آورند.

اگرچه قائل شدن وجه تمايز شدید بین دو جنبه عقلانی و عاطفی «همانندسازی» توجیهی ندارد اما به خاطر دستیابی به تحلیل در مورد تمایلاتی که «نسبتاً» غیرعاطفی هستند و تمایلاتی که ذاتاً و باز هم «نسبتاً» عاطفی ترند، صحبت خواهیم کرد؛ اما در تمام مدت ما باید این حقیقت را به ذهن بسپاریم که همانندسازی عاطفی و شناختی در عالم واقع به نحو غیرقابل تشخیصی با هم ترکیب شده‌اند.

همانندسازی نسبتاً غیرعاطفی

روان‌شناسان گشتالتی، اولین کاشغان نوعی تغییر پویای تودار بودند که آن را «رد پای حافظه» نام دادند. بر اساس این نظریه به مجرد وقوع ادراک، نشارهایی شروع و، منتهی به سازمان‌دهی مجدد قوای حافظه می‌شوند. در اولین گام ادراک، تمامی ویژگیهای «عینی» و «فیزیکی» موضوع محرك تکثیر نمی‌شود. از همان ابتدا، ادراک حالتی انتخابی و تمایل دارد که جهان اطراف ما را ساده و آسان کند. حافظه، این فرایند را ادامه می‌دهد و به آن سرعت می‌بخشد. حافظه که از حضور مذکور موضوع محرك، هیچ گونه احساس خویشتن داری به خود راه نمی‌دهد، تشکیل «ترکیب خوب» را سرعت می‌بخشد. چنین تغییری در جهت سازه‌سازی، قرینه‌سازی، و خوب سازمان‌دهی می‌باشد. همان گونه که «لیپنیتز» گفته است، عقل، خودکار است و مایل است محتوای خود را در پریارترین شکل ممکن حفظ نماید. به همین دلیل فرایندهای اقتصادی ایجاد شده در حافظه، شکل و قواره‌ای بهتر از آنچه که در خود موضوع محرك وجود داشت، دارند.^۱

۱. آزمایش‌های اساسی که منتهی به کشف قوانین سازمان‌دهی شدن به وسیله کافکا (۱۹۳۵) خلاصه سازی شدند. ←

همانندسازی با زمینه اصلی: همان گونه که قبلاً اشاره شد، عناصر و اجزا، بنا به خواسته انگیزه‌های بر جسته داستان، تسطیح شده یا بر جستگی می‌باشد. همین طور آنها به نحوی چرخانده می‌شوند که داستان منسجم‌تر، پذیرفتنی‌تر و جمع و جوهر تر جلوه نماید. برای نمونه، زمینه جنگ در شکل (۵) در تمامی گزارشها حفظ شده، مورد تأکید قرار گرفته و به صورت کانون موضوعاتی اضافه شده بر متن در می‌آید. در یک گزارش، یک قاضی عسکری ذهنی به داخل تصویر اضافه می‌شود یا تعدادی از مردم در این گیر و دار کشته می‌شوند؛ آمبولانس مبدل به مقر صلیب سرخ می‌شود؛ تعداد ساختمانهای تخریب شده، چندین برابر ذکر شده و در میزان خسارات وارد، مبالغه می‌گردد. اگر چه تمام این گزارشها نادرست هستند اما در زمینه اصلی، که صحنه یک نبرد است، می‌گنجند و آن را تقویت می‌نمایند. اگر این گزارشها نادرست واقعاً در تصویر وجود داشتند، آن را مبدل به ترکیب «بهتر» می‌نمودند. هرگز اشیا و موضوعاتی که خارج از زمینه بودند، مطرح نشدند. کسی گزارش شیرینی مثل رقص باله یا بازیگنان بیسی بال را مطرح ننمود. اگر چنین اقلامی اضافه شده بودند، موجب به وجود آمدن یک ترکیب سردگم یا «بدتر» می‌شدند.
گذشته از اضافات، ما با تحریفات دیگری نیز رویرو هستیم که در جهت حمایت از زمینه اصلی و محوری موضوع انجام می‌گیرند. مثلاً تصویر، نشان‌دهنده حمل

→ برخی از روانشناسان گئنالی معتقدند سلسله تغییرات حافظه، تأثیر نسبتاً کمی از همخوانی موضوعاتی جدید حافظه‌ای با موضوعاتی قدیمی به خود می‌گیرند. آنها می‌گویند تغییراتی که رخ می‌دهند، عمدتاً ناشی از فرایندهای اولیه یا «اصلی» مغز می‌باشند. از سوی دیگر، متقدان آنها مدعی هستند همه تغییرات در حافظه، اصولاً ناشی از فرایندهای همخوان‌کننده می‌باشند - یعنی اطباق مواد جدید با قرینه‌های ذهنی قبلی یا عادات فکری. در بعدهای خودمان که در مورد تحریفات همانندسازی می‌باشند، ما در موضع گیری بی‌طرف مانده و تغییرات ناشی از عملکردهای اولیه مغز یا مبتعد از همخوانی با موادی را که از قبل در ذهن وجود داشتند، تحت عنوان «همانندسازی» مطرح می‌کنیم.

۱. برای این موضوع ما تنها یک اشتبا می‌یابیم، در یکی از گزارشها پایانی، یک طاقچه به موضوع تصویر اضافه شده است! ظاهراً این اضافه شدن، نتیجه بر جستگی دادن نامعمول به ساعت در تکثیرهای بی در بی بود. همخوانی «ساعت - طاقچه» یک نوع همخوانی معمولی است که گزارشگر آن را به صورت «خود به خود» از طرف خودش بیان نمود. این تحریف خاص نیروی همانندسازی ناشی از عادت زبان شناسی را تشریح می‌کند.

مواد منفجره توسط کامیون صلیب سرخ است. با این حال، این کامیون حامل «مواد دارویی» گزارش می‌شود. البته باید هم همین طور باشد. این اشتباه همانندسازانه، گاهی در خود گزارش اولیه استنباطی نیز حضور دارد. در چنین موردی، فردی که تصویر را از روی صحنه توصیف می‌کند، چنین چیزی را «مستقیماً نمی‌بیند»، بلکه غالباً موارد نادرستی همچون مواد دارویی به صورت یک اشتباه همانندسازانه حافظه به داخل گزارش می‌خزد.

سیاهپوست موجود در آن تصویر، تقریباً همیشه به عنوان یک سرباز توصیف شده است، در حالی که لباسهایش نشان می‌دهد که او ممکن است یک پارتیزان غیرنظمی باشد. از دید گزارشگر، این ترکیب «بهتر» است. یعنی وجود سربازی در حال نبرد در میدان جنگ بر وجود یک غیرنظمی در بین سربازان مرجع است. مهاجمین به کلیسا، گاهی مقام و ملیت آلمانی می‌یابند، درحالی که هیچ نشانه‌ای دال بر اطلاق چنین هویتی به ایشان در تصویر وجود ندارد. به دلیل استفاده از زبان فرانسه در تابلوهای موجود، ظاهراً آلمانی انگاشتن دشمن، طبیعی به نظر می‌رسد. این نوع استنتاج به عنوان واقعیت گزارش شده است.

ادامه خوب. در فصل گذشته یادآور شدیم که چگونه تمايل به اختتام، به برجستگی منجر می‌شود. آزمودنی تلاش می‌کند تا نقص موضوع محرك را برطرف نماید، چه این نقص مربوط به تصویر اصلی باشد و چه مربوط به گزارشی که او شنیده است. مثلاً در علامتی که در شکل ۶ به صورت «لوئیز پا...» دیده می‌شد، بدون استثنای صورت «لوئیز پالاس» (یعنی پالاس لویی) بخوانده و گزارش می‌شد و به همین صورت جین «انتری» تبدیل به جین «اتری» می‌شد.

همه این نمونه‌ها و نمونه‌های مشابه فراوان دیگر، مثالهایی از بیان گشتالتسی «ادامه خوب» می‌باشند. این نمونه‌ها نه تنها بیانگر فرایند برجستگی بخشیدن هستند، بلکه فرایند همانندسازی را تشریح می‌کنند. بدیهی است داشش پیشین^۱ مورد استفاده قرار می‌گیرد تا پیکریندی ذهنی منسجم تر و استوارتری ایجاد گردد.

همانندسازی به وسیله تلحیص: گاهی به نظر می‌رسد که حافظه سعی دارد حداقل فشار مقدور را به خود را وارد کند. مثلاً به جای این که تک تک عناصر موجود را به

صورت جداگانه به یاد آورد، مقتضدانه همه را در یک مقوله کلی مطرح می‌نماید. به جای یک سلسله پوسترهای موجود در ایستگاه مترو (شکل ۷)، که هریک همیت خاص خود را دارد، گاهی گزارشها به آنها تنها به عنوان «یک تابلو» و شاید به عنوان «تعداد زیادی تابلوی تبلیغاتی» اشاره می‌نمودند. در توصیف شکل ۶ اشاره به «همه نوع میوه» آسان‌تر از نام بردن از تک تک اقلام موجود در گاری دستی فروشندۀ دوره گرد است. همین طور در توصیفات مربوط به شکل ۷، سرنشیان آن کوپه قطار در یک واژه تلخیص و به صورت «افراد متعددی در کوپه نشسته و ایستاده‌اند» مطرح می‌شوند.

یکی از نتایج این تمایل، تأکید بر مشترکات و شباهتهاست؛ در حالی که ویژگیها تفاوت‌های انفرادی گم می‌شوند. همانندسازی از راه تلخیص، در تشریح و تقلیل عقاید قالبی، کمک می‌کند. عقاید قالبی، نتیجه‌ای است از ساده‌سازی باطنی که تنها برای صرفه‌جویی در تلاش ذهنی انجام می‌گیرد. شایعه، در پی تفکیک و تمايز ظریف و لطیف نیست و همین که به صورت کلی، مطلبی درباره «یک مرد چاق و گندۀ»، «یک جمعیت»، «یک یهودی»، «یک زاپنی» بگوید، برایش کافی است. همانندسازی با توقعات: علاوه بر تغییراتی که به موضوع اصلی استحکام می‌بخشد، تغییر بسیاری از عناصر به تقویت عادات فکری معمول عوامل (پخش شایعه) می‌انجامد. چیزها به همان صورتی که «معمولًا» هستند درک می‌شوند و به یاد می‌آیند. برهمین اساس، داروخانه شکل ۲ حرکت کرده و در تقاطع دو خیابان فرار گرفته و به «داروخانه گوشۀ خیابان»، تبدیل می‌شود. یعنی درست همانطوری که اغلب داروخانه‌ها در گوشۀ خیابان قرار دارند، این داروخانه نیز در گوشۀ خیابان جا داده می‌شود. آن آبولانس صلیب سرخ به جای حمل مواد منفجره، مواد دارویی حمل می‌کند (نمونه‌ای از همانندسازی با توقعات و همچنین با زمینه اصلی). فاصله‌های مندرج در تابلو شکل ۵ مرتباً در گزارشها تبدیل به مایل می‌شوند تا با واحد متدالو اندازه‌گیری منطبق شود. توصیفات مربوط به شکل ۷ غالباً به این شرح «آن رنگین پوست و مددکار دفاعی در حال جر و بحث در مورد یک جای خالی هستند»، گزارش شده‌اند. تصاحب جای خالی به عنوان متبوع معمول مشاجره و اسباب دردرس در قطارهای شلوغ مترو شناخته شده است. گزارش‌های مربوط به شکل ۸ معمولاً پاسیبان را در حال دستگیری سیاه پوست توصیف می‌کنند و اگر چه

چند گزارش هم صحبت از این توصیف قابل قبول تر می‌کنند که پاسبان د رحال حفاظت از آن مرد رنگین پوست می‌باشد، ولی چون پاسبانها بیشتر به خاطر دستگیری معروفند تا حفاظت، تعداد گزارشها اولی بیشتر است. به سخن کوتاه، وقتی ادراک عملی یک واقعیت در تعارض با توقع و انتظار قرار می‌گیرد، احتمالاً عامل توقع برای ادراک و حافظه تعیین‌کننده‌تر از واقعیت خواهد بود.

شاید تمایلی ترین تحریف همانندسازی در کشفیات ما انتقال تبع ریش تراشی از دست مرد سفیدپوست به دست مرد سیاهپوست در گزارشها مربوط به شکل ۷ باشد. این نتیجه، که آن را در آینده مورد بررسی بیشتر قرار خواهیم داد، تموئی ا واضح از همانندسازی با انتظارات قالب‌زده^۱ است. از سیاهان «انتظار» حمل تبع ریش تراشی می‌رود نه از سفیدپوستان.

همانندسازی با عادات زبان‌شناختی. انتظار غالباً چیزی جز انتظام موضوع درک شده و به یادآورده شده با مطالب پیشین، که به صورت بیانات قالبی در ذهن حضور دارند، نیست. برای مثال، آن مرد رنگین پوست در شکل ۷ به عنوان «بدلباس» یا شبیه آن توصیف می‌شود. چنین برخورد شعاری، نه تنها در بر جستگی بخشیدن به تصور کمک می‌کند، بلکه خود آن شخص نیز قالبی می‌شود. خصوصیات آن شخص با رجوع به لیاس او پذیرفته و در ذهن حفظ می‌شود و به خاطر بدلباسی تبع ریش تراشی به سادگی در دست او جای می‌گیرد.

قبل‌دریاره شکل ۵ به یک تحریف نامأتوس، که به روشنی ناشی از عادت زبان‌شناختی است، اشاره کرده‌ایم. در آن جا ساعت کلیسا تبدیل به «طاقةچه بالای بخاری» می‌شود. حتی در رابطه با یک صحته جنگی، یکی از گزارشگران عادت همخوانی زبان‌شناختی خود را فراموش نکرد. در این جا قسمتهایی از پروتکل مربوطه را می‌اوریم:

ششین تکثیر: این تصویر یک میدان نبرد است. یک کلیسای کوچک با یک ساعت که نشان می‌دهد وقت ده دقیقه به دو است، دیده می‌شود. یک علامت جاده در آن پایین، جهت پاریس را نشان می‌دهد، و پاریس ۱۵۰ مایل و شربورژ ۲۱ مایل از آن جا فاصله دارد. مردم در میدان نبرد کشته می‌شوند.

هفتمن تکیش: این تصویر یک میدان نبرد است. یک قاضی عسکر^۱، و یک ساعت روی طاقجه بالای بخاری وجود دارد که زمان را ده دقیقه به دو ت Shan می‌دهد. یک علامت جاده‌ای وجود دارد؛ چندین مایل با شریبورز فاصله دارد.

البته تأثیر قدرتمند کلمات در برانگیختن تصاویر در ذهن شنوونده و همچنین در تعیین چهارچوبهایی که او باید در محدوده آنها به حوادث فکر کند، اولین قدم عمدۀ به سوی وقق دادن شایعه با عادات و رسوم است. بسیاری از شایعات، انحصاراً با اصطلاحات کلیشه‌ای شفاهی پخش می‌شوند. در شایعات بارها و بارها از واژه‌های شعارگونه و عبارات منفی مبتنی بر تعصب و پیش‌داوری^۲، همچون «سریاز فراری»، «جاسوس ژاپن»، «عامل نفوذی» و غیره استفاده شده است.

همانندسازی ناشی از انگیزه‌های قوی قر

همان گونه که قبلًا اشاره شد، شرایط حاکم بر آزمایشها به تمایلات موجود غیبت و شایعه و تهمت اجازه عرض اندام نمی‌داد؛ اما از آن جایی که این تمایلات در عمق فطرت انسان وجود دارند، حتی ممکن است در شرایط آزمایشگاهی نیز خود را ظاهر سازند.

همانندسازی با علاقه به لباس (در زنان)، پروتکل زیر را بروای شکل ۶ از گروهی از دانشجویان زن گرفته‌ایم. علاقه به اجنبان ارزان حراجیها و لباس در سراسر پروتکل خودنمایی می‌کند. در هیچ یک از گروههای مردانه، لباس با این برجستگی ذکر نمی‌شود.

H پروتکل

(تشريع همانندسازی با یک علاقه خاص)

توصیف اصلی صحنه: تصویر، یک صحنه از خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت را نشان می‌دهد. در اینجا موضوع اصلی یک تابلو بزرگ با نوشتۀ «لباس فروشی لوی

۱. chaplain . به نظر می‌رسد که این تغییر، نتیجه همانندسازی با موضوع باشد که با ادراک شفاهی نادرست کلمه chapel (تمازخانه) تسهیل شده است. ۲. prejudicial phrases

و پسران» است. این مغازه دو ویترین دارد. روی یکی از ویترینها نوشته شده «حراج امروز» و در همین ویترین ۳ لباس زشت وجود دارد. در ویترین دیگر، تابلوی وجود دارد که روی آن نوشته شده «اجناس ارزان». مردی در نزدیکی یک گاری دستی میوه ایستاده و به پسرچه‌ای که سعی در سرفت میوه دارد، پرخاش می‌کند. طالبی به قیمت دانه‌ای پنج سنت فروخته می‌شود و گلابی و میوه‌های دیگر نیز وجود دارند. در عقب تصویر، یک مرد سیاهپوست، پهلوی گاری دیده می‌شود. یک پاسبان سیاهپوست در حال بالا آمدن از خیابان است. پسرچه سیاهپوستی نزدیک آن تابلو که رویش نوشته شده خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت، ایستاده است. یک سگ و یک گربه، که سعی دارد زیاله را از بیشه ببرون بکشد، در خیابان دیده می‌شوند. یک سینما وجود دارد، پالاس لوئی، و در آن فیلمی که نقش اویش را جین آتری بازی می‌کند، به نمایش گذاشته شده است. سینما بسته است و کسی در گیشه بلیط‌فروشی نیست. یک طناب آویز لباس لباسشویی که به دو طرف خیابان وصل شده، دیده می‌شود؛ و یک سالن بولینگ در طبقه فوقانی سینما وجود دارد. در آن طرف خیابان یک انبار کالا هست. یک زن چاق قوی‌هیکل که چتری در دست دارد، از کنار آن انبار می‌گذرد.

اولین تکنیک: صحنه، تصویری از یک شهر بزرگ است. مغازه‌های فراوان با تابلوهای بسیار در مغازه‌ها، در اطراف دیده می‌شوند. گوشة اصلی از تقاطع خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت به وجود آمده است. مغازه‌های بسیار و چند برچسب «حراج» و «لباسهای ارزان» وجود دارند. یک مغازه وجود دارد به نام «برادران لوئی». در مقابل این مغازه، یک کامپون میوه‌فروشی وجود دارد که بادام زمینی، طالبی، گلابی، و سبب می‌فروشد. هر قاج طالبی پنج سنت است. یک زن چاق از خیابان پایین می‌رود. یک توده زیاله که گربه‌ای در آن مشغول پخش و پلاکردن است، دیده می‌شود. در عقب تصویر یک سینما به نام «لوئی» که در آن فیلم جین آتری به نمایش در آمده، دیده می‌شود؛ سینما هنوز پر نشده است. یک مغازه وجود دارد با لباسهای ارزان، که لباسهای آن خیلی قشنگ نیستند.

دومین تکنیک: یک شهر بزرگ با تعداد زیادی تابلو. بسیاری از مغازه‌ها تابلوی لباسهای ارزان و حراجی دارند. یکی از آنها لباسهای بسیار غیر جذابی دارد. یک تابلو مربوط به خیابان شانزدهم و خیابان بارتلت است. یک سینما به نام سینما

لوئی که در آن فیلم جین آتری نمایش داده می‌شد، وجود دارد. حالا خالی است. یک توده زیاله که گربه‌ای در آن مشغول پخش و پلاکردن است، دیده می‌شد. یک زن چاق از خیابان پایین می‌رود. یک میوه‌فروش سیار در خیابان دیده می‌شد که بادام زمینی، طالبی و سیب می‌فروشد؛ و هر قاج هندوانه پنج سنت است.

سومین تکلیر: تصویر یک شهر با خیابانهای وسیع است. تابلوها و مغازه‌های بسیار وجود دارند. سیاری از مغازه‌ها، اجناس ارزان دارند؛ در یکی از آنها، لباسها، خیلی غیر جذابند. یک سینما لوئی که در آن فیلم جین آتری نمایش داده می‌شد و حالا بسته است وجود دارد. یک زن چاق و یک گربه که از توده زیاله غذا می‌خورد، دیده می‌شد. یک میوه‌فروش سیار در حال فروش گلابی، سیب و قاچهای طالبی که هر یک پنج سنت قیمت دارند می‌باشد.

چهارمین تکلیر: صحنه، از شهری با تعدادی خیابان در آن است. همین طور تعدادی فروشگاه با تابلوهای اجناس ارزان؛ در یک فروشگاه، لباسهای کاملاً غیر جذاب وجود دارند. یک سینما لوئی که جین آتری در آن بازی می‌کند و حالا بسته است. یک زن چاق هست و یک گربه که از سطل زیاله، غذا می‌خورد. یک میوه‌فروش سیار گلابی، سیب و قاچهای طالبی که هر یک پنج سنت قیمت دارند، می‌فروشد. *

پنجمین تکلیر: اینجا صحنه یک خیابان است. مغازه‌های بسیار و تابلوهای متنوع درباره حراجها وجود دارند. لباسهای غیر جذاب خاصی در یک مغازه دیده می‌شد. زن چاقی از خیابان پایین می‌رود. یک گربه از توده زیاله می‌خورد. یک میوه‌فروش دوره‌گرد در حال فروش سیب و طالبی، هر تکه پنج سنت، می‌باشد.

ششمین تکلیر: صحنه یک خیابان. خیابانهای بسیاری به هم می‌پیوندند. مغازه‌ها تابلوهایی در مورد فروشهای متنوع اجناس ارزان دارند. در یک مغازه، لباسهای غیر جذاب دیده می‌شوند. یک زن چاق از خیابان پایین می‌رود. یک گربه از بشکه زیاله غذا می‌خورد. یک میوه‌فروش دوره‌گرد به قیمت پنج سنت، سیب و میوه‌های متنوع دیگری می‌فروشد.

همانندسازی با علاقه شغلی، بار دیگر می‌توانیم از آزمودنیهای نظامی خود به عنوان مثال استفاده کنیم. این افراد، به علت خصوصیات خود، در گزارش مربوط به

شکل ۵ علاقه خاصی به وقت روز و خواندن تابلوها برای فواصل و سمت و سو نشان می دادند، کارآموزی شغلی، آنها را به این دو موضوع حساس نموده بود. در آزمایش انجام شده با آزمودنیهای بستری در یک بیمارستان نظامی، مشخص شد که ذر همه توصیفهای مربوط به صحنه‌های نظامی به سربازها صرفاً کلمه افراد، اطلاق می گردید. از سوی دیگر، همه گروههای غیرنظامی، اشخاص این صحنه‌ها را «سربازان» توصیف می کردند. این نکته ظریف، نیروهای همانندساز یک چهار چوب مرجع را که ناخودآگاه فرض شده است، نشان می دهد. برای بیماران، که از زندگی غیرنظامی جدا شده‌اند، همه سربازها «افراد» هستند زیرا همه مردان محیط بی واسطه پرامون، سربازانند. از نظر غیرنظامیان، افراد سرباز نیستند مگر این که چنین عنوانی به آنها اطلاق شده باشد.

همانندسازی با علاقه شخصی. اکثر شایعات به این دلیل رواج می یابند که مردم می خواهند چاقوی خود را تیز کنند یا آشیانه‌ای را بیارایند و یا روحی را آرامش بخشنند. به سخن کوتاه دلیل رواج شایعات، نوعی علاقه شخصی است.

ما این نکته را با رجوع به شکل ۸ تشریح می کنیم. در این مورد، یک گروه از افسران پلیس به عنوان آزمودنی به کار گرفته شدند. در پروتکل ۷ دست آمده در می یابیم که همه تکثیرها حول محور یک افسر پلیس (که تردیدی نیست که آزمودنیها با او همدردی بسیار داشته با با او «همسان‌سازی» دارند)، می چرخد. با توم او - که مظہر قدرتش است - شدیداً برجسته شده و مبدّل به موضوع اصلی بحث می گردد. قصه، در کل، به طرفداری و صیانت از پلیس تصویر شکل می گیرد.

پروتکل ۱

(تشریح همانندسازی با علاقه شخصی افسران پلیس)

توصیف اصل صحنه: این یک قطعه منتخب از یک فیلم سینمایی است که در یک مجله کشور، چاپ گردیده است. صحنه، مربوط به یک آشوب «رنگین پوست - سفید پوست» می باشد که در دیترویت اتفاق افتاده است. «جمعیتی در اطراف یک افسر پلیس که در دست راستش یک با توم ضد اغتشاش دارد، دیده می شوند». یک سیاه پوست روی زمین نشسته و پاهایش را با دست گرفته است. در سمت راست،

یک پسربیجه در حال فرار است. در سمت چپ «مردی رو بروی افسر قرار گرفته که ظاهری خصماین دارد اما به خاطر با توم ضلاع غتشاش می‌ترسد جلوتر برود». جمعیت تقریباً از صد نفر تشکیل شده است.

اولین تکیه: تصویر روی صحنه، قطعه منتخبی از یک فیلم سینمایی است که در زمان اغتشاش دیترویت برداشته شده است. «در تصویر، یک افسر پلیس با یک با توم در دست راستش بالای سر یک مرد که روی زمین است، ایستاده است». در سمت راست، یک پسر کوچک وجود دارد. در سمت چپ، «مردی وجود دارد که می‌خواهد دخالت کند اما از با توم پلیس می‌ترسد».

دومین تکیه: این یک قطعه منتخب از یک فیلم است که در زمان اغتشاش دیترویت گرفته شده. «یک افسر و جو دارد که در دست او یک با توم قرار دارد» و یک مردی روی زمین است. یک پسر کوچک وجود دارد و «یک مرد، که می‌خواهد دخالت کند اما می‌ترسد».

سومین تکیه: تصویر در زمان اغتشاش دیترویت گرفته شده بود. مردی در تصویر است، همچنین یک افسر پلیس. «آن مرد یک با توم (stick) در دست دارد و می‌خواهد دخالت کند» اما به دلیل این کار رانمی کند. یک بچه نیز وجود دارد.

چهارمین تکیه: این تصویری از اغتشاش دیترویت است که یک پلیس و یک غیرنظمی را نشان می‌دهد. «آن پلیس در دست، یک بز نر (billy) دارد و آن مرد می‌خواهد آن را از او بگیرد».

یک پروتکل با تکیه بر همان تصویر و با استفاده از آزمودنیهایی که در یک گروه قرار داشتند ولی پلیس نبودند (در این مورد خاص، گروهی معلم) انجام گرفت. پروتکل زیر، اختلاف کامل در تمرکز علائق و مسیر همدلی را در یک گروه شغلی متغارت، توضیح داده است.

۱. به تحریفی که انجام گرفته است، دقت کنید. این اشتباه به دلیل همانندسازی با انتظارات در تکیه بعدی اصلاح می‌شود.

پروتکل J

(شرح مسیر همدروی دریک گروه شغلی دیگر)

تصویف اصل صحنه: اولین چیز این است که علامتی از جنگ نژادی وجود دارد. ظاهرآ گروهی از مردمی که بیشتر حالت تهاجمی دارند دیده می‌شوند. در مرکز آن مردی است شبیه یک سیاه. بالای سر او شخصی با چماقی در دست وجود دارد. آن را در دست چپ نگه داشته است. بعد از این، در آنجا شخصی بسیار تهاجمی دیده می‌شود که مشتعل گره کرده و دهانی کاملاً باز دارد و هیبتی تهدیدگر به خود گرفته است. در متنهای اینه سمت چپ تصویر، یک سیاه هست که سعی دارد فرار کند. بخورد گروه بینهایت تهدیدآمیز است. قربانی بیچاره در وسط جمعیت، ظاهرآ کفشه ندارد.

اولین تکیه: به نظر می‌رسد این تصویر مین یک مسئله نژادی می‌باشد؛ یک جنگ نژادی. مرکز به وسیله یک سیاه که در وضعیتی تأسیف‌بار می‌باشد، اشغال شده است. او کاملاً متروک است؛ کفشه ندارد؛ در مرکز جمعیتی بسیار مهاجم قرار دارد که یا چماق دارند و یا روزنامه‌های لوله شده. در عقب، یک پاسبان ایستاده که از سوی این گروه حمایت می‌شود. در طرفی دیگر یک سیاه در تلاش برای فرار است.

دومین تکیه: این حادثه به امور نژادی مربوط است. ظاهرآ در وسط جمعیت یک سیاه قرار دارد بالباسی پست تراز دیگران و بدون کفش در محاصره مردمی تهدیدگر. در پهلوی او یک افسر پلیس قرار دارد که مورد حمایت گروه است. روش نیست آن سیاه پوست دستگیر شده است یا نه. آن طرف‌تر در آن سو، یک سیاه در تلاش برای فرار است. بلوای بزرگی است.

سومین تکیه: من و شما داریم قدم می‌زنیم و به یک گروه از مردم می‌رسیم. یک خبری شده است. در وسط جمعیت، یک سیاه پوست در گیر بلوای شده است. معلوم نیست کفشهایش کجاست. پهلوی او یک پاسبان ایستاده که نگران به نظر می‌رسد. نمی‌دانیم آیا سیاه دستگیر شده است یا خیر. در کنار صحنه، سیاه دیگری که در ماجرا دخیل است، در تلاش فرار است.

چهارمین تکیه: در اینجا مردم دور هم جمع شده‌اند. گروهی از مردم به حادثه‌ای علاقه‌مند هستند. کانون علاقه، یک سیاه پوست جوان است که لباسهایش در هم ریخته، کفشهایش در آمده و دیگر قرائتی که حاکی از بد رفتاری با اوست، دیده

می شود. در نزدیک او یک افسر پلیس وجود دارد که سعی در اداره اوضاع دارد. روشن نیست که آیا آن افسر پلیس، مرد سیاه را دستگیر نموده یا سعی دارد از او مراقبت به عمل آورد. در دایرة داخلی، سیاه دیگری وجود دارد که ظاهرآ سعی دارد از جمعیت فرار کند.

همانندسازی با تبعیض و تعصب: به سختی می توان در شرایط آزمایشی به وضعی مناسب برای تجلی تحریفات ناشی از تنفر دست یافت؛ با این وجود ما از فرضی ویژه در نشان دادن خصوصیت پیچیده نژادی بهره مند بودیم. شکل ۷ از مناسبی خاص برای توصیف این خصوصیت برخوردار بود.

در تکثیرهای انجام شده در بیش از نیمی از آزمایشهای مربوط به این تصویر، به مرحله‌ای می رسیدیم که در آنها گفته می شد سیاهپوست (نه سفیدپوست) تیغ ریش تراشی در دست دارد. در گزارشهای متعددی، مرد سیاهپوست، آن تیغ را وحشیانه می چرخاند، یا با آن، مرد سفیدپوست را تهدید می کرد. بعضی وقتها انتقال آن تیغ از مرد سفیدپوست به مرد سیاهپوست، در همان اوایل تکثیرات انجام می گرفت و برخی مواقع این انتقال تیغ در تکثیرهای نهایی صورت می گرفت.

نمی توان به طور قاطع چنین تحریف شومی را منعکس کننده تنفر از سیاهان و ترس از آنها دانست. در بعضی موارد، ممکن است عوامل همانندساز موجب این گونه احساسات شدید شوند. گرچه این نوع تحریفات ممکن است توسط آزمودنیهایی که عملاً هیچ گونه تعصب ضد سیاه هم ندارند رخ دهد. پذیرش بدون تفکر قبلي نسبت به فرهنگ قالبی سیاهپستان دال بر عصبیت آنها و همچنین عادتشان در استفاده از تیغهای ریش تراشی به صورت سلاح آنقدر وجود دارد که گزارشهایی که در این نوع آزمایشها ارائه می شوند ممکن است معنایی جز همانندسازی با الفاظ کلیشه‌ای و انتظارات متعارف نداشته باشند. لذا تحریف در این مورد الزاماً به معنای همانندسازی با خصوصیت نمی باشد. بسیاری از این به اصطلاح تعصبات، چیزی جز تطابق صرف با روش جاری زندگی مردم نیست.

در برخی از گزارشهای ارائه شده توسط آزمودنیهای سیاهپوست در مورد همان تصویر، تحریفی که از انگیزه‌ای عمیق برخوردار بود آشکار شد. این خواسته آنها بود (زیرا این کار برایشان به عنوان عضوی از آن نژاد نفع داشت) که از اغراق نژادی تأکید زدایی نمایند.

پروتکل K

(تشريح همانتدسازی با منافع شخصی نژادی)

توصیف اصل صحته: صحنه کوبه پیک قطار سریع السیر است که به طرف کورتلند پارک می‌رود و در حال گذر از ایستگاه دایک من استریت می‌باشد. مردی نشسته است و روزنامه می‌خواند. در پهلوی او یک زن قرار دارد. همچنین سه نفر دیگر نیز آن جا نشسته‌اند: یک زن با یک بچه، یک مرد ریش‌دار، و یک مرد کچل. در پیش‌زمینه تصویر، دو مرد ایستاده‌اند: یک سیاهپوست با لباسی بی‌قواره و مرد دیگری که لباس کار به تن دارد. آنها اختلاف نظر دارند؛ شاید در مورد جای خالی که در پهلوی آنها قرار دارد. آن پسر که لباسی یک‌تکه پوشیده است، اسلحه‌ای در دست دارد که ظاهراً شبیه یک تیغ ریش‌تراشی است. سه نفر از افرادی که نشسته‌اند، به آن مرد جوان نگاه می‌کنند. در این فکرند که نتیجه چه خواهد شد. سیاهپوست که لباس بی‌قواره به تن دارد، عصبانی نیست. مردی که لباس کار به تن دارد، کاملاً تحریک شده است. با دستش به تابلویی در بالای سر اشاره دارد. به نظر می‌رسد که در حال حاضر همه حرفها را او می‌زند. تابلوهای متعددی در بالای سر قرار دارند. یکی از آنها تبلیغ می‌کند «لاکیز بکشید». دومین تابلو تبلیغی است برای صابون گسلینگ که عکس یک اردک دارد. تابلو بعدی تبلیغی است برای یک اردو: «تعطیلات خود را در اردوی آیدل وايلد بگذرانید». آخرین تابلو یک تبلیغ سیاسی است: «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید».

اولین تکیه: یک قطار سریع السیر با علامت کورتلند پارک از دایک من استریت می‌گذرد. یک مرد کچل در حال خواندن روزنامه است. زنی با یک بچه پهلوی او نشسته و سه نفر دیگر. یک جای خالی وجود دارد. دو مرد جوان، یک سیاهپوست با لباسی بی‌قواره و مرد جوان دیگری با لباس کار و با یک تیغ ریش‌تراشی، مشغول نگاه کردن به تابلوها هستند. یک تابلو وجود دارد؛ «لاکیز بکشید»؛ یکی دیگر تبلیغ برای نوعی صابون و دیگری در مورد اردوی آیدل وايلد است. تابلوی انتخاباتی برای اداره‌ای وجود دارد.

دومین تکیه: تصویر از داخل یک قطار سریع السیر است. در آن جا یک مرد، زن، و بچه و مردمی دیگر هستند. یک نفر با لباس بی‌قواره وجود دارد. احتمالاً یک سیاهپوست است، یک تصویر در کوبه وجود دارد که در مورد سیگار و صابون تبلیغ

می‌کند و یک چیزی هم در باره یک تیغ ریش تراشی؛ نمی‌دانم چه چیزی. یک حادثه‌ای هم اتفاق افتاده است.

سومین تکییر: تصویر در یک قطار اتفاق می‌افتد. در آن جا یک مرد، زن و یک بچه وجود دارند. یک مرد به نظر می‌رسد که لباس بی‌قواره‌ای پوشیده است. آنها مطمئن نیستند که آیا او مردی رنگین‌پوست است یا نه. در آن جا یک نفر سیگار و صابون می‌فروشد. یک حادثه‌ای هم وجود داشته. چیزی هم در مورد یک تیغ ریش تراشی در آن مطرح بوده است.

چهارمین تکییر: صحنه در یک قطار اتفاق می‌افتد. در آن جا یک مرد، زن و یک بچه و یک مرد با لباس بی‌قواره وجود دارد. آنها مطمئن نیستند که آیا آن مرد رنگین‌پوست است یا نه. حادثه‌ای اتفاق افتاده که در آن، یک تیغ ریش تراشی مطرح بوده است.

پنجمین تکییر: صحنه در یک قطار اتفاق می‌افتد. در آن جا یک مرد، زن و یک بچه و یک مرد با لباس بی‌قواره وجود دارد؛ من مطمئن نیستم که او همان مرد است یا نه. حادثه‌ای اتفاق افتاده است؛ جزئیاتی مطرح نشده.

از این پروتکل‌ها در می‌یابیم که به رغم تعلیم گزارشگران سیاه‌پوست درباره رعایت دقت کامل در گزارش مطالب شنیده شده، آنها مایل بودند: ۱. این حقیقت را که شخص مطرح شده در تصویر، رنگین‌پوست بود، مطرح ننمایند یا با غیرجلدی ترین نحوه ممکن با آن برخورد کنند. ۲. از خصوصیات نامطلوب هم تزاد خود تأکید زدایی کنند؛ مثلاً از ذکر واژه‌هایی همچون «لباس زننده» اجتناب ورزند. هیچ سیاه گزارشگری بالبداهه تیغ را از دست مرد سفید‌پوست خارج نکرد تا آن را به دست مرد سیاه‌پوست دهد.

یک آزمودنی سیاه‌پوست، در حال انتقال توصیف شکل ۵ به دیگری، از ذکر سیاه‌پوست بودن شخصیت محوری تصویر که در حال پرتاب نارنجک دستی بود، طفره رفت (پروتکل ۱). شاید حس می‌کرد اشاره به منشأ نژادی (با این که انکار فضیلت یا توهین [به سفید‌پوستان] نبود) ممکن است موجب تعصب شده و قصه‌پردازی در مورد سیاهان را ترغیب و تشویق کند.

پروتکل I

(شرح پیشتر هماندسازی با مالagu شخصی نژادی)

توصیف اصل صحنه: این صحنه یک نبرد است. چهار شخصیت اصلی، سربازانی هستند که حمله به گروه پناه‌گرفته در یک کلیسا را رهبری می‌کنند. یک سرباز رنگین پوست وجود دارد که می‌رود تا نارنجکی را پرت کند. در پیش‌زمینه، دو مرد زانو زده‌اند، یکی در حال شلیک است، یکی در حال نگاه کردن با دوربین. چهارمین شخصیت اصلی، مردی است که از ناحیه بازو مجروح شده و روی زمین دراز کشیده است. این جا نقطه‌ای است که ۲۱/۵ کیلومتر از پاریس و ۵۰ کیلومتر از شریبورژ فاصله دارد. در عقب تصویر، یک آمبولانس و تعدادی پرستار که به طرف صحنه نبرد می‌روند وجود دارند. خود کلیسا، که گروه دشمن در داخل آن پناه‌گرفته است، یک کلیسای قدیمی است؛ یک منار مخروطی دارد با ساعتی که ده دقیقه به سه را نشان می‌دهد (بحث از سوی حضار که اشاره می‌شود وقت ده دقیقه به دو است). سربازان مهاجم - که هریشان نامعلوم است - در پشت یک دیوار سنگی سنگر گرفته‌اند. در یک گوش تابلویی است که روی آن نوشته شده «Pain et Vin». در آسمان، دو هواپیما که با هم در جنگ‌اند دیده می‌شوند. در عقب تصویر، بعدها در حال انفجار هستند.

اولین تکیه: تصویر، نشانگر یک صحنه نبرد است. دشمن در یک کلیسا پناه‌گرفته که یک برج دارد با ساعتی در آن. عقربه‌های ساعت ده دقیقه به دو را نشان می‌دهند. بمبهایی در عقب تصویر منفجر می‌شوند و دو هواپیما در بالای سر دیده می‌شوند. نیروی مهاجم یک نفر را زخمی کرده است. این نیرو از پشت یک دیوار سنگی می‌جنگد. تابلویی وجود دارد که نشان می‌دهد ۲۱/۵ مایل از شریبورژ و ۵۰ مایل از پاریس فاصله است.

دومین تکیه: گویا تصویر، صحنه یک نبرد را نشان می‌دهد. در عقب تصویر، هواپیماهایی وجود دارند و همچنین بمبهایی که در حال انفجار هستند. یک تابلوی راهنمایی نیز وجود دارد که می‌گوید ۵۰ مایل تا شریبورژ فاصله است.

سومین تکیه: تصویر یک صحنه نبرد است. در عقب آن، یک کلیسا وجود دارد با یک ساعت که ده دقیقه به دو را نشان می‌دهد. یک هواپیما و یک بمب در حال انفجار دیده می‌شود. یک تابلوی جاده‌ای می‌گویند ۱۵۰ مایل، تا پاریس و ۲۱ مایل تا

شروع فاصله است.

تکثیرهای بیشتر، خصیصه‌های معمول این پرتوکل را نشان می‌دهند:

در گزارش‌های ارائه شده در خصوص صحنه اغتشاشات دیترویت (شکل ۸) پاسخگوی سیاهپوست وضع مبهم صحنه را به نفع سیاهپوست وسط صحنه تفسیر می‌کرد. این جمله که آن سیاهپوست در یک «بلوا» قرار داشت، تأییدی است بر این که با او «بدرفتاری» شده است.

بنا بر این، حتی تحت شرایط آزمایشگاهی، ما با نیازهای عاطفی عمیقی که موجب همانندسازی می‌شوند روبرو هستیم. گرایش شایعه به این سمت است که در منافع شغلی، عضویت نژادی یا طبقاتی یا تبعیبات شخصی گزارشگر گنجیده و از آنها حمایت کند. هرچند که تحریفات عاطفی مشاهده شده در آزمایشها مابسیار کمتر از میزان واقعی این تحریفات در شایعات زندگی روزمره است اما عملکردهای آنها یکی است. با وجود محدودیتهای آزمایشگاهی، احتمالاً ما در جلب توجه به همه اشکال اصلی تحریفات همانندسازی، که در مورد شایعه رخ می‌دهند، موفق بوده‌ایم.

فصل هفتم

نتایج آزمایشها: استنتاج

اغلب شایعات به صورت گزارش یک حادثه واقعی شروع می‌شوند؛ به این معنی که شخصی از حادثه خاصی برداشتی داشته است که به نظر او آن قدر مهم و جذاب بوده است که بتوان آن را به دیگران منتقل کرد. معمولاً موضوع اصلی گزارش تا انتها در آن باقی می‌ماند: یک داستان ضد نژاد سامی تا به آخر ضد سامی باقی می‌ماند و یک داستان داشت آفرین تا پایان داشت آفرین خواهد ماند. مقاومت موضوع محوری داستان در قبال تغییر، در آزمایشها «هارت گن بوش» (۱۹۳۳) مورد تأیید قرار گرفت. در آزمایشها وی، نوع جملات و نیز داستانهای کوتاه توسط آزمودنیهای سینم مختلف و همچنین سطوح تحصیلی متفاوت، با موفقیت تکثیر شدند. نوع موضوع یا هویت آزمودنی، تفاوتی را به وجود نمی‌آورد. در همه موارد، موضوع محوری، تغییر ناپذیرترین موضوع نسبت به سایر موضوعات بود. به همین صورت، آزمایشی که در گزارشها پایانی ما انجام گرفت، نشان داد که در اکثر موارد، موضوع، گرچه کاملاً تضعیف و شدیداً تحریف شده بود، با این حال، شباهتها بی به حادثه اصلی داشت.

تغییر موضوع

استثناهای کمی وجود دارند. البته گهگاه ممکن است جزئیات محیطی به قیمت صدمه زدن به موضوع محوری، بر جستگی یافته و در نتیجه، موضوع جدیدی به وجود آید. بر این اساس، در پروتکل G، در ابتدا، گزارشها، حول محور دزدی میوه توسط پسریچه از گاری دستی دور می‌زد. اما سپس این موضوع محوری به بازی و افتادن تغییر یافت: گفته می‌شد، پسریچه‌ها دارند توب بازی می‌کنند؛ تابلویی وجود

دارد که می‌گوید توپ بازی نکنید، یک گلدان در حال افتادن از پنجه است، و آن سیگار برگی که آن مرد در پنجه دیگر می‌کشد، نیز در حال افتادن است. در پروتکلی که در زیر می‌آید و مبتنی بر شکل ۷ است، از بین همه پوسترهای تبلیغاتی، پوستر مربوط به انتخاب مک گینیز با شدت هرچه تمام‌تر برجسته شده است. در گزارش پایانی آمده است که در کوبه، غوغایی به پا شده، مردم فریاد می‌زنند «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید!». می‌بینیم که موضوع محوری (مشاجره بین مددکار جنگی و سیاهپوست) به طور کلی ناپدید شده است. حتی در این مورد هم نمی‌توان گزارش پایانی را کاملاً «یک مشت دروغ» دانست. هنوز هسته‌ای از واقعیت موجود در صحنه اصلی حفظ شده است: یک مترو، یک خاخام، یک خانم و اشاره‌ای به مک گینیز که به نحو مبهمنی واقعیاتی را بیان می‌کند.

پروتکل M

(تشریح تغییر موضوع)

توصیف اصل صحنه: صحنه، تصویری از یک مترو در نیویورک است که مقصد قطار، پارک یا خیابان وان کورتلند می‌باشد. پیور مردی با کلاه در حال خواندن روزنامه بوستون گلوب است. یک خانم هم کلاه به سر گذاشته است. یک خاخام، در حال خواندن کتاب کوچکی است. پهلوی او یک مرد طاس نشسته است. خانمی که لباس دوخته شده از پارچه طرح پوست پلنگی به تن دارد، کودکی را در بغل خود نگه داشته است. دو نفر ایستاده‌اند؛ یک سیاهپوست و یک سفیدپوست. سیاهپوست، کت و شلوار بدقواره‌ای پوشیده است. مرد سفیدپوست، یک کارگر است و یک تیغ ریش تراشی دارد. به نظر می‌رسد، آن دو در حال بحث و جدل‌اند اما دیگران اعتمایی به این بحث نمی‌کنند. چند تابلوی تبلیغاتی نیز وجود دارد: «به اردواگاه آیدل وایلد بی‌ایدی»، «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید، صادق، قابل اطمینان، بی‌خطر، مردی برای مردم»، همچنین یک تابلو برای صابون گوسلینگ وجود دارد.

۱. برجستگی فوق العاده‌ای که به آن پوستر انتخاباتی داده شده، میان همانندسازی با علایق بومی نیز هست. آزمودنیهایی که در این آزمایش شرکت داشتند، داشجوریان کالج بودند و اسم یکی از اساتید آنان آفای مک گینیز بود. این تشابه اسمی، موجب جلب توجه شده و به این برجستگی خاص منتهی گردید.

قطار از نوع سریع السیر است.

اولین تکیه: صحنه، در یک قطار متروی نیویورک است که به سوی وان کورتلند پارک می‌رود. سریع السیر است. هفت نفر وجود دارند، پنج نفر نشسته و دو نفر ایستاده‌اند. خانمی با لباس طرح پوست پلنگی، یک خاخام در حال خواندن کتاب، یک مرد در حال خواندن روزنامه بوستون گلوب، یک مرد که از بالای شانه یک خانم نگاه می‌کند. دو نفر ایستاده‌اند؛ یک سفیدپوست و یک سیاهپوست. سفیدپوست، یک تیغ ریش تراشی دارد. آنها در حال بحث هستند اما کسی توجهی نمی‌کند. دو یاسه تابلو وجود دارد. یکی از آنها «مک گینیز را برای انجمن شهر یا به عنوان شهردار انتخاب کنید» است. یکی دیگر در مورد نوعی صابون است.

دومین تکیه: قطاری به سوی وان کورتلند پارک می‌رود. پنج نفر در آن نشسته، دو نفر ایستاده‌اند. یک خانم با لباس طرح پوست پلنگی، یک خاخام، یک خانم یا آقا در حال خواندن روزنامه بوستون گلوب است. کسی دارد از بالای شانه او نگاه می‌کند. دو نفر ایستاده‌اند؛ یکی مردی سفیدپوست، دیگری یک سیاهپوست است. مرد سفید یک تیغ ریش تراشی در دست دارد. دو تبلیغ نیز وجود دارد؛ یکی از آنها می‌گوید: «مک گینیز را برای انجمن شهر یا اداره دیگری انتخاب کنید». تابلوی دیگری نیز وجود دارد.

سومین تکیه: یک قطار مترو به طرف وان یک چیزی می‌رود. در آن، مردی ایستاده و همچنین مردی نشسته و روزنامه بوستون گلوب می‌خواند و یک خاخام، خانمی با لباس طرح پوست پلنگی. تابلوهایی در قطار وجود دارد، یکی از آنها می‌گوید: «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید».

چهارمین تکیه: این یک قطار مترو است که به وان یک چیزی می‌رود. جمعیتی در قطار است در قطار است و همین طور یک خاخام. غوغایی در جریان است و مردم فریاد می‌زنند: «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید» یا چیز دیگری. یک خانم نشسته و مشغول کاری است که به یاد نمی‌آورم چیست.

پنجمین تکیه: یک قطار مترو به وان یک چیزی می‌رود. جمعیتی در قطار است و یک خاخام. نوعی غوغای در کار است و مردم فریاد می‌زنند «مک گینیز را برای انجمن شهر انتخاب کنید» همچنین خانمی در داخل قطار نشسته، مشغول کاری است. نمونه دیگری که از مورد فوق نیز شدیدتر است، می‌بینی بر شکل (۷) بوده و در آن

پروتکل، دو تغییر موضوعی رخ می‌دهد. در توصیف اولیه، صحنه حول محور عدم توافق بین سیاهپوست و مددکار جنگی سفیدپوست می‌چرخد. در اولین تکثیر، کانون توجه به سوی تابلوهای تبلیغاتی داخل کوبه تغییر جهت می‌دهد. دیگر موقعیت آن دو دشمن در حال جنگ گزارش نشده بلکه آنها در حال نگاه کردن به تابلوها گزارش شده‌اند. در دومین تکثیر، حادثه‌ای جعلی و موهوم مطرح می‌شود که تا آخرین تکثیر همچنان تکرار می‌گردد. حتی در این خیال‌بافی نیز سمت و جهت موضوع جعلی، صحیح است؛ چراکه محل وقوع این حادثه یک مترو ذکر شده است.

اگر چه چنین چیزهایی در اکثر مواقع اتفاق نمی‌افتد، همین تغییرات موضوعی از جالب‌ترین نتایج آزمایش‌های ما محسوب می‌شوند. به نظر می‌رسد که وقوع چنین تغییراتی ناشی از برگسته نمودن جزئیات ناچیز باشد. یروز موضوعی جدید، برای شروع تأثیرگذاری بر سایر موضوعات و همانند ساختن تمامی جزئیات باقی مانده، تا سرحد امکان، کافی است تا شروع به تأثیرگذاری نموده و تا سرحد ممکن تمامی جزئیات باقیمانده در داستان را با خود همانند سازد.

اختراعات و تفصیلات

در کمتر موردی می‌توان از اختراع و ابداع کامل سراغ گرفت؛ یعنی به موردی برخورد کرد که موضوع را به نحوی مطرح کند که ما نتوانیم آن را تحریف موضوعی که ذر تکثیر قبل وجود داشت بخوانیم. به سخن دیگر، اختراعات تقریباً همیشه تمثیلهایی از همانندسازی هستند. گوینده می‌تواند جزئیاتی تخلی را که با موضوع محوری داستان ساخته باشد، مطرح کند. برای مثال، به یاد بیاوریم که در شکل ۵ چگونه یک کشیش با صحنه جنگ تطبیق یافته است. در همین پروتکل قبل، مشاهده شد که یکی از گویندگان، جمعیتی را به داخل صحنه آورد که از نامزدی مک گینیز حمایت می‌کردند. در بین گزارش‌هایی که درخصوص شکل ۸ داشتیم، یک آزمودنی (پروتکل ۱) چماقها و روزنامه‌های لوله شده را برای جمعیت می‌آورد. نه تنها انتظار حمل چماق توسط جمعیت «معقول» به نظر می‌رسد بلکه این اختراع، ناشی از همانندسازی باباتوم در دست پاسبان است. وجود باتوم به درستی گزارش شده است. پس اگر این اسلحه می‌تواند حضور داشته باشد، اسلحه‌های دیگر نیز

می‌توانند موجودیت یابند.

در آزمایشهای خودمان نسبتاً به کمتر موردی که مرسوم به تفصیلات است برخورد می‌کنیم. در واقع، داستانها کوتاه و کوتاه‌تر می‌شوند نه طویل و طویل‌تر. بارتلت نیز در آزمایشهای «حافظة فردی» این به همین گرایش فشرده‌نمایی می‌رسد. اما به نظر وی می‌توان در تکثیرات متواالی در انتظار توسعه و تشریح جزئیات بود. ما به چنین چیزی اعتقاد نداریم. تکثیرهای بی‌دریبی ما سطحی و برجسته‌کردن‌های قابل توجه را، حتی بیشتر از آنچه که بارتلت در آزمایشهاش با تک‌تک آزمودنیها مشاهده نموده بود، آشکار ساخت. همان‌گونه که قبلًا توضیح داده‌ایم، دلیل برخی از این تأثیرات را می‌توان به حضور حاضران و بعضی دیگر را به دستورهای آزمایشگاهی همچون «دقیق ترین وجه ممکن» منتبه کرد. با این حال، بررسی شایعات جمع‌آوری‌شده از زندگی روزمره نیز (که قبلًا دیده‌اید) ثابت نموده است که شایعات در حین طی مسیر، بی‌نهایت فشرده شده و حتی به کلمات فشار تبدیل می‌شوند. البته درجه و سطح فشردگی، تا حدی بستگی به ماهیت شایعه دارد. مثلاً احتمال نمی‌رود که یک داستان ترس‌آور، حالتی شمارگونه به خود گیرد؛ زیرا بر Sherman جزئیات وحشتناک، خود برای داستان امتیاز به حساب می‌آید. از سوی دیگر، شایعات خصم‌مانه همچون «یهودیان از سربازی فرار می‌کنند» احتمالاً از موضوعی بزرگ‌تر ساخته شده بود. در ابتدا، موضوع «سام ایکس»، که در آن مدارکی جانبی درباره فرار از سربازی یا آماری دروغین در خصوص فرار یهودیان از سربازی، شایع شده و سپس به این جمله کوتاه متهی گردیده بود.

گهگاه در طول انتقال شایعه، قلب حقیقت عجیب و غریبی رخ می‌دهد. به ندرت شخصی محظوظ یا مشکوک که در زنجیره شایعه قرار گرفته، مطالب یا تفسیرهایی را به شایعه اضافه می‌کند که موجب کند شدن سرعت تحریفات شایعه می‌گردد. مثلاً گزارش آن آزمودنی که در چهارمین تکثیر پروتکل لقرار داشت، موجب تأثیری کلی گردید. آنچه که آزمودنی چهارم می‌گوید، در واقع تفسیری درست‌تر از آن چیزی است که در تکثیر پیش از آن مطرح شده بود. این آزمودنی با اشاره به وضع مبهومی که در صحنه وجود داشت، گفت: «روشن نیست که آیا آن افسر پلیس، مرد سیاه پوست را دستگیر نموده یا سعی در حفاظت از او دارد». بنابراین، او در ضمن اعلان سردرگم بودن خود، تصادفاً به تنها تفسیری باز می‌گردد که خود صحنه عکس نشان می‌دهد.

آزمودنیهای دیگر نیز گهگاه این توجه را دارند که اشاره نمایند که اطلاعات مطروحه غیرقابل اعتمادند.

بدین ترتیب بعضًا جملاتی همچون «من نمی‌دانم...»، «برداشت من این است»، «به من گفته شده...» مورد استفاده قرار می‌گیرند. اما لازم است تأکید نماییم که حتی تحت شرایط احتیاط‌برانگیز آزمایشگاهی، این گونه برخوردها استثنای هستند. در زندگی واقعی، این نوع برخورد با شایعات کمتر اتفاق می‌افتد.

تلاش برای یافتن معنا

به منظور دستیابی به توضیحی در مورد دوره و مسیر اختراعات، ما باید بار دیگر به مفهوم «تلاش برای یافتن معنا» باز گردیم. در شایعات معمولی می‌بینیم که عامل پخش گرایش خاصی به سوی اطلاق مسیبات به وقایع، انگیزه‌ها به اشخاص و علت وجودی به رخدادی خاص دارد. اما در آزمایشها مان، دستورهایی داده می‌شد که اکیداً بر رد چنین توضیحات دلیل تراشانه‌ای، اصرار داشت. به همین دلیل در پروندهای بسیاری، مطالب به صورت اقلام جداگانه‌ای ذکر می‌شوند؛ گویی تعدادی کودک صرفاً در حال شمارش یک ردیف موضوعاتی ناپیوسته هستند. زیرا شمارش، روشی محتاطانه است. اما با این حال، اکثر گزارش‌های ما آن کیفیت داستانی موضوع را در خود حفظ کرده‌اند. یک عامل انتشار شایعه استنتاجهای قابل قبولی از داستان می‌سازد و وقتی نتایج را منتقل می‌کند، شنونده بدون هیچ انتقادی می‌پذیرد. اگر چه معنای صحنه در شکل ۸ واقعاً مبهم است ولی آزمودنیها تفاسیر متفاوتی از انواع گوناگون ارائه می‌دهند: آن سیاهپوست، قربانی خشونت جمعی شده است؛ او در حال دستگیر شدن است؛ او تحت حفاظت آن افسر سفیدپوست قرار دارد.

سوء تفاهمهای گفتاری

منبعی کوچک‌تر اما با اهمیت برای ایجاد اختراقات و تحریفات، سوءتفاهمهای گفتاری است. فردی که حادثه اولیه راندیده و هیچگونه پیش‌آگهی نسبت به ماهیت آن ندارد، برای درک ماجرا مجبور است تا تنها به برداشتهای شناویش اتکا نماید. وسیله شناویش در بسیاری از مردم، معیوب است. اما حتی کسانی که از شناوی

خوبی برخوردارند، غالباً درباره کلماتی که از حمایت قبلی ذهنی برخوردار نیستند دچار سوء شنیدن و یا سوء تعبیر می‌شوند. برای مثال، فقط تکثیرهای گرفته شده از یک پرتوکل مربوط به شکل (۷) را مورد بررسی قرار دهید:

چهارمین تکثیر: تصویر، صحنه یک کوپه قطار مترو یا تراموا است. یک مرد سیاهپوست و یک کارگر – که تبغ ریش تراشی دارد – در این تصویر دیده می‌شوند. آنان در طول یک خیابان در حال حرکت هستند. تابلوهایی در خارج دیده می‌شوند: برای کسی رأی دهید و برای یک اردو در سمت راست، خانمی خوابیده؛ مردی با ریش و یک کشیش.

پنجمین تکثیر: تصویر، صحنه یک کوپه تراموا یا قطار مترو است. در آنجا یک نفر – یا کس دیگری است – یک سیاهپوست و یک کارگر که تبغ ریش تراشی دارد. در سمت راست کوپه، خانمی خوابیده است. مردی با ریش، تابلوهایی مبارزه‌های انتخاباتی جهت رأی دادن برای کسی، یک کشیش.

ششمین تکثیر: صحنه کوپه یک تراموا یا مترو. یک سیاهپوست و یک کارگر که تبغ ریش تراشی در دست دارد، دیده می‌شوند. کسانی که نشسته‌اند عبارتند از: خانمی که خوابیده، پیرمردی با ریش، یک کشیش. تابلوهایی وجود دارند: یک تابلوی اردو و یک تابلو برای رأی به کسی.

در چهارمین تکثیر: تابلوها، رنگ، اردو، مفاهیمی جداگانه هستند. در پنجمین تکثیر، باگفتن کلمه تابلوها، رنگ، اردو همه آن مفاهیم، در این جمله فشرده شده‌اند. سوء تفاهم گفتاری کلمه کمپ را به مکانی جدا در داستان انتقال می‌دهد.^۱ این حادثه غریب، نشان می‌دهد که ممکن نیست بتوان با استدلال از نسخه نهائی یک شایعه به گامهایی که در مراحل ما قبل نهائی شایعه برداشته شده است، دست یافت. افسانه‌ای را که می‌شنویم، ممکن است قبل احواری اقلامی بوده باشد که اکنون وجود ندارد و چیزی که اکنون می‌شنویم ممکن است از آنچه که بعداً مطرح می‌گردد، صحیح تر باشد.

گهگاه صدمه وارده از این هم جدی تر است. برای نمونه به پرتوکلی که در زیر

۱. باید توجه داشت که کلمه اردو به زبان انگلیسی «کمپ» (camp) و کلمه مبارزات انتخاباتی در این زبان کمپین (campaign) است. تشابه لفظی، موجب آن سوء تعبیر شده است. - م.

می آید و بر شکل (۶) مبتنی است، توجه کنید. آزمودنیها، دانش آموزان کلاس پنجم ابتدایی بودند. (شمارش جداگانه موضوعها و عدم وجود کیفیت داستان‌گونه در تکثیرها، نشانگر برخورد آزمودنیها این گروه سنی است). در اولین تکثیر، ما می خوانیم «یک دکتر در یکی از پنجره‌ها زندگی می‌کند». گزارشگران بعدی که البته اشتباه را درک نمی‌کنند آن را تا پایان سلسله گزارشها همچنان حفظ می‌نمایند. مشابه این وضع درباره ذکر کلمه «گیاه» (Plant) که در پنجمین تکثیر ذکر شده، قابل مشاهده می‌باشد. گزارشگر ششمی، این کلمه را، احتمالاً به دلیل سوء تفاهم لفظی، مبدل به کلمه هواپیما (Plane) می‌نماید.

بروتکل N

(شرح گرایش شعارشی در گزارش‌های کودکان و سوء تفاهم لفظی)

اولین تکثیر: یک گاری (Cart) وجود دارد و یک پسر بچه سعی دارد، چیزی از آن بردارد. یک پیاده‌رو. یک گربه. بشکه‌های زیاله. یک دکتر (doctor) در یکی از پنجره‌ها زندگی می‌کند. یک گلدان بیرون می‌افتد. چند گلدان. یک طناب لباس. دو پسر بچه. دومین تکثیر: گاری (cart). دو پسر بچه، یکی از پسر بچه‌ها سعی دارد چیزی از گاری (cart) بردارد. یک خانه. یک اردک (duck) در یکی از پنجره‌ها قرار دارد. یک گلدان از یکی از پنجره‌ها بیرون می‌افتد. طناب لباس. پیاده‌رو. چند گلدان دیگر. سومین تکثیر: اتومبیل (car)، پسر بچه سعی دارد چیزی از اتومبیل بردارد. یک اردک (duck). چند گلدان در پیاده‌رو.

چهارمین تکثیر: یک اردک (duck). یک اتومبیل (car). یک سگ. یک گیاه (plant). چهارمین تکثیر: یک اردک (duck) و یک اتومبیل (car). یک سگ. یک گیاه (plant). پنجمین تکثیر: یک اردک (duck) و یک اتومبیل (car) و یک سگ و یک هواپیما (plane).

خطاهای زمانی و مکانی

بسیاری از شایعات، حوادث را توصیف می‌کنند که گفته می‌شود در مقطع معینی از زمان و مکان به وقوع پیوسته‌اند اما آزمایش‌های ما نشان می‌دهند که توصیف‌های مربوط به زمان و مکان و همچنین اسمی، در بین اقلامی قرار دارند که بیش از هرچیز

دیگری در گزارشها، در معرض تحریف قرار دارند.

در توصیفهای مربوط به امور جغرافیایی صحنه، اشتباہات جدی، کمتر رخ می‌دهند. هویت کلی محیطی که حادثه در آن رخ می‌دهد («صحنه یک خیابان»، «یک صحنه نبرد در فرانسه»، «یک صحنه در مترو») معمولاً در تمامی سلسله تکثیرها، بدون تحریفی جدی، حفظ می‌شوند. این نوع جملات، زیربنایی ترین جهت یابی مکانی را برای شنووندهای پی در پی فراهم می‌نماید. بدون داشتن چنین نقاط اتفاقی شنوونده برای سازمان دادن به صحنه مبهمی که با آن درگیر شده است، با مشکلهای ویژه‌ای روبرو خواهد بود. این جمله‌ها عموماً در ابتدای توصیف مطرح می‌شوند؛ به همین خاطر، در برخی از شرایط، به شکل موفقیت‌آمیزی حفظ می‌شوند. آزمایشهای یادگیری نشان داده‌اند که مطالب متروکه در ابتداء و انتهای سلسله اطلاعات، برای حفظ شدن از امتیاز برخوردارند. در نتیجه عوامل فوق الذکر، نیاز آزمودنی به توفیق در جهت یابی در یک محیط مبهم و تأثیر تقدم محیط کلی صحنه، به ندرت حذف شده یا به صورتی جدی تحریف می‌گردد.

از طرف دیگر جزئیات خاص منطقه‌ای و محلی، معمولاً عمری کوتاه داشته و غالباً در زمان انتقال، در معرض مثله شدن شدید قرار می‌گیرند. برای مثال، شکل (۷) را در نظر بگیرید. نامهای ایستگاه و مقصد قطار سریع السیر که هردو به روشنی نوشته شده بودند، هرگز تا پایان سلسله تکثیرها دوام نیاورده‌اند؛ یا در همان ابتداء حذف می‌شدند یا آنچنان تحریف می‌شدند که دیگر قابل شناسایی دوباره نبودند. همین طور نامهای خیابانهایی که در شکل ۶ وجود دارد، ندرتاً به صورت صحیح تکثیر می‌شوند. اگر نامهای این محله‌ها از پیش برای آزمودنیها شناخته شده بود، صدمه وارده، کمتر می‌شد. نامهای دو شهر فرانسوی شکل ۵ (پاریس و شربروی) غالباً به یاد آورده شده و در معرض تحریف قرار نمی‌گرفتند. نامهای این شهرها برای بیشتر آزمودنیها آشنا بود و دلیل آن فقط به خاطر تجربه گذشته آنها نبود بلکه به این دلیل هم بود که این نامها در آن زمان در روزنامه‌ها مطرح بودند. اما فاصله‌هایی که روی تابلوهای کنار جاده نوشته شده بودند، به ندرت درست تکرار می‌شدند. دو عدد (۵۰ و ۲۱۴) غالباً معکوس شده و خود این ارقام، تحریف می‌شدند. گرایش دیگری هم برای گرد کردن اعداد وجود داشت؛ مثلاً عدد ۲۱۴ تبدیل به ۲۰ می‌شد. نامهای اشخاص، همچون نامهای مکانها، اقلامی بی‌نهایت بی‌ثبات هستند؛

به ویژه اگر برای آزمودنی ناآشنا باشدند. بیشتر این نامها در همان اوایل سلسله تکثیرات، حذف می‌شوند؛ اما قبل از تسطیح کامل، معمولاً به شدت تحریف می‌شوند.

نمونه جالبی از تغییرات نامهای اشخاص، در پروتکل G که مبتنی بر شکل ۶ است دیده می‌شود. در ابتدا، نام لباس‌فروشی به درستی به عنوان لوی و پسران مطرح می‌شود اما در طول گزارش‌های پی در پی، این نام ابتدا به دیگر تبدیل شده و بعدها به نامی که دو «ی» دارد، مبدل می‌گردد. این تحریف، بی‌تر دیده به وسیله نوعی سوء تفاهم شناوری تشخیص شده بود. نامها وقتی که به صورت عادی شنیده

تعداد تکثیرها	درصد تسطیح شده	درصد ذکر غلط	درصد ذکر صحیح	درصد ذکر غلط
۵	۷۷	۵	۱۸	۸۰
۴	۶۶	۱۳	۲۳	۶۷
۳	۵۳	۱۷	۳۰	۶۷
۲	۴۱	۱۶	۴۳	۶۷
۱	۳۱	۱۸	۵۱	۶۷
	۰	۰	۹۲	۶۷

جدول ۲. درصد نامهای ذکر شده در تکثیرهای پی در پی (جمع تمامی نامها که در توصیفهای اصلی مطرح شدند، در سطح ۱۰۰ درصد فرض گردیده است. آنچه که در جدول ذکر شده، در صدهایی مستند که بر آن مبنی محاسبه شده‌اند).

می‌شوند، از سنگینی لازم که معمولاً در نامهای دستوری وجود دارد، بهره‌مند نبوده و لذا به ویژه در مقابل تحریف، آسیب‌پذیر می‌باشدند.

جدول ۲ آنچه را که توسط جاچایی کلمات بر سر نامها می‌آید، نشان داده است. یادآوری می‌شود که حتی در توصیفهای اولیه از صحنه، ۸ درصد نامها غلط گفته شده‌اند. این واقعیت بار دیگر ثابت می‌کند که حتی برداشت یک شاهد عینی نیز همیشه قابل اعتماد نمی‌باشد زیرا این برداشت نیز در معرض همان نوع تحریفات و تغییرات همانند سازنای قرار می‌گیرد که حافظه در معرض آن قرار دارد. اما اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، برداشت شاهد عینی، به دلیل تأثیر قید‌آور موضوع محرك، در معرض تحریف کمتری قرار دارد. وقتی به پنجمین تکثیر می‌رسیم، تنها ۱۸

در صد نامها به درستی ذکر شده، ۵ در صد با اشتباه ذکر شده، اما بقیه کاملاً تسطیح شده‌اند.

جزئیات خاص زمانی، همانند نامهای اماکن و افراد، معمولاً تسطیح یا تحریف می‌شوند. به استثنای یک گروه نظامی، زمان نشان داده شده در ساعت برج کلیساي شکل (۵) هرگز در بیش از یک یا دو تکثیر به درستی ذکر نشد. مشابه همین وضع را در مورد زمان نشان داده شده تو سط ساعت دیواری ایستگاه در شکل ۷ داشتیم. در اینجا ساعت دقیق وقوع حادثه، برای موضوع داستان ضروری نبوده لذا به سادگی حذف شده و یا بدون این که بر انسجام داستان تأثیری جدی بگذارد تحریف می‌شود. تحریف زمانی با گرایش گزارشها – که تقریباً بدون استنای مایل به مطرح شدن در زمان حال می‌باشند – تشذیبد می‌گردد. تصویری که یک حادثه فرار تاریخی را نشان می‌دهد، از دید ناظر، بدون زمان تلقی می‌شود. وقتی آزمودنی درباره این تصویر صحبت می‌کند، آن را به زمان حال می‌آورد؛ داستان طوری بیان می‌شود که گویی هم اکنون در حال رخ دادن است.

گزارشهای کودکان

از جهاتی، گزارشهای کودکان به نحو قابل ملاحظه‌ای با گزارشهای بزرگسالان تفاوت دارد: تسطیح چشگیرتر است. کودکان کم سن و سال، نسبت به کودکان بزرگتر، بسیار کمتر از بزرگسالان، موضوعات مختلف را در گزارشهای پی در پی حفظ و بیان می‌کنند. اگر چه موارد برسی شده در هر پایه تحصیلی، تعداد کمی را به خود اختصاص داده است اما شمارش اقلامی که در گزارشهای پایانی دیده می‌شوند، میانگینهای زیر را به دست می‌دهند:

افزایش توانایی در حفظ اقلام بیشتر به همراه بالا رفتن سن، پدیده‌ای کاملاً شناخته شده است. برای مثال، در آزمونهای استاندارد هوش، از یک کودک سه ساله انتظار می‌رود که اعداد سه رقمی را پس از یک بار شنیدن تکرار نماید؛ و از یک کودک ده ساله، انتظار تکرار اعداد شش رقمی می‌رود. مک‌گیوخ (McGeoch ۱۹۲۸) در پژوهش‌های پیامون توانایی کودکان برای ساختن جملات صحیح درباره حادثه‌ای که آنها شاهدش بوده‌اند کشف نمود، که غنای گزارش به همراه بالا رفتن سن، مستمرآفزايش می‌باشد. تحت شرایط آزمایشی او، نوجوان چهارده ساله متوسطحال، در

گزارشش توانست ۲۸/۵ قلم موضوع را به درستی تکثیر نماید، و در مقایسه، نه ساله‌ها تنها ۱۸/۲ قلم موضوع را توانستند تکثیر نمایند. بنابراین روشن است که بخشی از عمل تسطیح، نتیجه بلوغ ناقص قدرت حافظه است.

گزارش، شمارشی است. گزارش زیر که برای شکل ۵ از کودکان کلاس پنجم دبستان گرفته شده است، به خوبی ماهیّت انقطاعی گزارش در این سطح را نشان می‌دهد.

اقسام	پایه
۳	کلاس چهارم
۳/۵	کلاس پنجم
۶	کلاس ششم
۵/۵	کلاس هفتم
۸/۵	دوره راهنمایی
۹	برگسالان

پروتکل ۰

(نشریه گرایش شمارشی بودن و تسطیح سرع در گزارش دهی کودکان) توصیف اصل صحنه: در آن جا یک مرد، یک کامیون صلیب سرخ، یک تفنگ، سه تابلو، یک کلیسا وجود دارند. در آن جا چند هوایپما، چند ضد هوایی، چند بمب و تعداد زیادی دیوار سنگی، خراب شده وجود دارند. در آن جا کوههایی در فاصله دور هستند. یک مرد روی زمین دراز کشیده است. مردی ایستاده و با دوربین نگاه می‌کند. یک تیر شکسته از حصاری کهنه و یک درخت در وضع بسیار بد و چند بوته. یک مرد رنگین پوست دیده می‌شود. نبردی در جریان است. هوایپماهای دشمن، بمب می‌اندازند و سعی دارند مردم ده را زخمی کنند. کامیون صلیب سرخ سعی دارد از زخمیها مراقبت کند.

اولین تکثیر: یک کامیون صلیب سرخ، یک درخت بدقواره. یک مرد رنگین پوست. یک مرد دراز کشیده. یک مرد با دوربین نگاه می‌کند. یک دیوار سنگی کهنه خراب شده. هوایپماها بالای سر، بمعها. یک تفنگ.

دومین تکثیر: کامیون صلیب سرخ. بمعها. یک هوایپما. دیوار سنگی.

سومین تکثیر: کامیون صلیب سرخ. بمعها. یک هوایپما و یک دیوار سنگی.

چهارمین تکیه: صلیب سرخ. چند بمب. یک هوایپما.
 پنجمین تکیه: بمها و یک هوایپما و صلیب سرخ.
 ششمین تکیه: بمها. یک هوایپما و یک صلیب سرخ.
 نحوه برخوردها از روشن اینجا - آن جا پیروی نموده و در آن هیچ گونه علامتی
 دال بر تلاش در جهت بیان یک داستان منسجم دیده نمی‌شود. همان‌گونه که
 پروتکل P نشان می‌دهد، وضع در پایه راهنمایی تحصیلی کمی بهتر است.

پروتکل P

(شرح گزارش‌های گروه سنی ۱۴-۱۳ ساله‌ها)

تصویف اصل صحنه: صحنه نبرد. در ساعت برج کلیسا، ده دقیقه به دو. در آن جا،
 مجسمه یک بردۀ سیاه پوست هست. یک مرد زخمی شد. یکی پهلوی او. با دوربین
 دراز کشیده. یکی از بالای دیوار شلیک می‌کند. تابلو، «پاریس ۲۱/۵ کیلومتر»؛
 «شربورژ ۵ کیلومتر». در عقب، یک آمبولانس با دو مرد بیمارستان. سقف کلیسا
 سوراخ شده. الوارها تکیه بر خوابه یک ساختمان دارند. مجسمه، یا نه - نامطمشن.
 دیوار سنگی در تزدیکی. دو هوایپما در دوردست بالای کلیسا - یکی کوچک و یکی
 بزرگ. انفجارها در پشت کلیسا.

اولین تکیه: در میدان، نبرد رخ می‌دهد. مجسمه بردۀ سیاه نزدیک. کلیسا نزدیک.
 دو هوایپما بالا - یکی کوچک و یکی بزرگ. شلیکها در تزدیکی. ساعت در برج،
 تقریباً ده. دیوار نزدیک کلیسا. یک مرد زخمی با مردی پهلوی او دراز کشیده، از
 دوربین خود استفاده می‌کند.

دومین تکیه: میدان نبرد. مجسمه بردۀ سیاه. یک سرباز زخمی با مردی در پهلوی
 او، از دوربین خود استفاده می‌کند. دیوار نزدیک کلیسا. دو هوایپما، یک کوچولو و
 یک گنده. صدای شلیک. ساعت، ده است.

سومین تکیه: میدان نبرد. مجسمه بردۀ سیاه. دو مرد زخمی شده، در میدان نبرد
 دراز کشیده‌اند. یکی از آنان از دوربین دیگری استفاده می‌کند. ساعت، ده است.
 هوایپماها از بالای سر می‌روند. یک دیوار و یک کلیسا در آن طرف.

چهارمین تکیه: میدان نبرد و مجسمه سیاه. دو مرد زخمی شده در میدان دراز
 کشیده‌اند؛ از دوربین یکدیگر استفاده می‌کنند. ساعت ده. هوایپماها بالای سر

می‌روند. آن جا یک کلیسا هست.

پنجین تکییر: میدان نبرد، مجسمه یک سیاه، دو مرد زخمی، دراز کشیده‌اند، از دوربین یکدیگر استفاده می‌کنند. ساعت ده است. یک محوطه کلیسا و هوایپماها هستند.

ششمین تکییر: یک نبرد در محوطه کلیسا وجود دارد. مجسمه یک سیاه، هوایپماها، بالای سر، دو مرد زخمی.

احتمالاً راهنمایی ارائه شده به کودکان برای گزارش کردن به «دقیق‌ترین وجه ممکن» نگرش شمارگرانه‌ای را نسبت به وظیفه، در ایشان ایجاد کرده باشد. به هر حال همه می‌دانند که کودکان برای توصیف تصاویر، بسادگی شروع به شمارش اقلام و جزئیات می‌کنند و تنها در سن ۱۲ سالگی است که معمولاً آنها را به صورت داستان به هم ربط می‌دهند. تحت شرایط آزمایشگاهی ما، که تأکید می‌شود گزارشها دقیق باشند، برخورد شمارشی حتی در گروههای سنی بالاتر (۱۳ و ۱۴ سالگی) نیز استمرار می‌یابد. این منحنی شمارشگری، ظاهراً نشان می‌دهد که برخلاف بزرگسالان، اجباری برای درک، دلیل تراشی، تفسیر و یکپارچه کردن یک تجربه - به آن اندازه که یک بزرگسال حس می‌کند - حس نمی‌کند.

از آن جایی که کودکان، بسیاری از حوادث زندگی را مبهم و در ورای تفکر خود می‌پندازند، بنا بر این لزومی نمی‌بینند که تمایم رخدادها را در دسته‌بندیهای معنی دار بگنجانند. به همین دلیل، به موارد کمی از همانندسازی در گزارشها آنان بر می‌خوریم. البته در گزارشها آنان، تستیح انجام می‌گیرد تا این گزارشها با گنجایش حافظة جوان آنان در گروههای مشتوع سنی همطراز شوند؛ و ضمناً برجستگی متقابلی هم در مورد اقلامی که در حافظه نگه داشته‌اند، انجام می‌پذیرد. اما نه همانندسازی عاطفی و نه همانندسازی وحدت‌بخش نقش مهمی در فرایند تعریف بازی نمی‌کنند.

تأکید زدایی از عامل نژادی: استفاده از موضوعهایی که برای آزمایشها انتخاب کرده بودیم، فرست خوبی برای سنجش واکنش کودکان نسبت به جنبه نژادی صحنه‌ها به دست داد. بی‌هیچ قید و شرط، تعایل کودکان را به تأکید زدایی از دسیسه نژادی گزارش می‌کنیم. در پروتکلهای متعددی دیده شد که خصیصه نژادی مردم اساساً حذف شدند. در این مورد، برخورد آنان مشابه رفتار آزمودنیهای سیاپ پوست بود که

ذکر آن قبل از رفت. در مجموعه پروتکلهای کودکان و بزرگسالان مشاهده شد که ۸۳ درصد تکثیرهای بزرگسالان در بر دارنده اشاره به هویت نژادی انسانهای موجود در صحنه بود و در مقابل، تنها ۴۳ درصد از تکثیرهای کودکان به این موضوع معطوف بود.

کودکان، حتی در صورت ذکر هویت نژادی، آن را مانند یکی از اقلام شمارشی مطرح می‌کردند. در هیچ موردی، هیچ گونه همانندسازی با نگرش تحقیرآمیز مشاهده نشد. برای مثال هیچ یک از پروتکلهای کودکان که بر مبنای شکل ۶ انجام گرفته بود، تیغ ریش‌تراشی از دست مرد سفید به مرد سیاه پوست منتقل نگردید؛ در حالی که در بیش از نیمی از تکثیرهای بزرگسالان این انتقال انجام گرفت.

پروتکل زیر که نمونه‌ای از نوع گزارش‌های کودکان است، نشانگر کیفیت تهیی از عواطف (منفی و زودگذر) آنان نسبت به موضوعات نژادی است.

پروتکل Q

(تشريع برخورد کودکان با موضوعات نژادی)

توصیف اصل صحنه: یک کوپه تراموا - که در آن عده زیادی از مردم نشسته‌اند - وجود دارد. یک پسریچه کوچک با کلاهی در پشت سرش که با یک سیاه پوست صحبت می‌کند. یک زن، نشسته است. در بیرون پنجره یک حصار نرده‌ای وجود دارد. آن مرد سیاه دارد به پسریچه مطلب جالبی می‌گوید. یک خانم با عینک و کلاهی مسخره پشت سر آنهاست و تابلوهایی بالای دیوار قرار دارند. تابلو می‌گوید که تراموا به کجا می‌رود. کوهها در بیرون. مرد خوابیده روی صندلی. پنج نفر نشسته، دو نفر ایستاده‌اند. پسریچه کوچک، ظاهری دارد که گویی قوی است.

اولین تکثیر: این منظره، گوشهای از یک کوپه تراموا است. یک پسریچه قوی با یک کلاه در پس سرش که با یک مرد سیاه صحبت می‌کند. یک خانم با یک کلاه مسخره. تابلوهایی در بالا هستند. همچنین تابلوهایی که می‌گویند تراموا به کجا می‌رود. کوهها در بیرون پنجره هستند. پنج نفر ایستاده‌اند.

دومین تکثیر: منظره داخل کوپه تراموا. پسریچه قوی با یک کلاه بر سر نشسته و با مرد سیاه صحبت می‌کند. یک خانم با یک کلاه مسخره وجود دارد. تابلوهایی که تراموا به کجا می‌رود. از پنجره، کوههایی هستند.

سومین تکییر: داخل تراموا. پسریچه قوی با کلاه بر سر. مردی در کنار او نشسته. خانمی با کلاه بامزه و مرد پشت سر او. کوهها در خارج.
 چهارمین تکییر: داخل کوپه تراموا. پسریچه قوی در یک صندلی نشسته. پهلوی او زنی با یک کلاه بامزه. بیرون پنجه کوهها. تابلوهایی که تراموا به کجا می‌رود.
 پنجمین تکییر: داخل کوپه تراموا. پسریچه قوی. پهلوی او یک مرد. پهلوی او یک زن با کلاه ملوانان. خارج، کوهها. تابلوهایی که تراموا به کجا می‌رود.
 ششمین تکییر: کوپه تراموا. پسریچه قوی داخل آن. مرد جلوی او. یک خانم. پلاک. روی آن می‌گردید به کجا می‌رود. کوهها خارج پنجه.

به نبود واژه‌های کلیشه‌ای (حاکی از عقاید قالبی) برای توصیف سیاهپوست توجه کنید. این مرد، تنها با واژه «مرد سیاه» توصیف شده و صحبتی از «کت و شلوار بی‌قواره» یا «لباس زننده»، که مرتباً در پروتکل مریبوط به بزرگسالان تکرار می‌شد، وجود ندارد. در حالی که بزرگسالان همیشه دو مرد (سفید و سیاه) را تحت عنوان «در حال نزاع» توصیف می‌نمودند، کودکان آنان را با واژه‌های سیاهپوست «موضوع جالبی» به پسریچه می‌گویند مطرح کرده‌اند. این نبود احساسات ضد نژادی، ویژگی تمامی گزارش‌های کودکان است.

بعخشی از دلیل نبود تأکید بر ویژگی نژادی را می‌توان با این واقعیت توضیح داد که آزمودنیهای ما در این آزمایشها دانش آموزان مدرسه‌ای بودند که سیاستش ایجاد جو دوستانه بین گروههای نژادی و مذهبی است. در این مدرسه، هم دانش آموز رنگین‌پوست وجود دارد و هم تعدادی از آموزگاران رنگین‌پوست عهده‌دار آموزش کودکان سفید و سیاه می‌باشند. بنا بر این، عدم واکنش نسبی کودکان نسبت به عامل نژادی، متعکس کننده زمینه اخلاقی مبتنی بر برخورد عادلانه آموخته شده در مدرسه نیز می‌باشد.

اما گذشته از سیاستهای آزادمنشانه این مدرسه خاص، واقعیت این است که کودکان، نسبت به تفاوت‌های نژادی حساسیتی ندارند و این گونه احساسات ضد نژادی، بعدها از طریق حوادث یا آموزش‌های فرهنگی متکبرانه الفاشدۀ توسط والدینشان رخ می‌نمایند. در این جان‌نمونه بارزی ارائه می‌کنیم:

جان هفت ساله از مادرش پرسید که آیا اجازه دارد که یک روز تامی را برای ناهار به خانه بیاورد یا نه. مادر او با آگاهی از این که سیاهپستان بسیاری در مدرسه

فرزندش تحصیل می‌کنند، پرسید: «تامی سفید است یا رنگین پوست؟» بچه جواب داد: «من نمی‌دانم. فراموش کردم نگاه کنم. اما دفعه بعد که او را ببینم، نگاه خواهم کرد.» اما در جامعه ما این گونه ناآگاهی معصومانه نژادی دوام چندانی نمی‌آورد.

فصل هشتم

الگوی اساسی تحریف

تاکنون جزئیات نحوه انتشار شایعات را با استفاده از روشهای آزمایشگاهی نشان داده‌ایم. ولی آیا ما با این کار، خود را از بحث اصلی که انواع شایعات گوناگون روزمره است، دور کرده‌ایم؟ برای اثبات این که چنین نبوده، اجازه دهید یک شایعه خاص را مورد بررسی قرار دهیم تا چگونگی کاربرد مفاهیم عمده تحلیلی ما ملاحظه شود.

یک شایعه کوچک را از بین شایعات فراوان زمان جنگ که در تابستان ۱۹۴۵ منتشر شده بود انتخاب کرده‌ایم. این شایعه، کمی پیش از تسليم ژاپن، در بین افراد نیروی دریایی امریکا رواج یافته بود.

یک استاد چینی که تعطیلاتش را تک و تنها می‌گذراند، با اتومبیل به منطقه‌ای که مملو از افراد نیروی دریایی امریکا بود وارد شد. او می‌خواست بداند که از کدام راه می‌تواند به بالای تپه‌ای برود تا از آن جا منظره جالبی را که در «دفترچه راهنمای جهانگرد» وزارت بازرگانی چاپ شده، ببیند. یک نفر راه را به او نشان داد اما یک ساعت نگذشته بود که در تمامی منطقه این شایعه پیچید که یک جاسوس ژاپنی از تپه بالا رفته تا از منطقه عکس برداری کند.

نشانه‌ای از حقایق ساده و عادی موسوم به «هسته حقیقت» در این شایعه دیده نمی‌شد و از همان ابتدا تحریفات سه گانه‌ای به آن وارد شده بود. این سه جهت را اکنون می‌شناسیم. آنها عبارت‌اند از سطحی، برجستگی، و همانندسازی. اجازه دهید تا هر یک از این سه عامل را به ترتیب مورد بررسی قرار دهیم.

۱. سطحی: بسیاری از جزئیات لازم برای درک صحیح حادثه حذف شده‌اند. این جزئیات عبارت‌اند از: جهانگرد به صورتی مؤذبانه، ترسان، اما صادقانه به فردی

بومی نزدیک می شود و راه را از او می پرسد. ملیت دقیق جهانگرد مشخص نبود ولی او مطمئناً اهل شرق زمین بود. موضوع ذکر شده دیگر این بود که جهانگرد اجازه داده بود که آشکارا دیده شود. همچنین هیچ کس دوربینی به همراه او ندیده بود.

این حذف شده‌ها کمتر به حافظه غیر قابل اطمینان مردم مربوط بوده، بلکه بیشتر از نوع حذفیات نظام مندند. در صورتی که چنین حذفیاتی انجام نمی‌شد، عملاً تعبیراتی از قبیل «یک جاسوس ژاپنی بین ما وجود دارد» نقی می‌گردید. مانند دانیم چه میزان از حذفیات به دلیل سوء برداشت توسط اولین کسی که با آن غریبه صحبت کرد انجام گرفته و چه میزان از حذف جزئیات بعدها در انتقال موضوع توسط دیگران انجام پذیرفته است. احتمالاً شاهد عینی، موضوع را همراه با سوء ظن دریافت کرده زیرا وجود یک فرد شرقی بیدرنگ موجب تحریک تعصبات کهنه و قدیمی او می‌شده است. برداشت و به خاطر سپاری، بخشی از یک فرایند واحدند. بارتلت، موضوع را این گونه تعبیر می‌کند: «برداشت، به گونه تفکیک‌ناپذیری با تخیل، ارزشگذاری و آغاز داوری در هم آمیخته است».^۱

۲. برجستگی: زمانی که بعضی از جزویات رها می‌شوند، جزویات نگهداری شده الزاماً مورد تأکید قرار گرفته و اهمیت می‌یابند. همان طوری که قبل املاحظه گردید، برجستگی، درست در مقابل تستی قرار دارد. در مورد این شایعه تحت بررسی، پس از این که عوامل انتشار شایعه، حضور آن جهانگرد چیزی را پذیرفتند، برخی از ویژگیهای آن را مورد تأکید قرار داده و برخی دیگر را کم رنگ نمودند. برجسته شدن جزویات انتخاب شده، دلیل کیفیت بیش از حد مهیج داستان نهایی آن است. آنچه که در اصل، تنها شرقی بود، بعداً به نحو خاصی ژاپنی می‌شود و آنچه که صرفاً یک «مرد» می‌گردد، گذران عادی تعطیلات، شدیداً برجسته و مبدل، به کار رزشت «جاسوسی» می‌شود و بودن یک عکس در دست آن جهانگرد، به عکسبرداری تغییر

۱. بارتلت (۱۹۳۲)، صفحه ۳۱.

بايساو (Bysow ۱۹۲۸) آغاز رواج شایعه را با سه ویژگی آمیخته می‌داند: ۱. حادثه را یک چند نفر با علاقه برداشت می‌کنند. علاقه آنان ریشه در اهمیت اجتماعی حادثه دارد. ۲. حادثه از سوی دریافت‌کننده آن ویرایش و ارزشیابی می‌شود. ۳. پس از تکمیل ویرایش، شایعه آغاز می‌شود. تحلیل بايساو قابل قبول است مشروط بر آن که هیچ گونه فاصله زمانی بین دو مرحله ۱ و ۲ فرض نشود.

می‌باید. این حقیقت که عکسبرداری از آن منطقه خاص روزتایی اصلانمی توانست بروای دشمن ارزشی داشته باشد، مورد بی‌تجهی قرار می‌گیرد؛ زیرا از فراز آن کوه، هیچ گونه تأسیسات صنعتی یا نظامی دیده نمی‌شد. به علاوه همه می‌دانستند که جنگ، در مراحل نهایی خود قرار داشته و فعالیتهای جاسوسی، آن هم در مناطق دوردست، کاری بی‌ازش بود. با این حال، احساسات و سوء ظن‌های زمان جنگ، چنان بود که موجب چنین برجهستگی و اضافه شدن نکاتی به حادثه، و ترد و قابل قبول و شوم جلوه‌گر شدن حادثه می‌شد. در چنین وضعی، موضوعی با ارزش تکرار و نجوا و توجه پیدا شده بود.

۳. همانندسازی: مطمئناً تسطیح و برجهستگی به صورت اتفاقی انجام نمی‌گیرند بلکه حتماً در انطباق با تجارب گذشته و نحوه برخورد و رفتار کنونی انتشار دهنده‌گان شایعه بروز می‌کنند. افراد بومی که در منطقه روستائی مورد استفاده نیروی دریایی سکونت دارند، تماсی با اهالی مشرق زمین نداشته‌اند و لذا همچون اکثر اهالی مغرب زمین، نمی‌توانند بین یک فرد چینی و یک ژاپنی فرق بگذارند. آنان فقط یک محک برای شاخت اهالی مشرق زمین داشته‌اند و آن مطلب شنیده شده از داستانها و اخبار زمان جنگ، یعنی «جاسوس ژاپنی» بود. بنابراین، هیچ مقوله دیگری برای طبقه‌بندی دیدار غیرمعمول آن جهانگرد در دسترس نبود. یک استاد چینی در حال گذراندن تعطیلات، اساساً مفهومی نبود که بتواند به ذهن اکثر کشاورزان راه بیابد. زیرا آنان از استخدام استادان و دانشمندان چینی در دانشگاه‌های آمریکا و حقوق این افراد می‌بنند بر استفاده از تعطیلات خود – همچون دیگران – مطلع نبودند. بنابراین، آن موقعیت بدیع، جبراً در چهارچوب معیارهای موجود همانندسازی شد.

نمونه دیگر همانندسازی را در عکسبرداری از منطقه می‌بینیم. جهانگرد مزبور، دوربینی در اختیار نداشت اما مبارزه دولت برای «امتیت اطلاعات» ممنوع بودن حمل دوربین عکاسی در مناطق استراتژیک جنگی و نمایش فیلمهای سینمایی که موضوعات جاسوسی را مطرح می‌نمودند، موجب گردیده بود تا عوامل شایعه به مستمسک قابل قبولی از انگیزه دیدار عجیب آن جهانگرد دست یابند. تداعی معانی، خام بود: یک مرد زردپرست (یک ژاپنی)، یک جاسوس (جاسوسی از طریق عکسبرداری). یک نظر به نظر دیگری متنه شد. آن هم از طریق مکانیسمی اجتناب ناپذیر، تا بالاخره، استنتاج نهایی فوق الذکر رواج یافت.

این گونه تداعی معانی‌های مکانیکی، مسئول قسمتی از داستان رواج یافته بودند اما یک عامل پویای غیرقابل اشتباه، حضوری همیشگی داشت. در این منطقه مهه دور افتاده، نپروی دریابی اردو داشت و لذا وجود جنگ، شدیداً احساس می‌شد تقریباً از هر خانه، فرزندی در خدمت جنگ قرار گرفته بود. تنفر از «ژاپنی» شدید بود و خصیصیه فرهنگی عمیق منطقه، عبارت بود از دفاع از امریکا و سوء ظن نسبت به خارجیان. برداشت حاصل از آن حادثه، با این نوع برخوردهای کهنه و قدیمی همانندسازی شده بود؛ و نیروی لازم جهت اختیاع آن شایعه، ناشی از همیز اعتقادات بود. شرایط زمان جنگ، موجب شد تا این عوامل، نقشی تعیین‌کننده در ایجاد شایعه بازی کنند. خود حادثه از نظر مردم، دارای اهمیت بالقوه بود و ضمناً از میزان قابل توجهی ابهام نیز برخوردار بود؛ زیرا آنان اطلاعات درستی از ملیت و دلیل دیدار آن جهانگرد نداشتند.

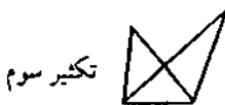
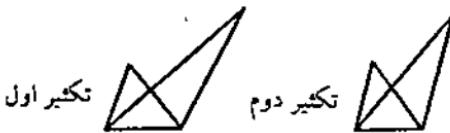
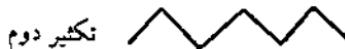
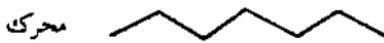
این سه فرایند تسطیح، بر جستگی، همانندسازی، مبین در بین معنا بودن عوامل شایعه است. واقعیات موجود در آن دیدار – که کمتر فهمیده می‌شد – معنای لازم را به دست نمی‌داد. لذا تنها یک نظریه توجه را به خود جلب می‌نمود: انگیزه جاسوسی. و در انطباق با آن، جزئیات ناهمانگ، تسطیح شد و حادثه بر جسته گردید تا در موضوع از پیش انتخاب شده بگنجد. تمامی واقعه با ساختار عاطفی و افکار مشترک از پیش موجود در بین آن گروه از افراد که شایعه در میان آنان منتشر گردید همانندسازی شده بود.

عمومیت داشتن الگوی سه جانبه تحریف

سال‌ها قبل، ول夫 (Wulf) (۱۹۲۲) مطالعه‌ای را در مورد تغییراتی که بر حافظه فرد مؤثرند، آغاز نمود. موضوعات محركة مورد استفاده ول夫 عبارت بود از شکل‌های نامتجانس ساده که نمونه آن در شکل ۱۰ ارائه گردیده است.

این طرحها در هر زمان، به صورت تک‌نک، به آزمودنیهای تحت آزمایش ارائه می‌شدند. تقریباً پس از سی ثانیه، از آزمودنیها خواسته می‌شد که شکل مربوطه را به دقیق ترین وجه ممکن ترسیم کنند. روز بعد، از آزمودنیها خواسته می‌شد که مجدداً شکل را ترسیم کنند. این کار با فاصله یک هفته و نهایتاً با فاصله دو هفته تا دوماه تکرار می‌شد. به این ترتیب، او توانست مواد خام فراوانی را برای پژوهش در مورد

«آثار حافظه» و تغییرات آن در طول زمان به دست آورد.
ولف به این نتیجه رسید که اگر نظریه قدیمی مکانیکی بودن حافظه (همچون حک شدن نقش بر موم) درست باشد، باید در اثر مرور زمان، تکثیرهای مجدد،



شکل ۱۰. شکلهای محرکه ارائه شده توسط ول夫 و تکثیرهای پی در پی.

بخش بالایی، «تأکید» یا «توجه کردن» (برجستگی) را تشریح می‌کند؛

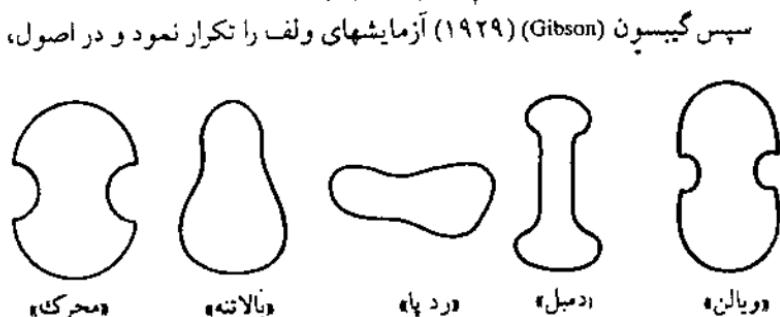
بخش زیرین، «عادی سازی» (تسطیع) را تشریح می‌کند.

هر دو تغییر، میان گرایش اثرات عملکرد حافظه برای بدست آوردن پراگانز (شکل بهتر) اند.

حالته گنج و در هم و برهم به خود بگیرند؛ در حالی که او تعاملی را در شکلهای سمت «بهتر شدن»، «ساده‌تر شدن»، «پرمعنا شدن» کشف کرد. این تغییرات، بدون توجه به فاصله زمانی بین نمایش تصویر محرکه و یادآوری آن، نتایج مشابهی را به همراه داشت.

ولف این گرایش در آثار حافظه را به زبان آلمانی پراگناتز (به معنای به دست آوردن شکل دقیق تر و اساسی تر) خواند. وی سه عامل را سوق دهنده تصاویر به سمت باروری فرازینده دانست: ۱. نومالیزه کردن، این فرآیند اساساً معادل آن چیزی است که ما آن را «تسطیح» می‌خوانیم. ۲. تأکید یا متوجه ساختن، که معادل «برجستگی» است. ۳. تغییرات غیرارادی، که ذاتی این نوع آزمایشها است. این دسته سوم شامل تغییرات خاصی می‌گردد که ما آن را «همانندسازی» خوانده‌ایم.

روش و لف برای تفسیر نتایج آزمایش، متکی بر روان‌شناسی گشتالت است که طی آن ذهن را عاملی خود - پویا نقی می‌نمایند، یعنی چنانچه آن را به حال خود واگذارند، الگوهای برجسته تر و خالص تر و اساسی تر ایجاد خواهد نمود. بارتلت این گرایش را به این صورت جمع‌بندی می‌نماید که حافظه مربوط به هر موضوعی، معمولاً از شکل اولیه آن منسجم‌تر و پرمحتواتر است.^۲



شکل ۱۱. شکلهای محرکه ارائه شده توسط گیبسون و نمونه تکثیرهای آزمودنیهای متفاوت

نتایج به دست آمده توسط لف را مورد تأیید قرار داد. شکلهای مورد استفاده گیبسون از انواع مورد استفاده لف، غریب تر بودند.

گیبسون، شکلهای محرکه مورد نظر خود را بروی وسیله‌ای موسوم به «غلنک حافظه» قرار می‌داد، به گونه‌ای که هر شکل، به مدت ۱/۵ ثانیه در مقابل چشمهاي

۱. روانشناسی گشتالت (Geschtalt Psychology) این روانشناسی، رفخار را به صورت کلی با ترکیبی و بدون تجزیه آن به اجزای جداگانه، مطالعه می‌کند. (به نقل از فرهنگ علوم رفقاری نوشتۀ علی اکبر شعاعی نژاد، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۹۴).

۲. بارتلت ۱۹۳۲ - صفحه ۱۲۷

بیننده قرار می‌گرفت و بی درنگ، غلتبه و جای خود را به شکل بعدی می‌داد. هر ردیف از این اشکال، چندین مرتباً تماش داده می‌شدند و در پایان هر ردیف، از آزمودنی خواسته می‌شد که هر تعداد شکل را با هر ترتیبی که به پاد می‌آورد، ترسیم نماید.

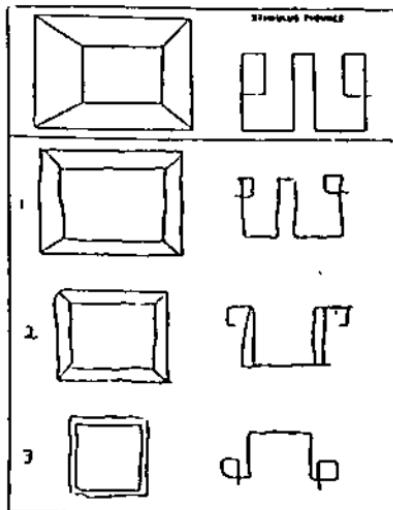
با این که شکلهای اولیه ارائه شده به آزمودنی عنوانی نداشتند اما از او خواسته می‌شد که عنوان یا اسم چیزی را که ترسیم کرده بگوید. آزمودنی در این شرایط مجبور به یادآوری عادات زبانی خود می‌شد و در نتیجه، شکلهای تکثیر شده به صورت چشمگیری تغییر می‌نمودند تا با عنوان ارائه شده منطبق گردند. مثلاً یکی از آزمودنیها، از شکل محركه، یک «بالاتنه» کشید، یکی «رد پا»، و دیگری «دمبل». بی‌تردید این گونه همانندسازی موضوعی، در همان آغاز برگزیده را به صورت گفتاری درحالی که آزمودنی تا پیش از ترسیم شکل، عنوان برگزیده را به صورت گفتاری اعلام نکرده بود. تکثیرهای پی‌درپی بعدی، با فواصل پنج هفته‌ای و یک ساله نشان دادند که عنوان اعلام شده گفتاری، تأثیر مهمی در حفظ و گزارش شکل داشت.

گیسون در تفسیر نتایج آزمایشها یش، بیش از ول夫 بر تعیین کننده بودن نقشی که همانندسازی و حدتباخت ایقا می‌کند تأکید نمود. همان گونه که ول夫 می‌گوید، نه تنها شکلها حالت قرینگی یافته و ادامه خوبی دارند بلکه به صورتی چشمگیرتر به اشیای آشنا شبیه می‌شوند و تحت تأثیر نفوذ فرایند نامگذاری قرار می‌گیرند.

آلپورت (۱۹۳۰) در آزمایشی موازی، کودک دبستانی را به عنوان آزمودنی به کار گرفت. او دو طرح به این آزمودنیها نشان داد. این دو طرح از لحاظ شباهت از آنچه که ول夫 و گیسون ارائه می‌کردند، به هم نزدیک تر بودند و ظاهری مشخص‌تر داشتند. به کودکان اجازه داده می‌شد که مدت ده ثانیه این دو طرح را بینند و بعد بی‌درنگ از آنان درخواست می‌شد که با استفاده از حافظه، آنها را ترسیم کنند. دو هفته بعد، بدون اخطار قبلی، از آزمودنیها خواسته می‌شد که بار دیگر آن دو طرح را ترسیم کنند و چهار ماه بعد، همین کار، تکرار می‌گردید. طرحهای مورد آزمایش، همانهایی بودند که در آزمون هوش استنفورد - بینه به کار گرفته می‌شدند.

نمونه‌ای از این نوع تکثیرها را در شکل ۱۲ ملاحظه می‌نمایید. توجه کنید که چطور با گذشت زمان، تصاویر به سوی ساده‌تر و قرینه‌تر شدن میل می‌کنند. هریک از جزئیاتی که سریعاً تستطیح می‌شود، یکی از اضلاع نامتساوی هرم ناقص است. در

نکثیر دوم، شکل کلید یونانی، مشاهده می‌کنیم که بخش میانی، سعی دارد میدان را خالی نکند اما به نکثیر سوم که می‌رسیم، این بخش کاملاً حذف شده و ضمتأً خود کلید نیز شکلی وارونه به خود می‌گیرد.



شکل ۱۲. شکل حرکت ارائه شده توسط آپورت و نکثیرهای پی در پی. نکثیرها توسط یک کودک ارائه شده است؛ شماره ۱ بلافاصله پس از عرضه شکل حرکت؛ شماره ۲ بعد از دو هفته؛ شماره ۳ بعد از ۴ ماه.

شکل نهایی این کلید نسبتاً سخت، جمع و جور و صرفاً به اسکلتی از شکل اولیه مبدل می‌شود. این شکل نهایی، تسطیح و بر جسته شده و با هر آنچه که در ذهن آزمودنی در جهت قرینه‌سازی، توازن و پریارسازی وجود داشته، همانندسازی گردیده است.^۱

در اینجا مآزمایش دیگری را ارائه می‌کنیم که تأثیر شگرف همانندسازی را با عادات زبانی نشان می‌دهد. کارمایکل، هوگان، والتر (۱۹۳۲) یک ردیف اشکال ترسیمی را که حاوی دوازده شکل ساده هندسی بود به آزمودنیهای خود عرضه کردند.

۱. این که آیا چنین گرایشهایی ناشی از مکانیزمهای اولیه مغز بوده یا مرتبط با همانندسازی با فرآیندهای مبتنی بر تجربه گذشته است و یا متبع از عواملی قبلی مثل قرینه بودن اعضای بدن، پرششهایی هستند که در اینجا مورد بحث نیستند.

دست کم هر یک از این شکلها به صورتی ترسیم شده بود که به دوشی، شباهت داشت. در زمان عرضه اشکال محرکه به هرگروه آزمودنی، عناوین متفاوتی به این شکلها نسبت داده می‌شد. سپس، از آزمودنیها خواسته می‌شد تا به دقیق‌ترین وجه معکن، هر تعداد از اشکال را که می‌توانند، از حفظ ترسیم کنند. تکثیرهای به دست آمده حاکی از انطباق شکلها به یاد مانده با عناوین نسبت داده شده به آنها بود. شکل ۱۳ که یکی از اشکال محرکه عناوین داده شده و تکثیرها را نشان می‌دهد، بیانگر نفوذ عناوین گفتاری بر حافظه شکلها رویت شده است. با این آزمایش، به این نتیجه می‌رسیم که آنچه برداشت کرده و به یاد می‌آوریم، تنها آن چیزهایی نیستند که از طریق حواس پنجگانه به ما عرضه می‌شود بلکه شامل عادات فرهنگی، زبانی و تجارب گذشته‌ای که ما را مستعد برداشت و یاد آوردن می‌نمایند نیز می‌گردد.

اکنون اجازه دهید به آزمایشها بارتلت که در فصل سوم مطرح شد، بازگردیم. بارتلت در جمع‌بندی نتایج به دست آمده از تغییرات در تکثیرهای پی در پی به سه



شکل ۱۳. شکل محرک ارائه شده توسط کار مایکل، هوگان و والتر و تکثیرهای دوآزمونی. شکل محرک، به یک نفر همراه با عنوان «عينك» و به دیگری همراه با «دمبل» ارائه شد.

نوع تحریف، اشاره می‌کند. مشاهده کنید که این نوع تحریفات در همان طبقه‌بندی تسطیح، همانندسازی، و بر جستگی می‌گنجند:

۱. «دادستان به صورت قابل ملاحظه‌ای کوتاه شده که عمدتاً ناشی از حذفیات است.» (تسطیح)

۲. «عبارات پردازی، جدیدتر شده است.» (نوع خاصی از همانندسازی)

۳. «دادستان از شکل اولیه‌اش منسجم‌تر و پرنتیجه‌تر شده است.» (بر جستگی) در گزارشی که بارتلت از نتیجه مطالعات تکثیرهای چند نفره خود ارائه نمود، او

۱. این عبارات از کتاب *remembering* به قلم اف. سی. بارتلت و با اجازه از انتشارات دانشگاه کمبریج گرفته شده‌اند.

سه فرآیند بالا را مطرح کرده ولی از واژگان ما استفاده ننموده است. در این گزارش او نوشته است: به نظر می‌رسد که تحت شرایط آزمایشگاهی، سه موضوع زیر، خطوط کلی تحولات احتمالی را مشخص می‌کنند:

۱. «به دلیل حذف مواردی که ظاهرآ نامربوط بوده و به دلیل تبدیل تدریجی ساختار به وضعی منسجم‌تر و به دلیل تغییر موضوعاتی آشناتر، یک جریان کلی ساده‌سازی رخ می‌دهد». (تسطیح و همانند سازی)

۲. «در کلیت داستان و در جزئیات آن، به اندازه‌ای دلیل تراشی اعمال می‌شود که داستان به حالتی در می‌آید که همه اعضای گروه خاص اجتماعی مورد آزمون، بتوانند به سادگی آن را مطرح کنند. نتیجه این کار، ممکن است شرح و تفصیلات فراوان باشد». (همانند سازی و بر جستگی)

۳. «تمایل به سمت تسلط بخشیدن به حوادث خاصی به وجود می‌آید تا وقایع دیگر حول این محور قرار گیرند». (بر جستگی)

آزمایشها گوناگون فوق را به این دلیل آورده‌یم تا ثابت گردد که با وجود این که پژوهشگران از محرکات و فرآیندهای متنوع استفاده نموده‌اند اما همگی مکرراً به همان سه اصل که مبین روند تغییرات حافظه فردی و اجتماعی‌اند، رسیده‌اند.

احتمالاً در این روند، همانند سازی، مسلط‌ترین عامل باشد؛ زیرا در تعاملی آزمایشها مشخص شده است که تجارب گذشته، عادات زبانی، تفکرات فرهنگی و انگیزه‌ها و گرایشها شخصی، زمینه را برای الگوی نوع تحریفی که رخ می‌دهد، آماده نموده و آنچه را که باید تسطیح و بر جسته شود، تعیین می‌نمایند.

اکنون اجازه دهید به برخی از نتایج مطالعات مربوط به خصوصیات شخصیتی که مبتنى بر استفاده از تکنیکهای موسوم به «فرافکنی» است، نظر اندازیم. در این نوع مطالعات آزمودنی با محرکه‌ای مبهم و بدون ساختار رو در رو می‌شود، او با نوع معنایی که به محرکه می‌دهد، ناخودآگاه ساختار ذهنی خود را آشکار می‌سازد. در همین راستا، در آزمون رورشاخ (Rorschach Test) یک ردیف لکه جوهر به آزمودنی عرضه و از او درباره معنای آن سؤال می‌شود. اگر مثلاً پاسخی مانند «شبیه یک شیر خطرناک است» داده شود، مشخص می‌شود که آزمودنی نسبت به بسیاری از

خصوصیات نامعلوم شکل توجهی نشان نمی دهد (تسطیح).

در اینجا او معنای را به لکه جوهر می دهد که از خود اصل آن برجسته تر است، او لکه را با علایق، تجارب، و شاید با هراس شخصی خود همانند می کند. زمینه ذهنی باعث دیدن آن چیزی در لکه مبهم جوهر می شود که وی انتظار دیدنش را دارد. از آن جا که برداشت او ریشه در زندگی خصوصیش دارد، گزارشش، بیشتر، از خود او می گوید تا از محرك. تمامی کارایی تکنیک فرافکنی به دو عامل بستگی دارد؛ یکی به مستعد بودن آزمودنی در همانندسازی برداشتش با ساختار ذهنی از پیش آماده او و دیگری به گزارش نتیجه ترکیب شده.

یعنی تا زمانی که موضوعات محركه اجازه می دهند که آزمودنی معانی و تفسیرهای خود را در آنها مشارکت دهد، می توان از تکنیکهای فرافکنی استفاده نمود. در یکی از این روشها از آزمودنی خواسته می شود به نوار صدای ضعیف یک انسان گوش دهد. در واقع نوار تنها شامل یک سلسه حروف صدادار است که به سختی شنیده می شوند. اگر از آزمودنی پرسیده شود چه شنیده، او ممکن است بگوید: «مثل این که می گوید موظب باش، موظب باش.» یا شاید بگوید: «باید این کار را بکنی، چرا نمی کنی؟ برو سر کار.» او شنیده ها را بر اساس علایق و درگیریهای شخصیش تفسیر می کند.

یکی دیگر از روشهای فرافکنی، آزمون واحد رفتاری «اندریافتن» است. در این آزمون عکسی را به آزمودنی می دهند که در آن، حداقل، تصویر یک انسان همجنس او (و مرجحاً در همان گروه سنی) وجود دارد.

آزمودنی، اغلب بدون آگاهی، در تفسیر ارائه شده (بیان داستانی مبتنی بر آن عکس)، غالباً ناخوداگا، مستقیماً به شرح زندگی خود می پردازد. زیرا او خود را با شخصیت همجنس در تصویر، هم هویت می باید و سپس مشکلات و آرزوهای خود را با کمی تغییر و تبدیل برای انطباق با تصویر، مطرح می کند.

بحث در مورد روشهای فرافکنی - که برای مطالعه شخصیت افراد به کار گرفته می شود - بر این واقعیت دلالت دارد که خود شایعه می تواند یک آزمون عالی برای متوجه شخصیت افراد باشد. وقتی کسی داستانی را می شنود با آن چه می کند؟ تا زمانی که موضوع متضمن ابهام باشد (یا در صورتی که شواهد در دسترس و محکمی در محدود نمودن ابهام وجود نداشته باشد) و نیز از اهمیتی بالقوه در

زندگی وی برخوردار باشد، واکنش او نسبت به موضوع دقیقاً مانند واکنش آزمودنی نسبت به آزمون فرافکنی خواهد بود. او از میان طیف رنگهای ذهنیش، رنگی را برای تزیین داستان بر می‌گزیند و اصلاً توجه ندارد که بیش از هر چیزی، از زندگی خود می‌گوید تا از حادثه‌ای که مثلاً در حال گزارش آن می‌باشد.

تعبیهٔ خلاق

اکنون شباهت بین شایعه و حافظهٔ خلاق یا حافظه از نوعی که در آزمونهای مربوط به بازگویی داستان و یا فرافکنی مطرح گردید، روشن است. اما قانون کلی که ما با آن سروکار داریم، از این هم فوارت می‌رود.

کل حیات ذهنی، یک فرایند معتبربخشی به جهانی است که در خارج جریان دارد. مثلاً برای گذران زندگی، خود را کم و بیش به نحوی مناسب با محیط زست چغافلایی و مادی اطراف وفق می‌دهیم اما عمدتاً بر طبق نظریه‌ها و ارزشیابی‌هایی که خودمان از جهان اطراف داریم، زندگی می‌کنیم. هر آنچه را که ادراک می‌کنیم، بدون استثنای در شخصیت خودمان تعیه نموده و سپس آن را به فراخور طبیعت عاطفی و عقلانی از پیش موجود خود، برای دیگران و خود توضیح می‌دهیم.

یک هترمند را در نظر بگیرید (آنچه را که همهٔ ما بدون توجه انجام می‌دهیم، یک هترمند با توجه کامل انجام می‌دهد). او توجه خود را بر موضوع خاصی متعرکز می‌کند (مثلاً جنبه‌ای از طبیعت یا شاید یک ضعف انسانی). او عمدتاً به آنچه که ادراک می‌کند، موضوعیت می‌بخشد و آن را با تفاسیر درونی خود محک می‌زند و در پایان آن را در شکل نقاشی یا اثری ادبی فرافکنی می‌نماید. از هترمندان انتظار می‌رود که موضوعات نامربوط ما را تسطیح نمود، خصوصیاتی را که مایلند مورد تأکید قرار گیرد، برجسته کنند و در عین حال، تمامی موضوع را با معیارهای قضاوتشان که بی تردید در بخشی تحت نفوذ معیارهای فرهنگی و در بخشی تحت تأثیر طبیعت خودشان قرار دارد همانند سازی کنند.

همگی ما، اعم از بالستعداد و بی استعداد، از لحاظ روانشناختی، هترمند هستیم. جهانی را که ادراک می‌کنیم و جهانی را که بیان می‌کنیم، تماماً تحت تأثیر آنچه که هستیم قرار می‌گیرند.

با چنین دیدی، شایعه چیزی جز یک اثر هنری خودمانی نیست. شایعه،

نمایانگر تعبیه ادراک به درون ذهنیت و به درون مکانیزم ذهنی که طبیعت ما را تشکیل می‌دهد، است. آنچه که دیده یا شنیده می‌شود، باید در جهت فرایند مختصرسازی حافظه، ساده شود. به خاطر فشار عقلاتی که در ما برای گریز از سردرگمی و دستیابی به معنا وجود دارد، دیده‌ها و شنیده‌ها باید به معنا آغشته شوند. معنای حاصله باید الزاماً در انتساب با تعبیرات طبیعی و رفتاری انسان - که به آنها عادت داریم - باشد. فرآیندی که طی آن، شایعه شنیده شده را در اندرون خود تعبیه می‌کنیم، تأثیر گذاری بر شایعه‌ای را که منتشر می‌کنیم گریز ناپذیر می‌نماید.

آیا شایعه هرگز حقیقت ندارد؟

اکنون ما در وضعی قرار داریم که پرسش «آیا شایعه همیشه دروغ است و تحت هیچ شرایطی نمی‌توان شایعه را باور کرد؟» را مورد بررسی قرار دهیم. روشن است که ذر این پرسش یک بحث معنایی وجود دارد. اگر شایعه را به صورت «شنیدن آنچه که دست دوم است» تعریف نماییم، آن‌گاه این احتمال کاملاً وجود دارد که برخی از گزارش‌های دریافت شده، در حد معتبر دانسته شدن، دقیق باشند. در این صورت درمی‌یابیم، معیارهای متقن سندیت به دست یکی از اشخاص زنجیره «شایعه» افتاده است. در چنین موردی صحبت از حوادثی است که دست اول دیده شده و یا امکان تأیید آنها وجود دارد. آیا می‌توان این نوع گزارش تأیید شده را شایعه خواند؟

در پیشگفتار، قابل استفاده‌ترین تعریف شایعه را دعوتی برای باور نمودن موضوعی بدون وجود هیچ گونه معیار متقن سندیت دانستیم. «این گونه تعریف، از امتیاز خاصی برخوردار است». زیرا به ما کمک می‌کند تا شایعه را به نحوی دقیق، از اخبار تیز دهیم. در صورت پذیرش چنین تعریفی می‌توان گفت: تحریفات ناشی از فرآیند تعبیه (یعنی از تسطیح، برجنگی و همانندسازی با عواطف شخصی) آن قدر وسیع است که تحت هیچ شرایطی نمی‌توان شایعه را به عنوان راهنمای معتبری برای باور نمودن یا معیاری برای برخورد درست با دیگران پذیرفت.

آزمایش‌های ما نشان داده‌اند که تا چه حدی تکثیرهای دست دوم و دست سوم به دست آمده تحت شرایط نسبتاً آزمایشگاهی، غیر قابل اعتماد هستند. احتمالاً شایعات روزمره وضعی بدتر از آن دارند.

اما با این حال و با هر تعریفی که از شایعه در دست داشته باشیم، آیا احتمال

نمی‌رود که هر شایعه‌ای در خود «هسته‌ای از حقیقت» داشته باشد و لذا نباید آن را کاملاً انکار نمود؟ واقعیت در مورد آن هسته این است که: تقریباً همه شایعات با نوعی برداشت و ادراک از چیزی شروع می‌شوند؛ با این تصور که این ادراک، با واقعیت خارجی انتطباق دارد، می‌توان نتیجه گرفت که هسته‌ای از موثق بودن، در گزارش شاهد عینی وجود دارد. همان‌گونه که قبلاً اشاره نمودیم، موضوع محوری شایعه بیشترین مقاومت را در قبال تغییر و تبدیل از خود بروز می‌دهد. بنابراین می‌توان به صورتی کلی، به وجود ارتباطی ناچیز بین حادثه مورد بحث شایعه و داستان شنیده شده، قابل شد. با این حال، آن هسته اطلاعات بیرونی، آنچنان در ذهنیت از پیش موجود عامل انتشار شایعه جای می‌گیرد که دیگر نمی‌توان نتیجه نهایی را بدون دغدغه به عنوان راهنمای عملی پذیرفت. شایعه آن جاسوس ژاپنی که در ابتدای فصل حاضر مطرح گردید، نمونه خوبی است. استفاده از این شایعه برای هر گونه اقدام، کاری است نادرست، زیرا داستان مطرح شده مطلقاً غیر موثق بود. در این مورد، آن هسته حقیقت گرفتار چنان وضع اسفباری شده بود که دیگر قابل شناسایی نبود.

البته مواردی هم وجود دارند که در واقع، درست در لبه مرز هستند. به این معنا که نمی‌توانیم آنها را در دسته بندی خاصی قرار دهیم. تعریف معیاری برای رسیدگی به درستی یا نادرستی موضوع شایعه دشوار است – به ویژه اگر شایعه بر هسته‌ای از دانستنیهای معقول و موثق متکی باشد. بنابر تعریف مطرح شده، مباحثه‌گروهی از داشمندان اتم‌شناس را نمی‌توان شایعه‌پرآکنی خواند؛ زیرا همه آنان معیارهایی را برای سنجش اعتبار شنیده‌ها در ذهن خود دارند.

با این حال، حتی گزارش‌هایی که تحت این نوع شرایط مطلوب اوانه می‌شوند، نمی‌توانند کاملاً خالی از فرایند تعبیه باشند. البته دانشمندان معمولاً از سپر حفاظشی خاص خود استفاده می‌کنند؛ به این معنا که آنان بهتر از همه آگاهند که حتی اگر یک «واقعیت» به داخل خرم آمال و آرزوها و مقاهیم از پیش تعیین شده آنان بلغزد دیگر قابل اعتماد نخواهد بود.

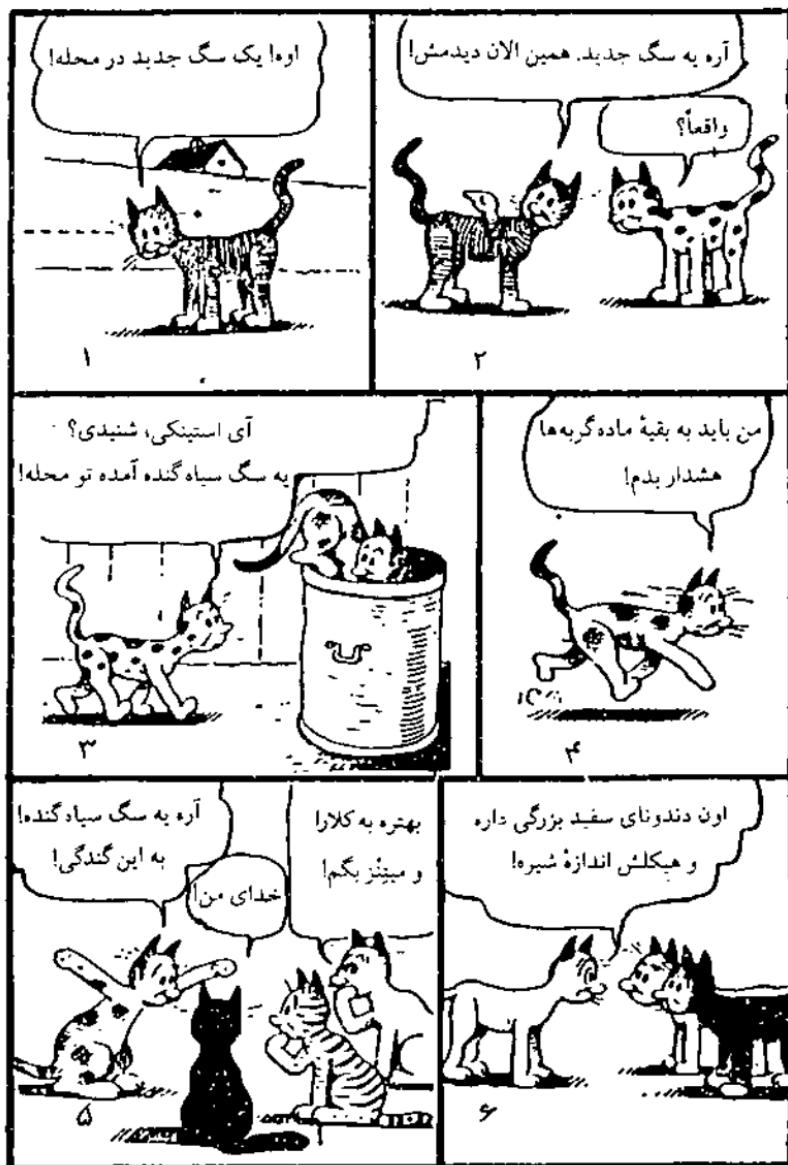
اغراق

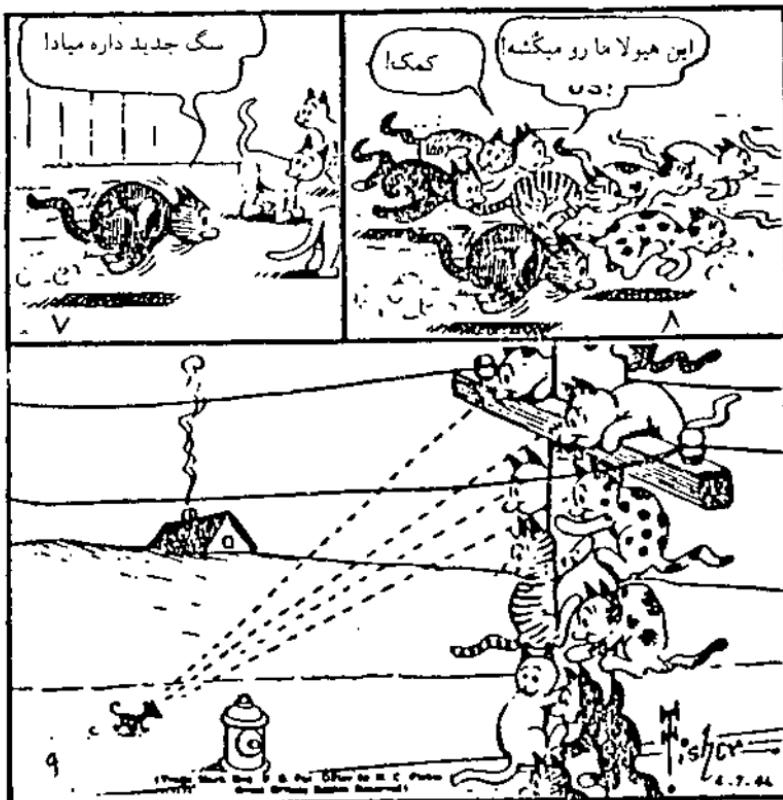
همه می‌دانند که شایعات، در موضوعهای مطروحه، مبالغه می‌کنند. تحلیل مابا

طرح مفهوم «برجستگی»، با این گرایش نادرست برخورد می‌کند. جوهره داستان، یا آنچه که شنونده آن را جوهره داستان تلقی می‌کند، با تأکیدهای گفتاری مطرح می‌گردد. نکته مشترک در تمام شایعات، انتقال تصویر واحد از چیزهایی که مهم انگاشته شده‌اند می‌باشد. برای انتقال این تصویر چه روشی بهتر از واژه‌ای فصیح و گرافه گویی است؟ اگر مردی هدف حمله شخصی بدجنس قرار گرفته باشد، چرا نگوییم او هدف حمله یک دیوانه قرار گرفته است؟ یا اگر مثلاً عامل تنها بودن برای گوینده موضوعی با اهمیت است، خوب چرانگوید او مورد حمله سه مهاجم و یا حتی یک جمعیت قرار گرفت؟ اگر به کسی ارثیه‌ای به اندازه صدهزار دلار برسد، خوب چرا موضوع را داغ نکنیم و نگوییم یک میلیون دلار؟ اگر انهدام تعداد زیادی کشتی در بندر پول هاربور موجب گردید که اینمی‌ما به مخاطره افکنده شود، خوب چرا نکته اصلی موضوع را با قدرت تمام منتقل نکنیم و نگوییم که ناوگان ما تماماً منهدم گردید.

اهمیت عاطفی کلمات و جملات، یعنی هدف اصلی آن، با اغراق در تعداد فرقی نخواهد نمود؛ اما ارزش بیانی آن فرق خواهد کرد. یکی از انواع عادی اغراق بزرگ‌نمایی اعداد است. در آزمایش‌های ذکر شده دیدیم که برجستگی آن سیاهپوست (شکل ۶) گهگاه با جملاتی همچون «جهار سیاهپوست» مطرح شده و یا هفت نفری که در صحنه قطار مترو (شکل ۷) حضور داشتند، ناگهان مبدل به «جمعیت معمول مترو» می‌شدند و در واقع بندرت اتفاق می‌افتد که اعداد و ارقام، در انتقال شایعه کاهش یابند. اگر اقلامی که به صورت جمع مطرح شده‌اند از نظر عامل شایعه ارزش حفظ شدن را داشته باشند، به طریق اولی ارزش چند برابر شدن را نیز دارند.

اغراق به شکلهای دیگر نیز بروز می‌کند. انگیزه‌هایی که به صورت غیرمستقیم در یک داستان مطرح می‌شوند، عموماً به حدی برجسته می‌گردند که خصیصه اصلی داستان مبدل به احساساتی تند و شدید می‌گردد. آن جهانگرد بی‌گناه چینی تبدیل به یک جاسوس رشت سیرت می‌گردد. یا چون کودک همسایه جدید محله بی‌موقع گریه می‌کند، تبدیل به یک موجود بی‌شعور واقعی می‌گردد. سربازان یک اردوی ارتشی که در آن نزدیکیها مستقر شده‌اند و احتمالاً فرقی با دیگر افراد ارتشی ندارند، تبدیل به کسانی که عاشق تجاوز جنسی و چپاول اند می‌شوند.





هر آنچه در داستان ضرورت تمام داشته باشد، رو به برجسته شدن می‌گذارد. اما با کمال تعجب، مواردی نیز وجود دارد که در آنها موضوعات غلو شده به حدی بزرگ می‌شوند که صحنه اصلی را به خود اختصاص می‌دهند و موضوع اصلی را به کلی حذف (یا تسطیح) می‌کنند. در یکی از گزارش‌های مربوط به آزمایش مبتنی بر شکل ۲، آمده است که یکی از تماشاگران «کمی خم شده است». این موضوع به قدری در گزارش‌های تکثیری بعدی مورد توجه قرار گرفت که موضوع اصلی داستان گم شد و نتیجتاً در گزارش نهایی تنها صحبت از مردی که خم شده و کسی برپشت او نشسته، مطرح گردید! به این ترتیب، موضوعات اصلی می‌توانند تحت الشعاع چیزهای غلو شده جانی قرار گیرند و به کلی تغییر یابند.

تفصیلات

غالباً فرض براین است که شایعات، در زمان انتقال، آب و تاب داده می‌شوند و یا بهمن وار می‌غلتنند و بزرگ‌تر می‌شوند. این بیش از یک سوء‌برداشت نیست. زیرا با این که دلایل و جزئیات محیطی فراوانی به شایعات اضافه می‌شوند اما ظاهراً این کار در راستای اعمال بر جستگی صورت می‌پذیرد. به ندرت تفصیلاتی که نه ارزش انسجام‌بخشی دارند و نه بر نکات اصلی داستان تأکید می‌گذارند بروز می‌کنند. چنین چیزی در شرایط آزمایشی ما هرگز دیده نشدند.

بارتلت نیز در مطالعاتی که در خصوص حافظه، چه از نوع مکتوب و چه از نوع ترسیمی، انجام داد، به هیچ گونه تفصیلات نامربروط برخورد نکرد. اما نمی‌دانست که آیا در انتقال دهان به دهان، میل بیشتری برای اضافه نمودن چیزهایی روشنایی و تخیلی وجود دارد یا خیر؟! شاید او به این واقعیت تردیدناپذیر فکر می‌کرد که یک داستانسرای خوب، برای ایجاد هیجان، انحرافاتی را در قصه مطرح می‌کند و برای پرآب و تاب جلوه دادن آن از بذله گویی مدد می‌جويد. اما این گونه آب و تاب دادن در کل دوره انتشار شایعه به ندرت دیده می‌شود. حتی اگر فردی با لفاظی، محتواهی شایعه را حجم نماید، روند معمول، سیر نزولی محتواهی شایعه است. نکات اصلی شایعه، خلاصه، و ترد و غالباً عقیم و کوتاه می‌شوند. اضافه شدن جزئیات در جهت‌سازی موضوع اصلی انجام می‌گیرد و لو این که تأکیدی که بر موضوع اصلی می‌شود، نفس غرض باشد. شکل ۳ که از کار بارتلت گرفته شده است، میان داشته است که نکات اصلی برداشت خودش را بر جسته نماید.

تنها در یک مورد استثنایی می‌توان با تفصیلات حقیقی برخورد نمود؛ که البته تحقیق و مطالعه خاصی در این خصوص انجام نگرفته است. بعضاً دیده شده که در بی‌حادثه‌ای که موجب فشار عاطفی بسیار عظیمی می‌گردد، مثلًاً تصادف با سانحه‌ای جدی یا یک بحران خانوادگی، میل شدیدی به سوی پیگیری و پشتکار به وجود می‌آید. کسانی که عمیقاً در حادثه دخیلند، ماجرا را با تفصیلات بسیار مطرح نموده مستمرةً در مورد آن صحبت می‌کنند و هر پیامد تخیلی را در ذهنشان

می‌پرورداند، و در برخورد با هر کس جزئیات مربوط یا نامربوط بیشتری از ماجرا را تعریف می‌کنند و چیزهایی را که فکر می‌کنند در ردگیری قضایا اهمیت دارد مطرح و شرایط را با جزئیات فراوان بیان می‌کنند و در این راه دلیل تراشیهای بیشتر و بیشتری ارائه می‌نمایند. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که پیگیریهای عاطفی شدید، راه را برای طرح جزئیات حقیقی – که واکنش فوری نسبت به مصیبت وارد است – هموار می‌نماید. با این وجود، منتقل‌کنندگان بعدی شایعه همچنان به کار تسطیح و بر جستگی خواهند پرداخت؛ به نحوی که موضوع فشرده می‌شود نه مفصل یا طولانی.

در این جهت، انجام مطالعات خاصی درباره تحولات افسانه‌ها ضروری است. حماسه را نمی‌توان به هیچ وجه موضوعی کوتاه و مختصراً تلقی نمود. شبههای طولانی زمستان در شمال، مانع از ایجاز و اختصار است و اجازه می‌دهد تا داستانهای مربوطه از آب و تاب مطلوبی برخوردار شوند. در این جا شاید با یک پدیده خاص و استثنایی سروکار داشته باشیم؛ زیرا یک یا چند شخصیت محوری، مبدل به مرکز تلاقي شایعات مربوطه فراوانی شده و افسانه مبدل به بخشی از رسوم قومی می‌گردد. این داستانها دیگر کاربردی بیش از یک «قضیة اعتقادی برای مراجعات» پیدا کرده و به این ترتیب فراتر از مقوله یک شایعه ساده قرار می‌گیرند. با این حال می‌دانیم که حتی در افسانه‌های فولکلوریک نیز تعاملی به سوی طرح شایعات موجز وجود دارد. داستان جورج واشنگتن و درخت گیلاس یا نیوتون و سیب، قصه‌هایی گویا هستند. اگر چه دلایل خاصی در پشت سر شرح و تفصیلات افسانه‌ها وجود دارد اما در همین مورد نیز میل به ایجاد ترحم و دلسوزی پنهان نیست.

احتمالاً تفاوت‌های فرهنگی، تأثیر خود را بر تعاملی به ایجاز یا به شرح و تفصیل می‌گذارند. بارتلت به این واقعیت اشاره نموده است که آزمودنیهای هندو مذهب، تعاملی بیشتری به بزرگ‌نمایی و آب و تاب دادن داشتند تا آزمودنیهای انگلیسی نزاد. به همین صورت گفته شده است که شایعات چینی، به همان اندازه که از جهت ابعاد، از لحاظ بر جستگی نیز رشد می‌کنند. بنابراین می‌توان گفت که آن ژردی شایعات که ما در آزمایشها و همچنین جمع‌آوری شایعات ملاحظه کردیم، تا حدی، نتیجه علاقه‌ای است که آمریکاییها به اختصارگرایی دارند.

فشردگی

حافظه‌های ما بی ثبات‌تر از آنند که بتوانند تک تک حوادث را که از هویتی بکر برخوردارند حفظ نمایند تا در آینده به آنها رجوع کنیم. مدت‌ها است که فرضیه «مخزن» بودن حافظه، اعتبار خود را از دست داده است.

آنچه رخ می‌دهد چنین است: حادثه‌ای که برای اولین بار تجربه می‌شود، با حوادث مشابه قبلی مخلوط شده و یک حافظه عمومی را تشکیل می‌دهند. همه ما با این کشف ناگهانی روپرورد شده‌ایم که دو شخص متفاوت را در حافظه‌مان با هم اشتباه می‌گیریم. یا یادآوری حادثه‌ای که مربوط به کودکیمان است، ترکیبی از چند حادثه کاملاً متفاوت از آب در می‌آید. رویاهای ما نمونه بسیار خوبی از این نوع فشردگی است؛ تکه‌پاره‌های بسیاری از تجاری که در عالم واقعیت نامرتب هستند، با لطفتی خاص در هم آمیخته و داستانی خیالی را به وجود می‌آورند که اساساً متشكل از یک ردیف همخوانیهای در هم ریخته است که به نحو غریبی سر هم شده‌اند.

بارتلت در آزمایشهاش به این نکته رسید که حتی یک آزمودنی هم وجود نداشت که محركهای کاملاً جدا را در هم آمیزد. البته در آزمایشها محرکهای چندگانه به کار گرفته شدند اما در فرایند همانندسازی، شاهد امتزاجهای متنوعی بوده‌ایم.

در شایعات روزمره، ماجرا این گونه است که داستان شنیده شده، در واقع ممکن است ممزوجی از چند حادثه مشابه باشد. در این رهگذر می‌توانیم از برخی کلیشه‌ترایشهای خاص به عنوان نوعی فشردگی نام ببریم. تجارب گوناگونی که از برخورد با اعضای یک گروه نژادی، مذهبی یا دینگر گروههای جامعه به دست آمده است، می‌تواند در هم آمیزد و موجب بروز معیارهای عمومی ولی نادرست گردد و از این معیارهای کورکورانه در سنجش همه اعضای یک گروه خاص استفاده شود. آغاز یک شایعه «یک یهودی بود...» اغلب محتوا بی را که به دنبال خواهد آمد، روشن می‌نماید. یک عقیده قابلی از پیش موجود، برانگیخته شده است – عقیده‌ای که جز ملجمه‌ای از عقاید القا شده به وسیله تعداد زیادی از شایعات و داستانهای نادرست

پیشین چیز دیگری نیست.

شكل ویژه‌ای از فشدگی، در قدرت جاذبه مخصوصی که برخی از انواع شخصیتی‌های بخصوص برای ایفای نقش در انواع داستانهای خاص دارند، دیده می‌شود. مثلاً اگر بخواهند داستانی وقیع از دلالی محبت را بازگو نمایند، شخصیتی مانند می‌وست را به داستان پیوند می‌زنند. آقای آنتونی، کل کویچ، بارون مون شازن، تیل یولف پایجل. بسیاری از شخصیتی‌های حال و گذشته در خدمت این گونه داستانها قرار گرفته‌اند. توضیح این است که داستانهای همانندسازی شده با شخصیتی معروف، از خود تأثیری قاطع و با معنا بر جای می‌گذارند. شخص قصه‌گو تقریباً از هر وسیله‌ای برای برجسته نمودن نکته اصلی داستان استفاده می‌کند.

وقت با رسوم

اگر چه هر یک از ما از عقاید قالبی اختصاصی برای خود برخوردار است اما اغلب این عقاید از محیط اجتماعی پیرامون گرفته شده‌اند. زمانی که یک شایعه به چرخش در می‌آید، خود به خود رنگ و لعاب مخصوص خود را از دست می‌دهد. از واژه‌های عمومی برای تفہیم مفاهیم عمومی استفاده می‌شود. واژه‌های ناآشنا، پیچ و تابهای لفظی ظریف، و تعبیر و تفاسیر انفرادی، همگی حذف می‌شوند. زمانی که افرادی با خلق و خوی متنوع، داستانی را پخش می‌کنند، تنها آن حداقل مشترکات موجود قادر به ادامه بقایت. داستان به ساده‌ترین لفظی که کم‌سوادترین و کم‌استعدادترین فرد موجود در زنجیره انتقال شایعه بتواند آن را مطرح نماید تنزل می‌کند.

نمونه‌ای از همانندسازی نزولی را که از مقوله زبانی است در حادثه زیر ملاحظه می‌کنید. همسر یک سیاستمدار که قرار بود میزبان ضیاقتی به افتخار یک سیاستمدار خارجی باشد، به کلفت خانه گفته بود: «همه چیز باید منظم باشد؛ چون وزیر^۱ سوئد برای شام می‌آید». بعدها که کلفت ماجرا را برای دوستی تعریف می‌کرد گفته بود: «خدای من، آنها کشیش را به شام دعوت کردند اما حتی سیگار را از روی میز

۱. کلمه به کار رفته در متن کتاب *Minister* است. این لغت دارای دو معنای کاملاً متفاوت است. یکی وزیر و دیگری کشیش است. خاتم خانه، معنای اول را در ذهن داشت، در حالی که کلفت خانه معنای دوم را. ضمناً در عرف اجتماعی، استعمال دخانیات در مقابل یک کشیش، کاری مذموم است. - م.

برنداشتند.^۱ کلفت مزبور آنچه را که شنیده بود، با تنها معنایی که از واژه به کار رفته (یعنی *Minidler*) می‌دانست، همانندسازی کرده بود.

کلفت یادشده نه تنها معنای جمله خانم را تغییر داده بود بلکه تفسیر و تعبیری اخلاقی را که در گروه اجتماعی خاص کلفت‌هایی همچون او مطرح است نیز به آن افزوده بود.

بیشتر اوقات این وقتی با رسوم به شکل تعریف یا تکذیب چیزی در می‌آید که چنگرنگی آن بستگی به نوع معیاری دارد که در بین گروه رواج دهنده شایعه رایج است.

بارتلت نمونه مهم دیگری از ورق با رسوم را در فایند سه‌گانه ادراک، حفظ، و گزارش مطرح کرده است. یکی از مثالهای او مربوط به یکی از افراد قبیله سوازی آفریقا است که از انگلستان دیدار کرده بود. او در بازگشت به وطن خود از برخورد دوستانه پلیس راهنمای انگلستان تعریفها کرده بود. چرا او چنین برداشتی از آنان داشت؟ زیرا همان گونه که بارتلت توضیح می‌دهد افراد قبیله سوازی برای احترام به میهمان دستشان را بلند می‌کنند. حالا او در کشوری بیگانه به خیال خود با علامتی آشنا، گرم، و دوستانه برخورد کرده است. این برخورد، یکی از محدود چیزهایی بود که بی درنگ به چشم جهانگرد آفریقایی خورده و به فوریت در چهارچوب اجتماعی پذیرفته شده از سوی او جای گرفته و لذا تأثیری سریع و ماندنی از خود در حافظه وی به جای گذارده بود.^۲

این گونه همانندسازی‌های فرهنگی مشمول همه شایعات می‌گردد. بارتلت گزارش کرده است که آزمودنیهای هندو‌مذهب نه تنها مستعدتر از آزمودنیهای انگلیسی برای بر جسته‌نمودن داستان بودند (که با شاخ و برگ دادن و تفضیلات این کار را می‌کردند) بلکه همیشه تمایل داشتند که یک پیچ و خم خاصی هم به مفهوم آن اضافه کنند. این کار در انتطباق با حکایات مرسوم هندوها انجام می‌گرفت.^۳

بنا بر این، فرهنگ سعی دارد تا به انحصار گوناگون بر داستان اثر بگذارد، چه با ساده‌سازی و چه با شاخ و برگ دادن به آن. فرهنگ با قدرتی که در ورق دادن با رسوم دارد، عملی یکی از دو عامل تعیین‌کننده الگوی اساسی تحریف است. عامل دیگر،

۱. بارتلت (۱۹۳۲) ص ۱۴۸ - ۱۴۹. ۲. بارتلت (۱۹۳۲) ص ۲۴۸ - ۲۴۹.

عبارت است از تمایلات ذاتی که در ادراک، حفظ، و گزارش هر فرد وجود دارد. ما تا کنون توجه بیشتری به عامل دوم نشان داده‌ایم. در فصل آینده راههای دیگری را که شایعه از طریق آنها با حیات جامعه تلفیق می‌شود مورد بررسی قرار خواهیم داد.

فصل نهم

شایعه در جامعه

تا کنون عمدتاً به بررسی فرآیندهای ذهنی عامل انتشار دهندهٔ شایعه مشغول بوده‌ایم. اما شایعه، همانند هر بحث دیگر مرتبط با انسان، پدیده‌ای اجتماعی است. شایعه، زمانی و سیله‌ای برای حرفی است و زمانی دیگر، موجب گشیخته شدن مهار طوفانی‌ها خشونت‌بار، در پاره‌ای از موارد، تا داستانی از نفس افتاد و دیگر مطرح نشود، تنها تنی چند از مردم از آن باخبر می‌شوند و البته گاهی این تعداد سر به میلیونها نفر می‌زند. البته در موارد بسیاری نیز شایعه خاصی وجود داشته که هرگز از نفس نیفتد و حتی در ادواری از تاریخ، مجددًا از سرگرفته شده است. ممکن است یکی از مشتقات شایعه، از چنان قدرتی بهره‌مند شود که هرگز نمیرد بلکه مبدل به افسانه شود. بحث شایعه در همه فرهنگها وجود دارد؛ حال چه از تیراز کمی برخوردار باشد، چه از تیرازی وسیع، چه در دوره‌ای کوتاه مطرح شده باشد، چه در دوره‌ای طولانی و چه از تأثیری مخرب برخوردار باشد، چه تأثیری آرام‌بخش داشته باشد. تصور جامعه بدون وجود شایعه محال است.

شایعه و تاریخ

(امپراتورهای روم باستان، چنان دچار بلای شایعه شده بودند که عده‌ای را به عنوان قراولان شایعه به کار گمارده بودند (به آنان خبرچین می‌گفتند). وظیفه این افراد، رفتن به میان مردم و گزارش کردن شنیده‌های خود به قصر امپراتور بود. ماجراهای روزمره‌ای که به این صورت به قصر می‌رسید، محک خوبی برای سنجش افکار عمومی به حساب می‌آمد. در صورت لزوم، خبرچینها با توصل به پخش شایعات

خاص، ضدحمله‌ای را ترتیب می‌دادند.^۱ جنگ روانی، پدیده‌جديدة نیست.^۲ واقعه به آتش کشیده شدن روم در سال ۶۴ میلادی نمونه‌ای جالب از این مقوله است. طبق تحلیل چاودیک از مدارک و اسناد موجود، ماجرا از این قرار بود: مردم محنت‌زده و پریشان رم که از حاکم وقت، یعنی نرون، دل خوشی نداشتند، داستان آتش سوزی را این‌گونه پذیرفته و پخش کردند که «حتی اگر قبول کنیم که خود نرون، رم را به آتش نکشیده، دست کم او، از زیبایی شعله‌های سرکش و وحشی آتش، لذت برده و به افتخار آن شعله‌ها، قصیده‌ای هم سروده است». بنی اساس بودن شایعه، هیچ کمکی به نرون نمی‌کرد. بنابراین او هم برای دفاع از خود، دست به ساختن یک ضدشایعه‌زده و با انتشار آن، تقصیر آتش‌زدن شهر را به گردن مسیحیان – که از او هم متغورتر بودند – انداخت. این داستان، در جامعه‌ای سرشار از پیش‌داوری و بدینی نسبت به مسیحیان به خوبی جا باز کرد و از قضا ظاهراً انجام چنین کاری به آن مسیحیان شدیداً متغور می‌آمد. بنابراین، مردم، موقتاً دشمنی خود علیه نرون را فراموش نموده و انتقام خود را از مسیحیان – که مبدل به سپر بلایی سهل و آسان شده بودند – گرفتند.

در صورت پذیرش صحت تحلیل چاودیک از این واقعه، پویایی نوعی شایعه را در عمل درخواهیم یافت. کسی چگونگی آغاز آتش سوزی را نمی‌دانست (ابهام)؛ فشار وارد از این آتش سوزی بر مردم، بنی حساب بود (همیت)؛ مردم، هم گرسنه توضیح بودند و هم تشنۀ یافتن مقصّر این فاجعه. در آغاز، همان انزجار از حاکم ستمگر، می‌رفت تا راه حلی پیش رویشان قرار دهد. ولی ترس از قدرت او و همچنین عادت طولانی به اطاعت، آنان را کاملاً آماده منحرف نمودن انتقام به سپر بلایی ضعیف ترکرده بود. بنابراین، آینین کمتر فهمیده شده عمیقاً مورد سوء‌ظن «میحیت»، آماج حملات آنان قرار گرفت.

در این حادثه، نکته جالب دیگری نیز وجود دارد و آن رد موقتی شایعه مقصربودن نرون بود. بعدها این شایعه به جایگاه اصلی خود بازگشت و ماجراهی قصیده‌ای که نرون با الهام از آتش سوزی سروده بود، مبدل به افسانه‌ای تاریخی گردید و حتی با گذشت زمان به یک ضرب المثل مبدل گردید: «ظالم بی‌رحم، حتی

در زمان سوختن رم، مشغول مهملات خود خواهد بود.» مهمتر از ارتکاب یا عدم ارتکاب او به چنین عملی، انجام یک نمادپردازی از شخصیت اوست. این نوع رفتار که تأثیری ترد و نافذ از خود به جای گذاشته و استعاره‌ای حقیقی است، تا ابد با نام نرون همراه خواهد بود. به علت فراوانی انسانهایی که در قبال رنجهای عظیم انسانی، از خود سنجکلی نشان داده‌اند، اکنون از این ضرب‌المثل، که در اصل صرفاً ناشی از افتراقی خصم‌انه بوده است، برای برخورد با آنان استفاده می‌گردد.

(+) شایعه‌ای که در آن ادعا شده بود، سقوط، جوانان یونان را منحرف نموده و آنان را تحریک به شورش می‌کرد، موجب مرگ وی گردید. در قرون وسطی، جنگهای مذهبی و صلیبی، به دلیل پخش داستانهای مبالغه‌آمیز از معجزات، شرارت و غنیمت، استمرار می‌یافت. اندکی بعد کاوشگران به دنبال ثروتهای افسانه‌ای و چشممه‌های پرآوازه اکسیر جوانی و یا برای دیدن هیولاها دریابی، در سراسر جهان پخش شدند. شرایط حاکم بر دریار پاپ و داستانهای زندگی خصوصی کشیشها موجب برانگیخته شدن شایعات پایان‌ناپذیری گردیدند. برخی از این شایعات، بی‌تردید، زمینه را برای اعتراضات، که در قرن شانزدهم منجر به تشکیل مذهب پروتستان گردید، هموار نمود.

اکنون می‌توان پرسشی منطقی را مطرح نمود که: چه میزان از وقایع تاریخ بشر را می‌توان ناشی از واکنش گروههای متفاوت مردم نسبت به شایعات دانست؟ به نظر ما پخش بزرگی از وقایع تاریخی ناشی از همین گونه واکنشها بوده است، زیرا بشر تا همین اواخر متبع موثقی، بجز شایعات خبری، در دسترس نداشت. روزنامه، تلگراف و رادیو به تازگی اختراع شده‌اند. قبل از ابداع وسائل ارتباط جمعی، مردم از لحاظ خبری متکی به مسافران، کشیشها و منادیان شهری بودند و تنها مشتی از سیاست‌مردان و پادشاهان، پیامهای مهر و موم شده دریافت می‌کردند که این پیامها نیز الزاماً خالی از شایعه نبودند. در آزمایش‌های ساده آزمایشگاهی خود نیز دیدیم که تحریفات معمولی در گزارش‌های دست چهارم و پنجم تا چه حدی شدید و مصیبت‌بار بودند و حتی در گزارش‌های دست اول، دوم یا سوم هم وضع بدی داشتند^{۱۰}. بنابراین می‌توان تجسم نمود که تصور مردم دنیا و حتی رهبران آنان در طول تاریخ از جهان خارج، تا چه حدی نادرست و غلط بوده است!

در مقابل، منابع موثقی که امروزه در دست داریم، همچون پست، تلگراف،

مطبوعات، رادیو، و محموله‌های پست هوایی و ... اتکای ما را به شایعه شدیداً کاهش می‌دهند. بنابراین تاریخ بشریت از این پس، موئیت‌تر از پیش خواهد بود. با این همه نمی‌توان نتیجه گرفت که اثر و نقشی که شایعه در جهان امروز دارد، کمتر از پیش است. درست است که امروزه واقعیات مربوط به جنگها، فجایع، مصیبتها، محاکم، پژوهشها، افکار عمومی و غیره خیلی دقیق‌تر و سریع‌تر از گذشته در اختیار ما قرار می‌گیرند اما همزمان با گسترش‌تر شدن دیدمان، میزان ابهامات نیز مناسب با آن توسعه یافته‌اند. با اینکه آگاهی از جنگ داخلی چین، تولد پنج قلوها، زندگی خصوصی هنریشه‌های زن سینما موجب می‌گردد که طیف اطلاعات ما وسعت یابد، همین آگاهیها نیز ناکافی و مبهم‌اند؛ بنابراین ما هنوز هم برای تکمیل ساختار محیط گسترش یافته پیرامون خود از شایعات استفاده می‌کنیم. علاوه بر آن، با وجود اختراعات و پیشرفت‌های علمی، نیازهای عاطفی و ادراکی ما فرقی با اجدادمان نکرده و ما هم (قیقاً مانند آنان، نیازمند دستیابی به توضیحاتی منسجم در خصوص اسرار ناشناخته زندگی خودمان هستیم و همچون اجدادمان، غالباً به افسانه تکیه می‌کنیم.)

شایعه و افسانه

می‌توان افسانه را به عنوان شایعه استحکام یافته تعریف کرد. دقیق‌تر بگوییم افسانه، خبر شنیده شده‌ای است که از دوامی غیرمعمول برخوردار بوده و در پی سایقه‌ای از تحریف و دگرگونی، دیگر در اثر انتقال از یک نسل به نسلی دیگر، تغییر نمی‌نماید. بنا بر تعریف لایپر و فرانس ورث (۱۹۳۶) «افسانه شایعه‌ای است که مبدل به جزئی از میراث زبانی یک ملت گردیده است». از نظر زبان‌شناسی، این دو واژه افسانه و شایعه، غالباً حالتی دارند که می‌توان یکن را به جای دیگری به کار برد.

به منظور افسانه‌ای شدن، شایعه باید موضوعاتی را در برگیرد که برای نسلهای پی‌درپی از اهمیت برخوردار باشد. موضوعاتی مربوط به افتخارها و خاستگاه ملی، تولد، ازدواج و مرگ از این مقوله‌اند. هر آنچه از اهمیتی گسترده و جهانی برخوردار

۱. چنینها برای شایعه و افسانه از واژه چون استفاده می‌کنند. کتاب وان لانگن هو علی رغم عنوان آن «رشد یک افسانه» (۱۹۱۶) در مورد شایعات جنابی طی جنگ اول جهانی است.

باشد، می‌تواند به جزئی از افسانه‌های مردمی (فولکلور) تبدیل گردد.^۱ همچنین ممکن است افسانه‌ها به خاطر توانایی در توصیف شخصیت انسان در ابعاد جهانی آن، موفق به ادامه حیات گردند. کار مهمل نسبت داده شده به ترون، نه تنها ویژگیهای او که خصال تمام انسانهای شبیه او را آشکار می‌سازد، سیسی فوس، طلسه شده و مجبور به غلتاندن سنگ بسیار عظیمی تا قله یک تپه و سپس

۱. گاه افسانه‌ای کهنه که به وضعیت ثابتی رسیده است، از بین می‌رود و تنها به صورت یک گفتار مردمی، از خود رد پایی بر جای می‌گذارد. نمونه‌ای که در زیر می‌آید و توسط دو شیوه یینگ لی یو اوانه گردیده، فرآیند چنین روندی را با مثالی از افسانه‌ای ملی چین (فولکلور) تشریع می‌نماید: می‌گویند پیرمردی است که در زیر نور ماه زوجها را برای ازدواج انتخاب می‌کند و با بستن نخ قرمزی به پای تامزدهای ازدواج، آنان را مشخص می‌نماید. اگرچه همه از این روایت اطلاع دارند، عموم مردم ریشه اصلی آن را فراموش کرده‌اند. ظاهراً داستان منبع از قصه‌ای طولانی تر است که در سوابق نادری که از افسانه‌های کهن هزار سال پیش به دست آمده، موجود است. قصه اولیه از این قرار بوده است: وی کو از خاندان «تنگ» طی یک سفر، شبی را در یک کاروانسرایی گذراند. در آنجا پیرمردی را دید که با کتابی در دست، زیر نور ماه نشته بود. مرد پیر در پاسخ به پرسش وی کو، کتاب را حاوی اسمای زوجهایی که در تمام دنیا با هم ازدواج خواهند کرد، معرفی نمود. آن دو باهم به شهر «می» رفته‌اند. در آنجا، آنان با زن کوری روبرو شدند که دختر بچه خردسالی را در بغل داشت. مرد پیر آن دختر بچه را همسر آینده وی کو خواهد. وی کو با عصبانیت به محافظatan خود دستور خود را بجهه را یکشند. محافظatan ضربه‌ای به آن کودک زدند و گریختند. چهارده سال بعد، دست دختر بسیار زیبای یک مقام بر جسته را در دست وی کو گذاشتند. وی کو که عیقاً به آن دختر عشق می‌ورزید، با کنجه‌کاوی می‌خواست بداند که چرا آن عروس زیبا، همیشه شاخه‌ای مروارید روی ابروی خود قرار می‌دهد. او از این راز مطلع شد و دانست، دختر همان کردکی است که محافظatan وی او را مورد حمله قرار داده بودند. اینک زیست مروارید برای پنهان کردن اثر زخم روی ابروی او استفاده می‌شد. وی کو شکر خدا بجا آورد که همسر زیبای او جان سالم بدر برده بود. از آن پس، به همسرش بیشتر محبت می‌کرد. پس از این واقعه کاروانسرایی که وی کو پیرمرد را ملاقات کرده بود، به کاروانسرای نامزدی معروف گردید. آشکار است که این افسانه برآمده از گذشته‌ای نامعلوم، در آغاز از ساخت مطلوبی برخوردار بوده است ولی در طول اعصار بی‌دری، آنقدر تسطیح و بر جسته شده که دیگر چیزی جز مرد پیر زیر نور ماه و ازدواجها بی که صورت می‌داد از آن باقی نماند. این تسمه داستان، با نماد ازدواج آنان یعنی نخ قرمز که عامل مستقل و بیرون از داستان بود، همانندسازی گردید.

تماشای بازغشتیدن سنگ به پایین تپه بود. امروزه از این افسانه برای توصیف انسانهایی که کارشان نتیجه‌ای ندارد، استفاده می‌گردد. گفته می‌شود که گل رُز کریسمس در کشورهای شمالی، با وجود برف و یخ‌بندان، در همان نیمه شب کریسمس می‌شکفت. این تنها استعاره‌ای است برای نشان دادن خوشی و شادی انسانها در آن موقعیت.

بنابراین، افسانه‌ها به این دلیل که تجلی و نماد طرز فکر فناپذیر انسان هستند، دوام آورده و باقی می‌مانند. آنها پاسخ پرسش‌های مملو از معماهای راکه فکر بشر را به خود مشغول داشته، عرضه می‌کنند و با استفاده از استعاره‌های ظریف، بالحساسات عمیق انسانی همراه می‌شوند. کیمبال یانگ می‌گوید: «جهان با کمک افسانه‌ها، معنا می‌یابد و لذایازمند طراحی مجدد نیست.»^۱ او می‌افزاید که چارچوب فراهم آمده به وسیله یک افسانه، موجب احساس ایمنی در استمرار عقاید (ایدئولوژی) ما می‌شود. حمامه‌های بزرگ شمالی، به شنویدگان خود احساس اطمینان و غرور آباء و اجدادی بخشیده و توضیحات ارضاکننده‌ای درباره معماها ارائه می‌دهند. این حمامه‌های نیز چون دیگر افسانه‌ها، ایزاری روشنگر برای به کارگیری در حیات کوتاه و گیج‌کننده بشر روی زمین بوده‌اند (منظور از حمامه‌های شمالی، داستانهای نقل شده در قرون ۱۲ و ۱۳ در ایسلند است. در این داستانها، صحبت از قهرمانان و حوارث و یا افسانه‌های مربوط به عصر حمامه در ترویژ است. -م).

در اصطلاح فنی، افسانه‌های مربوط به قوای اولیه خلقت، کیهان‌شناسی و اعتقادات مذهبی، اساطیر خوانده می‌شود. این اسطوره‌ها که تبیین بخش عظیمی از فلسفه حیات را در هر فرهنگ خاص بر عهده دارند، در قبال هرگونه تغییر، شدیداً مقاوم‌مند. گرچه نسخه‌های بسیاری از داستان خلقت، اوضاع پس از مرگ و ظهور منجی عالم وجود دارد، هر یک از آنها در چارچوب فرهنگی خود استمرار دارد. آنچه از یک نسل به نسلی دیگر منتقل می‌شود، همیشه در لفاظه و اژه‌های محکم پیچیده می‌شود. زبان مورد استفاده در بیان افسانه‌ها و شایعات، حتی همگام درگیرشدن آنها با موضوعهای کلی و عام، مجرد و مطلق نیست. موضوعهای مطرح شده در اساطیر، جزو مهمترین موضوعهایی هستند که بشر با آنها رویرو بوده و استاد و مدارک مربوط

۱. کیمبال یانگ (۱۹۳۶) صفحه ۴۳۷

به آنها برای ابد میهمند.

به علت قدمت مسائل کیهانی، درباره آنها افسانه وجود دارد و نه شایعه که اغلب در رویکرده نیاز آشکار می‌شود. با این حال، دوره‌های کوتاه‌تری از رواج شایعه زودگذر که گویی موقتاً، برای تسکین حس کنجکاوی و اشتهاي مذهبی بشر، طراحی شده‌اند، وجود دارد. گهگاه شایعاتی در مورد قریب الوقوع بودن پایان جهان، ظهور منجی عالم یا نفرین از مزار مطهر کسی و یا پیش‌بینیهای آسمانی مطرح و رایج می‌شود. در جنگ جهانی اول، شخصی یک فرشته را بر فراز سنگرهای فلاندرز در آسمان دیده بود.

تغییرات تسطیحی، برجسته‌نمایی و همانندسازی را که موجب به وجود آمدن افسانه‌ها می‌گردند، می‌توان به روشنی در داستانهای «تاریخی» زندگی قهرمانان ملی دید. نقل قولهایی که در مورد آرتور پادشاه انگلستان، فدریک باریاروسا و امثال‌هم مطرح می‌شوند، محلوطی از پندارها و حقایقند که در آنها، افسانه، دست بالا را گرفته است. کسی جز تاریخ‌نویس علاقه‌مند را پی‌باختن «هسته حقیقت» نیست. در هر حال، شکل جایگزین شده افسانه، همچون یک راهنمایی رضایت‌بخش، تلقی می‌شود. روح شاعرانه (آدمی) می‌پرسد «چرا که نه؟» برای مثال آیا (خاطره) ژاندارک^۱، به یادآوردن آنچه را که مورد آرزوست و آهکشیدن بخش عظیمی از نوع بشر را همزمان نمی‌کند؟ آیا این موضوع، برای یک افسانه در نمادین‌کردن یک پندار، مهمتر از نقادی بی‌مورد و کسل‌کننده جداسازی حقیقت ناب تاریخی از هضم تدریجی و برجسته‌نمایی این حقیقت نیست. افسانه‌ها حاوی آرزوها و الهامات بخش عظیمی از مردم جهان هستند.

Joan of Arc^۲ دوشیزه فرانسوی که از سال ۱۴۱۲ تا ۱۴۳۱ می‌زیسته و مدعی بوده که الهام غیبی به وی رسیده است. وی علیه انگلیسیها، سیاه آراست و شهر اورلئان را از جنگ آنان درآورده و سبب ناجگذاری شارل هفتم شد. انگلیسیها او را اسیر کرده و به جرم جادوگری، محاكمه و اعدام نمودند. چند سال بعد، کلیسا، بی‌گناهی او را اعلام کرد و در سال ۱۹۲۰ جزو مقدسین درآمد. وی «دختر شهر اورلئان» خوانده شده است.
به نقل از فرهنگ انگلیسی فارسی، نوشتۀ دکتر عباس آربانپور، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۹۲

زمان زیادی نمی‌خواهد تا یک شخصیت تاریخی تبدیل به فردی افسانه‌ای گردد. در کشور خودمان (آمریکا) شخصیت‌های برجسته‌ای بودند، بهویژه آنان که پیش از تولد نسل حاضر از دنیا رفتند، و کسانی که در ادبیات یا آواز، بزرگ داشته شده‌اند، هیئتی اسطوره‌ای می‌گیرند. داستان جان اسمیت و شاهزاده خانم پوکاهونتاس، اتکای چندانی بر واقعیت ندارد. کاپیتان اسمیت در گزارش اولیه سفر دریایی اش، ذکر چندانی از شاهزاده خانم نمی‌کند. ولی شانزده سال بعد زمانی که تاریخ عمومی را نوشت، شاهزاده خانم در مرکز توجهات قرار گرفت. از چگونگی مهیج شدن داستان توسط نویسنده، با وجود به فراموشی سپرده شده واقعه در حافظه‌وی، مطلع نیستیم اما مطمئناً سایر نویسندهان و جماعت تشنۀ داستانهای عشقی، نسخه برجسته و ادویه خورده آن را ترجیح می‌دادند.

افسانه جورج واشنگتن و درخت گیلاس را در کودکی می‌شنویم و بعدها نیز آن را به خاطر آورده و بسیار گرامی می‌داریم. بخشی از دلیل این موضوع، سادگی و بدین معنی کامل ماجراست و بخشی دیگر، همانندسازی عاطفی است که از سوی جوانان وطن پرست، با پدر باتقوای کشور انجام می‌گیرد. اما درستی داستان، مورد تردید است. ظاهراً منبع داستان، کشیشی بود که گفته وی ماجرا را از یک پیرزن شنیده است: آن پیرزن به عنوان یک خویشاوند دور، گاهی اوقات با خانواده واشنگتن ملاقات می‌کرده است؛^۱ بنیانی سست برای افسانه ملی!

ولی بار دیگر آن روحیه ظریف و شاعرانه مودم رخ نموده و می‌گوید «چرا باید این قدر به دنبال معنای تحت القطبی باشیم؟ جورج واشنگتن، مردی درست و ستودنی بود. این داستانی نوعی و تنها نماد پذیرش آن مرد و درک ما از تقوای اوست. خواهش می‌کنم فصل فروشی نکنید!»

اهمیت مفاد استعاره‌ای شایعه و افسانه

چگونگی ادای کلمات در افسانه و شایعه، ساده و اخباری است. یک کشته، با هزار سرنشین گم شد. جورج واشنگتن گفت: «باتبر کوچولوی خودم بربدم». ثور، چکش را می‌چرخاند تا رعد بیافریند. این عبارات، ظاهراً بیان حقایقند (یعنی پیشنهادهایی

۱. نویسنده (۱۹۳۸)، همچنین بربت (۱۹۴۱)

برای باور نمودن موضوعات بنیانی). به همین صورت، زمانی که در مورد تعریف شایعه و چگونگی جدایی از شواهد اصلی، صحبت می‌کنیم، در واقع معیاری تحت القاضی و ادبی را به کار گرفته‌ایم. ما محتوا را با حقایق قابل مشاهده، یعنی «معیار محركه» مقایسه می‌کنیم.

اما آیا شایعه واقعاً و نمود می‌کند که تعیین کننده و آگاهی بخش است؟ البته ظاهرآ نحورة ادای کلمات در شایعه چنین چیزی را نشان می‌دهد، اما نگاه دو، میین وجود مفاهیمی پنهان، هم در شایعه و هم در افسانه است. معانی کلمات، بیشتر از آنچه ظاهر آنها نشان می‌دهند، بوده و شاید اهمیت نهفته در آنها بیشتر و معتبرتر باشد. مثلاً زمانی که من می‌گویم، یهودیان در بازار بورس وال استریت فعالند یا یهودیان از سربازی می‌گریزند و آنان در ارتش به کارهای راحت مشغولند، در واقع، منظورم تنها طرح بی اعتمادی خود نسبت به یهودیان نیست؛ بلکه تحت پوشش این کلمات، ارزشیابی هم می‌کنم. به تعبیر موریس، من مشغول ارزیابی شاعرانه‌ای هستم.^۱ یا اگر با گفتن افسانه‌ای پیرامون خلقت یا قهرمانی ملی یا اسطوره‌ای از عالم پس از مرگ، مشغول تکرار یک ارزیابی فرهنگی باشم، دیگر بیانی یکسره اشاره‌ای یا آموزنده ندارم؛ اما بیان من در طریقی «ارزیابی - اسطوره‌ای» انجام شده است.

تا زمانی که شایعات، تظاهر به آموزشی - تخصیصی بودن می‌کنند، موجب اشتباه می‌شوند. اما از آنجایی که این گونه ظاهرسازی، همیشه دیده می‌شود، باید گفت چگونگی ادای آنها، در جهت فربی مردم قرار دارد. ولی در صورتی که شایعات به منظور ارزیابی به کار گرفته شوند، آنها دقیقاً طرز تفکر گوینده را مشخص می‌کنند. به موازات کوتاه و مختصر شدن و همچنین افسانه‌ای شدن، شایعات به گونه فراینده‌ای ویژگی ارزیابی یا استعاره‌ای می‌باشد. از نظر آموزشی - تخصیصی، ضرب المثل «شترمرغان، سرشان را زیر شن می‌کنند» حکایتی نادرست است، چون شترمرغان این کار را نمی‌کنند. اما در مورد بسیاری از مردم که این ضرب المثل در موردهشان مصدق دارد، این حکایت مبین یک حقیقت است؛ زیرا بسیاری از مردم، چشمستان را بر روی خطری که به آنان نزدیک می‌شود می‌بینند. جمله آلاسکا منطقه‌ای هست که سرما هرگز در آن نشکسته است، مغایر واقعیت است. اما وقتی

مايل هستيم وضعیتی مشابه را تبیین کنیم، دیگر متعادل شدن فصلی هوا در آلاسکا، بازدارنده نبوده و می‌گوییم «مثل آلاسکا سرد است».

استفانسن سیاح، معتقد است که باورهای غلط بی‌شماری در طول زمان ایجاد شده‌اند و به رغم وجود مدارک نفی‌کننده، این باورها در جهان متبدن بسیار رایجند. او می‌گوید، این تبلورات فولکلور، چیزی جز «استاندارد شدن خطأ» نیست.^۱ اما پیش از انتقاد از این نوع خطای استاندارد شده، باید دید که اساساً این خطایها به کدام حوزه‌ها و زمینه‌ها متعلق‌اند. کمتر کسی علاقه‌مند به دانستن این است که گروگها جفت جفت یا در گروههای کوچک سفر می‌کنند. مردم در واقع هیچ علاقه‌ای به جنبه‌های جانور‌شناختی گروگها ندارند، نکته مورد نیاز آنان در این بحث، یک استعاره است. هر انس لگدمال شدن زیر دست و پای یکدیگر، چیزی است که مردم جستجو می‌کنند.

بنابراین، بسیاری از مردمی که شایعه را پخش کرده یا افسانه‌ها را بازگو می‌کنند، حداقل نیمه‌آگاهند که آنچه می‌گویند، نباید به عنوان حقیقت ناب پذیرفته شود، اگر چه در لفاظه واقعیتها پیچیده شده باشد. آنان نیمه‌آگاهند که برای انتقال نظرهایشان از محملهای جذاب استفاده می‌کنند. هترمندان میدان ادبیات با استفاده از داستانهای تخیلی، دقیقاً این کار را نموده و حقیقتی تعمیم‌بافته را ارائه می‌کنند. پخش شایعه مثل ارائه داستانهای تخیلی به صورت نیمه‌آگاهانه است. یعنی اینکه ظاهر داستانی را که مطرح می‌کنیم ممکن است حقیقت نباشد. اگر آن را نمادین تلقی کنیم، معنا پیدا می‌کند. برای مثال من اطلاع ندارم که تشушعتات بسب اتم تا چند مایلی محل انفجارش، موجب سرطان پنهان یا مرگ حتمی می‌گردد. اما وقتی شایعه آن را پخش و در آن ذکر می‌کنم که نتیجه آن چنین است، در واقع آنچه پراهمیت جلوه‌گر شده است، از حقایق بازگشده، وسیع تر و صحیح‌تر است (شاید خود نیز به نیمی از مطالب عنوان شده شک داشته باشم). من می‌گویم: «عجب چیز وحشتناکی است این بمب اتم!» و چه کسی است که در حقانیت کلی من در این نحوه بیان شاعرانه ارزیابانه تردید کند.

بنابراین، این شایعات و افسانه‌ها از اهمیت بیانی بالایی برخوردارند و نباید آنها

رایه تبعیت از ظاهرشان تنها جملاتی یا اطلاعاتی به حساب آورد. بلکه باید آنها را جملاتی ارزیاب - که معمولاً این گونه هستند - دانست. در یک جامعه آزاد، ما از حق بیان احساسات افراد، حمایت می‌کنیم؛ چرا این حق در مورد شخصی که مایل است احساساتش را از طریق شایعه مطرح نماید، وجود نداشته باشد؟

مشکل اجتماعی شایعه، ناشی از این حقیقت عجیب است که معمولاً شنونده معنای تخصیصی موضوع و نه معنای ارزشیابی آن را در نظر می‌گیرد. اگر چه گوینده یک شایعه یا حادثه، ایندا آن را با ترکیب پیچیده عاطفی و شناختی خود همانندسازی نموده و سپس بازگو می‌کند، شنونده (اگر محظوظ نباشد) موضوع را به عنوان حقیقتی قابل تأیید تلقی می‌نماید. با این تلقی، شنونده، مقادب بیانی موضوع را با معنای عینی آن اشتباه می‌گیرد. برای درک واقعیت امر در شایعه باید از قدرت تعمق خوبی بخوردار بود.

دسته‌بندی شایعات

(از آن جایی که شایعات و افسانه‌ها، روابط اجتماعی ما را شکل می‌بخشند، طبیعی است که بینیم آیا اصولی برای تنظیم و دسته‌بندی آنها وجود دارد یا نه. و آیا اساساً تعداد پشندها برای باورنامدن، که به آنها وابسته هستند، آنقدر زیاد است که دسته‌بندی کاملاً بی مورد گردد؟

پاسخ به این پرسش، همچون موارد دیگر در پدیده‌های روانی و اجتماعی، بستگی به منافع و علایق تحلیل‌کننده قضاایا دارد. برای مقاصد محدود و خاص، امکان دسته‌بندی شایعات کاملاً محدود است؛ البته با این فرض که مقدار و تعداد کافی از شایعات، برای دسته‌بندی در دسترس قرار داشته باشند. ولی باید اذعان نمود که هیچ روش خاصی که دارای اعتبار منحصر به فردی باشد، وجود ندارد. ممکن است یک پژوهشگر علاقه‌مند به (۱) سرعت، دوره یا دیگر جوانب انتشار شایعه باشد و دومی علاقه‌مند به (۲) داستان شایعه باشد و سومی علاقه‌مند به (۳) طرز شایعه از قبیل آسیب‌رسانی، منافع یا خنثی بودن آن باشد.

پژوهشگران دیگر، ممکن است به دسته‌بندیهای دیگر روی آورند که در آنها بین موارد زیر فرق گذاشته شود: (۵) بین شایعات محلی و شایعات فراگیر؛ (۶) بین

شایعات جدید و قدیم (۷) بین داستانهای قابل قبول و غیر قابل قبول (۸) بین قصه‌های رایج در زمانهای کوتاه و بلندمدت. بنابراین، شایعه می‌تواند به شقق گونگونی تقسیم گردد. لازم است در اینجا سه اصل یادشده را برای دسته‌بندی شایعه تشریح کنیم:

الف - باساو (Bysow ۱۹۲۸) جامعه‌شناس روس، مسک زمانی را برای دسته‌بندی به کار گرفته است. او می‌گوید الولا یک نوع شایعه خزندگانی وجود دارد که به آرامی گسترش یافته و به همراه احساسی معلم از رازداری، رواج می‌باشد تا به مرور همه از آن باخبر شوند. در این دسته‌بندی، می‌توان شایعات غیب‌گویانه که انواع حوادث مصیبت‌بار را پیش‌بینی می‌کنند، قرارداد و در همین دسته‌بندی می‌توان شایعات مربوط به خلافکاریهای بانکداران جهانی، مهمات‌سازان، مقامات دولتی و رهبران اتحادیه‌های کارگری را گنجاند. شایعات خصم‌مانه معمولًا از این مقوله‌اند و عاملان آنها زنجیره‌ای پایان‌ناپذیر را برای انتشار تشکیل می‌دهند.

(۲) شایعات نوع دیگر، ماهیت آتشی هستند. این شایعات به این دلیل که مخاطرات یا وعده‌های فوری را مطرح می‌کنند، همچون آتشی که چوب را می‌سوزاند، به سرعت منتشر شده و جامعه را در طی مدتی بی‌نهایت کوتاه در بر می‌گیرند. شایعات حاوی موضوعهای خشونت‌بار یا تصادفهای بزرگ، فجایع و مصیبتهای فراگیر و یا پیروزی عظیم در زمان جنگ، در این دسته‌بندی قرار دارند. از آنجایی که این نوع شایعات مبتنی بر احساسات و عواطف شدید ناشی از دستپاچگی، خشم و یا سرور و شادمانی ناگهانی هستند - که در جوی مملو از هیجان مطرح می‌شوند - غالباً موجب واکنشی نیرومند می‌گردند.

(۳) نوع آخر در دسته‌بندی باساو، شایعات غواص هستند. این نوع شایعات، برای مدتی رواج می‌باشد و بعد زیر آب رفته و مجدد آبه هنگام ظهور شرایط مناسب، سر بر آورده و شایع می‌گردد. برکنار از تقاضهای روان‌شناختی، جنگهای جهانی اول و دوم از حیص شایعه، بسیار به یکدیگر شبیه بودند. داستانهای منتشر شده در سالهای ۱۹۱۴ تا ۱۹۱۸ به زیر آب رفته بودند و تنها پس از آماده شده زمینه، توسط نگرانیهای سالهای ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۵ باز دیگر مطرح شدند. برای نمونه، شایعه‌ای موسوم به زیان و تمیز وجود داشت. موضوع این شایعه به شرح زیر بود: یک اسیر جنگی امریکایی (ذر جنگ اول در بازداشتگاه آلمان و در جنگ دوم در

بازداشتگاه ژاپن) نامه‌ای برای خانواده‌اش نوشت که در آن، موضوع غیرمعمولی وجود نداشت و تنها از خانواده‌اش خواسته بود که تمیر نامه رانگه دارند. از آن جایی که سرباز امریکایی، هرگز علاقه‌ای به تمیر نداشت، خانواده‌وی تصمیم به تحقیق گرفتند. بنابراین، تمیر نامه را از آن جدا کرد و مشاهده کردند که در محل الصاق تمیر، سرباز مزبور نوشته است که مستولان بازداشتگاه، زیان او را بریده‌اند. موضوع این کار نامحتمل، در زمان هر دو جنگ شایع گردید؛ در حالی که دو واقعیت آشکار که خلاف آن را ثابت می‌کرد، نادیده انگاشته شد؛ یکی این که نامه‌های اسرای جنگی، اصولاً تمیر نداشتند و دوم این که در صورت بریده شدن زیان، به دلیل خونریزی بسیار زیاد، فرد نمی‌تواند زنده بماند مگر اینکه مورد جراحی فوری و بسیار دقیق قرار گیرد.

شایعه دیگری که تقریباً در همه جنگها تکرار می‌گردد، موضوع سمی نمودن آب آشامیدنی مردم توسط دشمن است. همین طور داستانهای مربوط به جنایتهای دشمن در زمان جنگ (مثل قطع کردن دست کودکان و پستان زنان) همیشه شایع می‌شود. شایعات درگوشی که در آن به ریاست جمهوری ایالات متحده برچسب و انگ می‌زنند، نیز، همیشه در دوران جنگها وجود داشته است. ممکن است این گونه شایعات «غواص» را به دو شیوه، توضیح داد. شاید آنها مذهبی مدید در ذهن برخی افراد باقی می‌مانند و سالها بعد مجدد شاید تاخودآگاه در شرایط مشابه، مطرح می‌شوند. یا شاید دو شایعه مشابه، ارتباطی باهم ندارند و تنها شباهت در شرایط، موجب بروز مجدد نیاز انسانی به مطرح نمودن شایعات یکسان می‌گردد. برای مثال، سمی نمودن آب کاری است که در همه جنگها، دشمن می‌تواند به آن مبادرت ورزد و مردمی که نگران وضع آب هستند، به آسانی، هراس خودشان را به صورت برجسته و تشیدشده در قالب شایعات مطرح می‌کنند؛ بدون اینکه درک کنند که برگی را در تاریخ گذشته شایعات، مجدداً ورق می‌زنند.

+ (ب) - اصل دیگری که در دسته‌بندهی به کار گرفته می‌شود، موضوعی است. در اینجا پژوهشگر، صرفاً تعداد شایعات مطرح‌کننده یک «موضوع خاص» را بر می‌شمارد. در وضعیت عادی مثلاً ممکن است، ما سهم داستانهای مرتبط با سیاست، بیماری، سکس، روابط خارجی و گروههای اقلیت را دنبال کنیم. در واقع، به علت وسعت بی‌اندازه دامنه موضوعات بالقوه، استفاده از این روش با مشکلات

بسیاری برخورد خواهد کرد؛ بهویژه که مناطق مختلف، گروههای حرفه‌ای متفاوت و رده‌های گوناگون تحصیلات، موانعی را به وجود خواهند آورد. اما باید گفت که این روش در زمان جنگ، کارآیی بیشتری دارد؛ زیرا در وضعیت جنگی، تقریباً همه شایعات به نوعی با جنگ ارتباط داشته و در سطح گسترده‌ای انتشار می‌یابند.

روانشناس کانادایی ج. آیروینگ (Irving ۱۹۴۳) دریافت که شایعات متشره در زمان جنگ در کشورش، شش موضوع اصلی را در بر می‌گرفتند: ۱. وحشت، نفرت، مرگ؛ ۲. اسراف و خوش‌گذرانی؛ ۳. تجاوز نظامی، یورش و تهاجم و به مخاطره افتدان امنیت؛ ۴. احساسات ضد انگلیسی؛ ۵. تیات دولت در خصوص جیوه‌بندی، امور مالی و سربازگیری؛ ۶. بی‌کفایتی در اداره امور جنگ.

اگرچه این نوع دسته‌بندیها حاوی منافع فوری برای روحیه بخشیدن به مردم بوده و روابط بین مردم و دولت را بهبود می‌بخشد، اما تنها مزیت آن، این است که می‌گوید مردم در چه زمینه‌هایی صحبت می‌کنند. این روش، بعثی را در مورد انگیزه‌های عوامل شایعه به میان نیاورده و کمکی به کشف قوانین کلی حاکم بر شایعات نمی‌کند.

ج - در فصل اول، یک اصل دقیقاً روان‌شناختی را برای دسته‌بندی شایعات مطرح نمودیم. این اصل، مبتنی بر تش انگیزشی نوع مسلط منعکس در شایعه است. خواننده به یاد می‌آورد که تحلیل ۱۰۰ شایعه زمان جنگ (رابع در سال ۱۹۴۲) حاکی از خصمانه، هراس‌آور یا آزومندانه بودن این شایعات بود. تنها تعداد کمی از آنان - برای اطمینان - حاصل تنشهای ذهنی که نوعی کنجکاوی است به نظر می‌آمدند. اگر خواننده بار دیگر به جدول شماره ۱ فصل اول نظر پیوند کند، مشاهده خواهد کرد که این انگیزه‌های اصلی، برای مقوله‌بندیهای ابتدایی تحلیل، به کار گرفته شده‌اند؛ ولی یک تحلیل محتوایی نشان خواهد داد که چه موضوعه‌ایی مورد تنفس یا هراس فرار گرفته و یا نسبت به آنها اشتیاق نشان داده شده است. این موضوعات نیز در این جدول گنجانده شده‌اند. لذا این دو اصل دسته‌بندی ترکیب شده‌اند. احتمالاً دسته‌بندی شایعات مبتنی بر سرچشمه‌های انگیزشی، در زمان جنگ بسیار ساده‌تر از انجام این کار در زمان صلح است. ولی حتی در زمان جنگ هم این تقسیم‌بندی سه گانه تنفس، هراس، آرزو، پیش از حد ساده‌سازی شده است. در واقع، یک شایعه

هراس‌آور (مثل نگرانی در خصوص جنایات دشمن) ممکن است در برگیرنده عواملی نظیر علایق جنسی، ماجراجویی و احساس داشتن روحیه برتر به عنوان موتور محرك شایعه باشد. عوامل انگیزشی پیچیده‌ای که شایعه با آنها همانندسازی می‌گردد، موضوعی شخصی است و برای درک اینکه چرا فردی خاص، موضوع معینی را می‌پذیرد، باید مطالعات درمانگاهی ویژه‌ای در مورد آن فرد انجام شود. به دلیل تنوع بسیار در انگیزه‌ها – که ممکن است در یک شایعه خاص وجود داشته باشد – هر گونه دسته‌بندی روان‌شناسخنی به نحو اجتناب‌ناپذیری بیش از حد ساده‌سازی شده و خام خواهد بود.

امتزاج شهوات و انزجار

به عنوان نتیجه مطالب گفته شده، نباید انتظار داشت که شایعه، تنها با یک تعایل عاطفی یا شناختی، رابطه‌ای تزدیک و تنگانگ داشته باشد. همانندسازی، تنها بر یک مبنای واحد عملی نمی‌شود. حتی یک داستان ظاهراً ساده خوش‌ساختار نیز ممکن است، همچون یک عامل توضیح‌دهنده، رضایت‌بخش یا تسکینی برای اختلاط احساسات عمل کند.

نمونه خوب این برخورد را می‌توان در شایعات خصم‌مانه یافت. این نوع شایعات ممکن است تنها یک فرد شریر را مطرح کنند (در این صورت هم طرز تفکری که در پشت ماجرا قرار دارد، نوعاً پیچیده است) ولی غالباً لبِ حمله مستقیم یا غیرمستقیم آنها متوجه بیش از یک نفر است. یک قطعه شعر مبتذل و متفقی که شایعه‌ای افتراق‌آمیز بود، در مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری سال ۱۹۴۴ به شرح زیر پخش شد: رئیس جمهور روزولت به همسرش می‌گوید:

You kiss the niggers,

تو سیاهان را ببوس،

I'll kiss the Jews;

من یهودیان را می‌بوسم؟

And we'll stay in the White House

و آن وقت تا هر زمان که بخواهیم

As long as we choose.

در کاخ سفید باقی خواهیم ماند.

سه انجار باهم ترکیب شده‌اند؛ و تنفر سه شاخه است.

جمع آوری یک سری شایعات ضد نژاد سامی، حاکی از همانندسازی شدن یهودیان و کمونیستها نزد عوام‌الناس بود. این به معنای یک تنفر دو شاخه است.

کسانی که نه تنها یهودیان بلکه بازار بورس نیویورک (موسوم به وال استریت) را نیز پست و حفظ می‌شمارند، با استفاده از عنوان «بانکداران بین‌المللی» مشکلی برای امتزاج تعصباًشان حس نمی‌کنند و این بروجسب خاص، می‌تواند بیانگر ارزشگارهای دیگری نیز باشد مثل تغیر از خارجیها و هر نوع امور بین‌المللی. شاید رکورد ارزشگار توسط هیتلر شکسته شده باشد. آنجا که او آنچه را «دموکراسیهای پولداران کمونیستهای بین‌المللی یهودی» می‌خواند، تقبیح نمود.

در طول جنگ جهانی اول در آلمان، شایعات فراوانی راجع به خیانت مردم بلژیک و برخورد بد آنان با ارتش آلمان رایج شد (بسیاری از داستانهای این شایعات، عیناً در کشورهای متفقین رواج داشت که البته شوارت مطرح شده در آنها، به آلمانها نسبت داده می‌شد). در این داستانها معمولاً روحانیت کاتولیک متهم به تحریک عوام‌الناس شده و محرك اصلی جنایات قلمداد می‌گردید. بنابراین، شاهد امتزاج تغیر سنتی بسیاری از آلمانهای پرووتستان نسبت به قدرت مطلق پاپ (نماد کاتولیکها) یا خشم ایشان نسبت به اهالی بلژیک به خاطر مقاومت در مقابل قوای آلمان (وان‌لانگن‌هور ۱۹۱۶) هستیم. در جنگ جهانی دوم، شایعات رایج در آلمان، غالباً روحانیت کاتولیک را همدست کمونیستها، هم‌پیمان سوسیال دموکراتهای ضد فاشیست معوفی می‌کرد؛ در حالی که شایعات و داستانهای روسی گهگاه کشیشهای کاتولیک را متهم به همدستی با نازیها می‌نمود.

داستانهای عجیب و غریب بسیاری در ایالات جنوبی امریکا در سال ۱۹۴۳ رایج شده بود. این داستانها که موسوم به «دارودسته الانور» بودند، نه تنها در خود ترکیبی از تغیر را، بلکه هراس، گناه و سردرگمی اقتصادی نیز داشتند. موضوع اصلی این داستانها تشكیل تعداد بسیاری از زنان سیاهپوست به ویژه کلفتها تحت رهبری الانور روزولت به منظور قیام علیه نظام اجتماعی حاکم بود. روشن‌ترین امتزاج، ترکیب دشمنی علیه اقدامهای جدید روزولت به سود سیاهان با احساس سنتی ضد سیاهان است. ولی پیچیدگی انگیزه‌ها از این نیز فراتر می‌رود.

انواع گوناگونی از شایعات مرتبط با «دارودسته الانور» با عنوانی نظری «دخلران الانور»، «باشگاه فرشتگان الانور»، «خواهران الانور» و یا «خاندان سلطنتی الانور» مطرح می‌شد. البته این عنوانین خود نشانگر همانندسازی با عقاید قالبی درباره سیاهان همچون مذهبی بودن ایشان و یا علاقه آنان به استفاده از نامهای شکوهمند

است. در سطح گسترده‌ای، گفته می‌شود که شعار این گروه: بازگشت همه زنان سفیدپوست در عرض یک سال به آشپزخانه خود بود (این جمله، کنایه از این است که زنان سیاهپوست، نباید کلفت باشند...). یک نمونه از داستانهای الatori این بود: «یک خانم سفیدپوست، مدتی را در سفر بسر بردا و پس از بازگشت به منزل دید که کلفت سیاه خانه، جلوی میز توالت خانم نشسته و مشغول شانه کردن موها یاش با شانه خانم است.» در نمونه دیگر، صحبت از حمام‌گرفتن کلفت سیاه خانه، در وان حمام صاحبخانه و یا پذیرایی از دوستانش در اتاق پذیرایی بود. در یکی از شایعات آمده بود که خانم سفیدپوستی از آشپزش خواست تا برای پذیرایی از میهمان خانم، شام تهیه کند. آشپز برای تلافی، از خانم خانه خواست که در عوض، ساعت هشصیخ روز یکشنبه به منزل او ببرود و برای میهمانانش صبحانه تهیه کند. گزارش شده بود که یک زن سیاهپوست به زنی سفیدپوست پیشنهاد کرده بود تا در قبال دریافت پول، لباسهای او را بشوید. گهگاه گزارشها محتوای خشنونت‌باری به خود می‌گرفتند و مثلًاً باشگاههای سیاهان را متهم به جمع آوری چاقوهای قصابی و بخشکن برای آغاز قیام می‌کردند.

در تمامی این نمونه‌ها، گذشته از احساسات ضد روزولت و ضد سیاه، به وضوح می‌توان هراس از معکوس شدن اوضاع را مشاهده نمود. سیاهان، طوری نمایش داده می‌شوند که گویی در آستانه قیام فرار دارند و تنها، حالت آتش تنفرآمیز زیر خاکستر را نداشته بلکه در حال تهدید به براندازی و معکوس نمودن اوضاع اجتماعی هستند. چرا؟ زیرا شایعه پراکن سفیدپوست، می‌بیند که احساس نبود امنیت اقتصادی و اجتماعی او، تا حدی با این گونه داستانها توجیه و تخفیف پیدا می‌کند. سفیدپوستی که از یک نوع نگرانی مبهم و نامشخص رنج می‌برد، با متهم نمودن یک سیاهپوست به تجاوز، احساس ناآرامی خود را توجیه نموده و با هشداردادن به دیگران، به یک نوع تسلی خاطر مالیخولیابی دست می‌یابد.

ولی ما باید موضوع را مورد بررسی دقیق‌تر قرار دهیم. شایعه‌ای که موضوع معکوس شدن وضعیت را مطرح می‌کند، به صورت غیرمستقیم به امکان برقراری رابطه‌ای به جز وضعیت موجود بین نژادها اقرار نموده و حاکی از اعتقاد مردم امریکا به غیرعادلانه بودن وضعیت موجود و ضرورت دگرگونی آن است. همان گونه که میرadal (۱۹۴۴) اشاره نموده، هر فرد امریکایی به چیزی بالاتر از سطح فعلی روابط نژادی

اعتقاد داشته و مایل است به روابطی بهتر دست یافته شود. امریکایی، قلبًا با گفته پاتریک هنری که خود بردهدار بود ولی در سال ۱۷۷۲ نوشت «من برای بردهداری توجیهی نداشته و نمی‌توانم داشته باشم»، موافق است. در عین حال، بیشتر سفیدپوستان تنها به خود اجازه می‌دهند که با چشمانی نیمه‌باز به این بلا تکلیفی اخلاقی نظر اندازند. پس از گذشت یک قرن و نیم از عصر پاتریک هنری، این درگیری هنوز ادامه دارد. زیرا جنبش آزادی تنها به آزادی اسمی منتهی شده است. اگر سفیدپوستان موضوع را عادلانه بررسی کنند، به خاطر تناقض آشکاری که بین «اعتقاد به برتری سفیدپوست» و «اعتقاد به عدالت» وجود دارد، دیوانه خواهند شد. بسیاری از سفیدپوستان به جای رو شدن با این تناقض آشکار و آشتنی ناپذیر، که بین دو ارزش مذکور وجود دارد، ترجیح می‌دهند بر پیچیدگی موضوع افزوده و آن را توجیه نمایند. شایعات از نوع «فرار از گناه»، با اشتیاق و به عنوان سپر بلا استفاده می‌شود. اگر، آنچنان که در داستانهای الانور گفته می‌شود، یک سیاهپوست، بیش از حد، مت加وز، توپه‌گر، قاتون‌شکن و خطرآفرین باشد، پس او «حق» برخورداری از شرایط مساوی را نخواهد داشت. یک سیاهپوست، نباید انتظار رفتاری را بهتر از رفتار با یک مت加وز غارتگر و باجگیر داشته باشد. باید او را سرجاشش نشاند و اگر هم واقعاً بی‌عدالتیهایی انجام می‌گیرد، صرف تحمل ما نسبت به سیاهان و عدم مخالفتمان با آنان برای جبران آن بی‌عدالتیها کافی است، زیرا او درست مثل یک بجهه سرکش و نافرمان است که باید با او برخوردی مهریان اما قاطع نمود. آری، فردی که تعصب نژادی دارد، با این گونه مانورهای منحرف فکری، خود را از احساس گناه نجات داده و از آن فرار می‌کند.

همین نوع فرار از گناه را می‌توان در مطرح نمودن شایعات فراوانی که جزئیات حوادث به اصطلاح جنایت‌بار و خائنانه سیاهان را تشریع می‌نماید، دید. در یکی از شایعات زمان جنگ، آمده بود که مقامات کشور حاضر نیستند از بین سیاهان، مثل سفیدپوستان، سربازگیری کنند، زیرا از دسترسی سیاهان به اسلحه و حشمت دارند (اودم ۱۹۴۳، صفحه ۱۱۱). حتی قصه‌های لطفیه گونه در مورد نادانی، ساده‌لوحی، زودباوری و تبلیغ سیاهپوستان و همچنین داستانهای بی‌شمار راجع به تجاوزگری جنسی آنان، همگی کارکردی یکسان دارند. همه این ماجراها به آرام نمودن احساس گناه سفیدپوستان منتهی می‌شود. با سیاهانی که خائن، جانی، دلتفک صفت، نادان،

خطرناک و ضد اخلاق‌مند، بجز سرکوبی و آنچه ما می‌کنیم، چه می‌توان کرد؟ اندیشهٔ تساوی ممکن است در نظریهٔ پردازی کاملاً درست باشد اما هرگز به معنای شمولیت آن در مورد جانیها، خرفتها یا سیاهان نبوده است.

برچسب نهایی متعصبین نژادی به سیاهان، شایعات جنسی است. سیاهان، مدام متهم به تلاش برای تجاوز به خط حرمت امتزاج سفید با سیاه می‌شوند. این گونه داستانها بیشتر در مورد مردان سیاهپوست علیه زنان سفیدپوست مطرح می‌شود نه در مورد رابطهٔ نامشروعی که غالباً مردان سفیدپوست با زنان سیاهپوست برقرار می‌کنند. داستانهای فراوانی از تجاوز جنسی سیاهان یا تلاش آنان در این جهت مطرح می‌شود؛ البته در این جهت داستانهای کمرنگ‌تری هم مانند دنبال شدن زنان سفیدپوست در کوچه‌های خلوت از سوی سیاهان، تلاش آنها برای گرفتن دست زنان سفید مطرح است. بر اساس یکی از داستانهای زمان جنگ، سیاهانی که به سربازی برده نشده بودند (یعنی آنها خائن‌اند) به مردان سفیدپوست عازم به جبهه‌های جنگ، می‌گفتند که سیاهان از زنان آنان «مراقبت» خواهند کرد (موضوع تجاوزات جنسی). با اینکه شایعات جنسی مربوط به سیاهان در جنوب امریکا خیلی عادی است، اما غالباً در شمال هم مطرح می‌شوند. در شهر نیوانگلند، که به خاطر روابط نسبتاً مسالمت‌آمیز بین نژادها معروف است، داستانی رواج پیدا کرده بود و در آن «توضیح» داده می‌شد که چرا در ورودی دستشویی رستوران معینی را با تخته مسدود کرده‌اند. دلیل ارائه شده (و کاملاً ساختگی) تجاوز دو مرد سیاهپوست به یک زن سفیدپوست در آن محل بود.

انگیزه‌های رایج، در اینجا، از این هم عمیق‌تر بودند. در سنت پورتنتی^۱ امریکایی، کلیه موضوعات مربوط به امور جنسی، از قدرت محركة عاطفی شدیدی برخوردار بوده و به همین دلیل (وجود این عواطف) که به سکس ارتباط پیدا می‌کند، به آسانی به سایر حوزه‌های نفسانیات شگفت‌انگیز سراست می‌کنند. امور جنسی به عنوان قضیه‌ای جذاب، هدفی هرگز فراموش نشده برای شایعات بوده و همچون موضوع وضعیت و موقعیت اجتماعی، منبعی برای به وجود آمدن احساس

۱. puritan؛ عضو دسته‌ای از پروتستانها که می‌خواستند، آداب ظاهر و احادیث را از مذهب بردارند – ۳.

شدید گناه است. ما هرگز خود را به خاطر گناهان جنسی که مرتکب می‌شویم (با معیارهای اعتقادی امریکاییان) سرزنش نمی‌کنیم، به همین دلیل، همیشه ترجیح می‌دهیم تا دیگران را به خاطر ارتکاب به این نوع انحرافات (واقعی یا تصویری) سرزنش کنیم. شباهت بین شایعات جنسی و شایعات مربوط به گروههای اقلیت، بسیار زیاد و فرافکنیهایی که در جهت فرار از گناه رخ می‌نمایند، در هر دو مورد فراوان است. این شباهت، موجب تسهیل در امر امتزاج می‌گردد. چرا همان کسانی را که وضعیت اجتماعی ما را مورد تهدید قرار می‌دهند، مقصّر انحرافات جنسی قلمداد نکنیم تا این رهگذر، خودمان از احساس گناه فرار کنیم؟

بسیاری از مردم، در عمق وجودشان هیچ‌گونه احساس امنیتی، نه در خصوص موقعیت اجتماعی، نه در آینده اقتصادی یا اخلاقیات جنسی خود ندارند. همه این موضوعها در زندگی آنها حالتی محوری و بسیار شخصی و خصوصی دارند. این گونه علایق عمیق و محوری را نمی‌توان از یکدیگر جدا نمود؛ زیرا هرگونه تهدید نسبت به یکی از آنها، تهدید نسبت به بقیه نیز هست. لذا سپر بلای ساخته شده از سیاهپوست، نه تنها او را از لحاظ اجتماعی، گستاخ معرفی می‌کند بلکه به ما این فرصت را می‌دهد تا او را خطیری نسبت به شغل خود جلوه داده و به عنوان کسی که، در مقایسه با خودمان، در امور جنسی خوددار نیست، معرفی کنیم. در شخصیت فرد سیاهپوست، ما همه انحرافات و برخوردهای پستی را که در صورت دستیابی به فرصت از خودمان سر خواهد زد، متجلی می‌بینیم؛ مقصّر اوست؛ حتی اگر ما بی‌تفصیر هم نباشیم؛ سوءرفتارهای او (همان گونه که در شایعات ملاحظه می‌کنیم) علّی بوده و از ما بدتر است؛ بنابراین ما نباید به خاطر لغزش‌های ناچیز خود، احساس گناه کنیم.

در حالی که این دلیل تراشیها ادامه دارند، احتمالاً ما، باید تمام ویژگیهای «حیوانی» سیاهپستان را منفی ولی فریبende و دلربا ببینیم. اگر چنین باشد، باید با تمام قوا این جذبه شیطانی را سرکوب کرد و با توصل به «تشکل واکنش» (یعنی با هجوم و حمله به آن فریبندگی ناپسند) علیه این شیطان (سیاهپوست)، جنگی سخت‌تر را شروع کنیم. (مکالیں ۱۹۴۶) برای این کار، به مقدس‌ترین کار ممنوع، رو می‌آوریم؛ یعنی به شدیدترین وجه ممکن با امتزاج نژادی، مخالفت می‌کنیم. فکر این کار هم پشت ما را می‌لرزاند (واقعاً؟). اگر راه بروای این امتزاج باز شد، آن وقت

همه معیارهای اخلاقی و اقتصادی ما سقوط خواهند کرد. (در آن صورت) من خواهم پذیرفت که از آن غریبیه سیاه شورو (که در بخشی از ناخودآگاه خود، او را رفیق شفیق نامقدس خود می‌دانم) شکست خورده‌ام.

پیچیدگی موجود در تحلیل شایعات ضد سیاه در ظرفات و ریزه‌کاری موجود در امتزاج عاطفی و شناختی، که جذبه خود را توجیه می‌کند، مبالغه نمی‌کند. گویی، این یک قانون است که مردم، قدرتهای شیطانی را شخصیت‌بخشی کرده و آنها را در گروههای اقلیت که به شکل بارزی متفاوت از خودشان بوده و در دسترس قرار دارند، متصرکز و متجلی نمایند. امروزه عادی‌ترین «اجنه» در ذهن مردم عبارتند از کمونیستها، یهودیان و سیاهپوستان. از آنجا که گناهان مستتب به آنان فراتر از استحقاق واقعی آنان است، ما از لحاظ فنی آنها را «سپر بلا» می‌خوانیم (به کتابی با همین عنوان چاپ دانشگاه هاروارد ۱۹۴۳ رجوع کنید).

مشتریان شایعه

(هر شایعه‌ای، مشتری ویژه خود را دارد. مثلاً شایعات مالی عمدتاً در بین جماعتی زایع می‌گردند که بالا و پایین رفتن بازار، بر ثروت آنان تأثیر می‌گذارد. همین طور شایعات مربوط به تغییرات قانون سربازگیری، نرخهای مالیات بر درآمد یا قوانین مربوط به پروژه توسعه مسکن، بیشتر در بین کسانی که بالقوه تحت تأثیر قرار می‌گیرند، منتشر می‌شوند. شاگردان مدارس که همگی تعطیلی را دوست دارند، از گزارشهای مربوط به «جلسة معلمان» و یا تعمیرات ضروری ساختمان مدرسه، استقبال کرده و از آن شایعه‌ای می‌سازند. گروههای متفاوت حرفه‌ای یا اجتماعی نیز، همگی آمادگیهای ویژه خود را برای این کار دارا می‌باشند. پزشکان، روحايان، خلبانها یا گروههای نمایشي، همه، داستانهای را منتشر می‌کنند که منعکس‌کننده منافع مشترک آن گروه خاص است. اگر مبنای گروه خاص مطرح باشد، از میان همان گروه و اجتماع خاص برای شایعه، شنونده پیدا خواهد شد.

اما در آمادگی پذیرش شایعه، تفاوت‌های فردی چشمگیری وجود دارد. مثلاً همه امریکاییها معتقد به بدگویی از سیاهان نیستند؛ ولو اینکه در مجله آنان، تعصب نژادی در اوج قرار داشته باشد. در هر روستا نیز عده‌ای در مقابل شایعات (بومی) مقاومت می‌کنند. در هر اجتماعی از اشخاص مشترک‌المنافع، حتی در شرایطی که

ایهام و اهمیت موضوع زیاد باشد، هیچ فردی مبدل به حلقه‌ای از زنجیره پخش شایعه نمی‌گردد، مگر اینکه تلقین پذیر باشد.

تلقین پذیر بودن، یعنی پذیرفتن قضیه‌ای به منظور باورآوردن به آن در حالی که از سند و دلیلی که باید منطقاً به همراه داشته باشد، تهی است. بعضی از مردم به تفتیش متقدانه هر آنچه به گوششان می‌رسد، عادت کرده‌اند. این گونه افراد که مثلاً در علم نفت (نفت‌شناسی) یا روان‌شناسی اجتماعی و یا دیگر حرفه‌ها پرورش یافته‌اند، عموماً ذهنی مشکوک داشته و همیشه در انتظار شنیدن دلیل و مدرکی قابل انتکا هستند.

از طرف دیگر، مردم تلقین پذیر کسانی هستند که حیات ذهنی آنان یا دارای ساختاری ضعیف است و یا مالامال از عقده‌ها یا عقیده‌های قالبی. دسته اول، شامل بسیاری از افراد کم‌سواد می‌گردد. از دید این افراد، حوادث رخ داده ذر محیط اجتماعی و فیزیکی، ذاتاً اسرارآمیز است. جهان علم برای این افراد، سرزمینی ناشناخته است.^{۱۹۴}

کانتریل کشف کرد که بخش بزرگی از وحشت‌زدگان از گزارش خیالی حمله اهالی مریخ به زمین (که اورسن ولز، در رادیو ارائه کرده بود) کسانی بودند که از آشوب در اروپا، رکود اقتصادی و یا از پیشرفت‌های حیرت‌آور علمی آشفته و معتقد به «هر چیزی می‌تواند اتفاق افتد»، شده بودند (کانتریل ۱۹۴۰). این اشخاص آنقدر بی‌اطلاع بودند که حتی به زمان اعلام شده برای پخش آن گزارش رادیویی هم توجه نکردند (زمان پخش برنامه در روزنامه‌های صبح همان روز چاپ شده بود). آنان حتی سعی نکردند درستی یا نادرستی این گزارش را به نوعی از اتفاقات کشف کنند و کاملاً تسلیم وحشت شدند، زیرا ذهن آنان از هیچ گونه اهرم انتقادکننده‌ای برخوردار نبود و اساساً «انسجام» نداشت و بنابراین به سادگی به دام بادهای متغیر و رسانه‌های جمعی افتادند.

^{۱۹۴} (شاید بیشتر کسانی که در قبال شایعه تلقین پذیر هستند، مردمی باشند که ذهن‌شان از برخی جوانب «بیش از حد منسجم» است. آنان، شایعات همگن و هم‌ستخ را با ولع تمام در بخش‌های ذهن خود جای می‌دهند^{۱۹۵} برخی از افرادی که داستان توضیحی و پیش‌قصاوونگر هجوم اهالی مریخ به کره زمین را پذیرفته بودند، افرادی متدين بودند که انتظار پایان جهان را می‌کشیدند. برخی دیگر به دلیل رکود



این تصویر که توسط توماس راولندسن ۱۸۲۷-۱۸۵۶ ترسیم گردیده، در «کالبدشاتی مفاسدی»، تشابهات در صورتی‌های انسانها و حوش»، تأثیف او، آمده است. هرمند به این شکل عنوانی نداده است. آیا زنجیرهای از شایعه است در حال رسیدن به اوجی پلید؟ آیا نشانگر یک شایعه ملکوک‌کننده یک فربانی گناه است؟

اقتصادی، در حالتی حاکی از نامنی بسر می برند و هر لحظه انتظار مصیبتي را می کشیدند؛ بدون اینکه بدانند این مصیبti از چه نوع و سخنی خواهد بود. همچنین مدارک به دست آمده نشان می دهد که پذیرندگان مشتاق انگها و تهمتهاي سیاسي، همان کسانی هستند که به دولت وقت اعتماد ندارند (آلپورت و لپکین ۱۹۴۵). داستانهای مرتبط با شرایط حاکم بر اوضاع داخلی روسیه (که از لحاظ ابهام و اهمیت و همچنین تعصب در اوج قرار داشتند)، یاتوجه به مواضع اجتماعی شنونده یا مورد پذیرش قرار می گرفتند و یا رد می شدند (شایعات خصمانه تنها در بین کسانی رواج می یافتد که قبلآً آمادگی نفرت از قربانی شایعه را داشتند. شایعه، همچون تبلیغات (که این دو به یکدیگر سیار نزدیک هستند) موجب تأیید و فعالیت مجدد گرايشهایی می شود که از قبل وجود داشته؛ نه ایجاد گرايشهای تازه و نوین.^۱

(برای اینکه شایعه بتواند رواج یابد، یک پیش شرط دیگر نیز لازم است. این، پیش شرط کاملاً بدیهی، لزوم تماس و ارتباط افراد مستعد با یکدیگر است. گروههایی همچون ملوانان، اعضای یک واحد رزمی، همکاران در یک اداره، اعضای باشگاهها یا ساکنان شهرهای کوچک، همه جزو برخورداران از آن پیش شرط بوده و همگن و در تماس باهم هستند. شایعه در بین این افراد، سریعاً منتشر و رایج می گردد. با این حال، حتی در یک جمعیت همگن و یکدست، مجازی انتخابی خاصی وجود دارد. برای مثال شایعه ترجیح همه افراد سی و پنج سال به بالا از سربازی، مثل برق در یک پادگان، اما تنها در بین کسانی که سنشان بالای سی و پنج بود، منتشر شد. در یک اداره، یک خوابگاه و یا یک محله، شایعات اصولاً از مجازی دوستی رواج می یابند)^۲

زنجبیرهای شایعه که در نتیجه صمیمیتهای اجتماعی بین گویندگان و شنوندگان به وجود می آیند، مورد توجه مورنو (۱۹۳۴) قرار گرفتند. در روش مورد استفاده این پژوهشگر برای ترسیم نقشه جغرافیای اجتماعی هر اجتماع، ویژگی «جریانات روان شناختی»، که شایعات در امتداد آنها رواج می یابند، مورد عنایت قرار داشت. در این روش که به «جامعه سنجی» موسوم است، از افراد خواسته می شود تا بهترین دوستانشان را معرفی کنند (شاید با مطرح نمودن پرسشهايی از قبیل میل دارند با چه

کسی زندگی، کار یا تفریح کنند). شبکه روابط به دست آمده می‌تواند مجاری و راههایی را که از طریق آنها ارتباطات بین شخصی، از جمله شایعه، جریان پیدا می‌کند، پیشگویی نماید.

۲) اگرچه معمولاً روابط دوستانه موجب به وجود آمدن زنجیره شایعه می‌گردد، اما در شرایطی کوتاه‌ترین تعاس، برای ایجاد این زنجیره، کفايت می‌کند. مثلًا ما برای وقت‌گذرانی در یک مسافت را با قطار، سر صحبت را با یک غریب کاملاً ناشناس باز می‌کنیم و در این گفتگو، پای شایعات و غیبت به میان آورده می‌شود. علاوه بر آن، زمانی که بعranهای عاطفی، مردم را در خود غرق می‌کنند، آنان مستعد گفتگو در مورد بحران با هر همسایه غریب می‌شوند. در یک آتش‌سوزی جدی در یک هتل، تماشچیان، این «اطلاعات» را منتقل کردن که سه، هشت، ده، بیست مسافر در طبقات بالای هتل در دام آتش گرفتار شده بودند. بنابراین، بی‌حوالگی و یا هیجانات ممکن است که موقعیاً به شکل‌گیری زنجیره شایعه، همچنان که زنجیره دائمی شایعه ناشی از مناسبات دوستی است منجر شود.

اداره تبلیغات جنگ امریکا در سال ۱۹۴۳ پژوهشی آموزنده در مورد مشتریان شایعه انجام داد. در این پژوهش دو شهر امریکایی نیو برمنزویک (ایالت نیوجرسی) و پورتلند (ایالت مین) که شرایط جنگی بر آنها تأثیر گذاشته بود، مورد بررسی قرار گرفتند. بر اساس مشاهدات انجام شده در هر دو شهر، کسانی که از سوی مصاحبه کنندگان در دسته‌بندی «کاملاً آگاه» قرار داده شده بودند، نسبت به آنانی که «کم اطلاع» خوانده می‌شدند، تعامل بیشتری برای به خاطر آوردن شایعات نشان می‌دادند. افراد «کاملاً آگاه» از قدرت بیان بهتری برای تبیین افکار و احساسات خوددار بودند. به علاوه مردمی که به نحوی گستردۀ تر در فعالیتهای اجتماعی شرکت می‌کردند، در پذیرش و انتشار شایعه مستعدتر از گوشۀ گیرها بودند. مثلًا خانمهای شاغل در بیرون از خانه، در مقایسه با خانمهای خانه‌دار، شایعات بیشتری را شنیده و منتشر می‌نمودند. از بین کسانی که در دسته‌بندی «فعال در اجتماع» قرار داشتند، ۶۰٪ عامل انتشار شایعه تشخیص داده شدند؛ اما از بین افرادی که یک زندگی نسبتاً متزوی داشتند، تنها ۳۰٪ این چنین بودند.

اکنون نظر خود را در مورد این پژوهش ارائه می‌کنیم. آیا کسانی را که مصاحبه کنندگان در ردیف «کاملاً آگاه» دسته‌بندی کردن، واقعاً این گونه بودند؟ اگر

آنان از تمامی واقعیتهای موجود آگاه بودند، طبعاً تمايل کمتری برای انتشار شایعه داشتند. معنای درست نتیجه این پژوهش، این است که هر چه طبق علایق و منافع وسیع تر باشد، موقعیتهای بیشتری برای پخش شایعه وجود خواهد داشت. در فصل اول به این نکته اشاره شده بود که تنها در صورتی که اخبار، کامل و بدون ابهام باشند، می‌توانند شایعات را خشی کنند. تردیدی نیست که شهروندان کاملاً آگاه، رونامه‌های بیشتری مطالعه کرده و به بنگاههای خبری بیشتری دسترسی دارند. اما ممکن است همین افق گستردۀ دید اجتماعی نیز مبهم و تیره باشد. غالباً رخدادهایی که در فاصلۀ زمانی یا مکانی دوری اتفاق افتاده‌اند، از ابهام بیشتری برخوردارند و بنابراین از خود، استعداد بیشتری برای تبدیل شدن به موضوعات شایعه نشان می‌دهند. برای اینکه افراد کاملاً آگاه بتوانند در قبال شایعات از خود مقاومت نشان دهند، باید به آگاهیهای فراوانی دست یابند.

شایعات در گوشی

همان گونه که قبل از گفتیم (احساسات شدید باعث عبور جرقه شایعه از فاصلۀ ارتباطی مابین غریب‌های می‌شود. به همین دلیل در زمان جنگ یا زمان وقوع یک فاجعه و یا در طول مبارزه‌های انتخاباتی، شایعه و غبیت معمولاً از مجاری عادی خود خارج می‌گردند. در این موارد، شایعه که رنگی از تهمت و افتخار دارد و حالتی شنیع به خود می‌گیرد، به شکل کنایه یا الفاظ از طریق نجوا منتشر می‌شود.

چون سیاست برای بسیاری از مردم موضوعی جذاب است، مطمئناً در طول انتخابات با شایعات نجوا ای گوناگونی در مورد نامزدهای انتخاباتی مواجه می‌شویم. هر چه تنفر از یک نامزد انتخاباتی بیشتر باشد، شایعاتی که انگیزه‌ها، زندگی گذشته، اخلاقیات شخصی و مقاصد آینده او را مورد حمله قرار می‌دهند، بیشتر خواهند بود. از سالهای بسیار دور تاکنون، شایعات نجوا ای، انتخابات رئیس جمهوری را در کشور ما، لکه دار کرده‌اند. اگرچه شخصیت قربانیان این گونه شایعات، همچون شخصیت اندرو جکسون و وارن هاردینگ بسیار متفاوت بوده‌اند، انگها و اتهامات، همراه از مقوله‌هایی تکراری همچون روابط نامشروع جنسی، برخوردي بی‌رحمانه با همسر، شرابخواری مفرط و یا داشتن خون سیاهپوست یا یهودی، تشکیل می‌شده‌اند؛ جفرسون متهم به بی‌خدایی و فساد اخلاقی بود؛ گارفیلد در

آستانه طلاق دادن همسرش قرار داشت؛ آرتور، با خانمی در واشنگتن روابط نامشروع داشت؛ کیلولند، هر شب مست می‌کرد و همسرش را کشک می‌زد؛ هاردینگ خون سیاهپوست داشت؛ ال اسمیت، دست‌نشانده سیاسی پاپ بود (تنها به این خاطر که او از لحاظ اعتقادات مذهبی یک کاتولیک برجسته بود)؛ فرانکلین روزولت، هم یهودی بود و هم دیوانه.^۱

وقتی این ویژگیهای شیطانی به نامزد انتخاباتی، که چندان هم مورد علاقه‌ما نیست، نسبت داده می‌شود، دیگر او بیشتر از هر چیز دیگری سزاوار تنفس و مخالفت ما می‌گردد. تا قبل از شنیدن شایعه، ما تنها فکر می‌کردیم، او شیطان صفت است؛ اما حالا دیگر می‌دانیم که او این گونه است^۲ قدرت برچسبها، یادآور قدرت انگهای ضد سیاهپوستان است. (مثلاً یک فرد ثروتمند نمی‌تواند مخالفت خود را با اصلاحات لبرال‌منشانه‌ای که از طریق مالیات‌های بیشتر، ثروت او را محدود می‌کنند کاملاً توجیه نماید؛ زیرا او قلیاً قبول دارد که عدالت اجتماعی، مستلزم ایجاد این گونه محدودیت است. اما وقتی بگوید که نامزد انتخاباتی (که دست به این نوع اصلاحات خواهد زد)، فردی هرزه و دیوانه بوده و یا خون سیاهپوست در رگهایش جاری است، آن وقت به نظر او، مخالفتش در جهت درستی قرار دارد. احساسات خصم‌مانه، درست مثل پخش شدن لکه روغن، آنقدر پخش می‌شود که دیگر نمی‌توان مرکز اولیه لکه راشناسی‌یی نمود.

زمانی گفته می‌شود که نقش شایعات تجوایی در انتخابات محلی، در مقایسه با انتخابات ملی، کوچک‌تر است. اگر این موضوع درست باشد، دلیل آن، دو جنبه دارد. معمولاً مبارزات انتخاباتی محلی، موجب برانگیخته شدن شدید احساسات نمی‌شوند زیرا نتیجه این نوع انتخابات، تأثیر چندانی بر منافع شخصی افراد ندارد. مضارفاً اینکه نامزدهای محلی معمولاً برای افراد آن منطقه نسبتاً شناخته شده‌تر بوده و ابهام چندانی در مورد زندگی سیاسی و خصوصی ایشان وجود ندارد؛ ولی در مورد نامزد «انتخاباتی» که در سطح ملی انجام می‌گیرد، «قریباً هر چیزی» می‌تواند حقیقت داشته باشد. شایعات تجوایی «تجاری» هم پدیده‌ای ناشناخته نیست. برعکس از تبلیغات‌چیها و مشاوران روابط عمومی، که بیشتر به حاضر ویژگی

۱. داستانهای ملال آور این شایعات تجوایی را آدامز (۱۹۳۲) نقل کرده است.

ماجراجویانه‌شان شهرت دارند تا رعایت اخلاقیات، این گونه شایعات را کشف کردنده.^۱ ممکن است یکی از این افراد، با دریافت دستمزد، در جبن استراحت در کوپه تراموا یا در آرایشگاه و یا در یک پارک عمومی، شروع کند به تعریف و تمجید از یک نوع کالا و تکذیب و تحقیر کالای رقیب آن. ولی در اینکه آیا چنین برخورد خلاق تجاری سودآور است یانه، تردید وجود دارد. از لحاظ روان‌شناسی، ضعف این نوع برخورد، در این واقعیت، نهفته است که شنونده، موضوع را مهم نمی‌بیند. اگرچه ممکن است شنونده ذهنیتی مثبت نسبت به کالای مورد تبلیغ پیدا کند، احتمالاً حوصله تکرار قصه خسته کننده را برای دوستانش نخواهد داشت. شاید پول بتواند عاملی را به استخدام درآورد ولی قادر به ایجاد زنجیره شایعه نخواهد بود.

مطبوعات و شایعه

اگرچه شایعه اصولاً از مسیر تعیین شده توسط گفتارهای فی‌البدیهیه به سفر می‌پردازد، اما نباید نقش مطالب چاپ شده در این جهت دست کم گرفته شود. در کشورهایی که مطبوعات در خدمت دولتها خودکامه قرار دارند، تبلیغات مبدل به منبع اصلی شایعات می‌گردد. اوضاع در آلمان، ایتالیا و ژاپن این چنین بود. کشت شایعه، یکی از روشهای عمدۀ تبلیغات متحلّیین در جنگ جهانی دوم بود.^۲

حتی در کشورهایی که انتشارات آزاد است، مطبوعات می‌توانند به اشتباه، شایعاتی را مطرح کنند. شاید این کار با اشتباه در موئیت بودن یک «بیانیه خبری» انجام گیرد. البته موارد نادری هم از طرح عمدی شایعه در مطبوعات وجود دارد. ممکن است یک سردبیر غیرمسئول، درست مانند هیتلر، حافظه عمومی مردم را ضعیف تصور نموده و در تحقیق درستی و نادرستی خبر، کوتاهی کند. عنوان خبر یکی از روزنامه‌ها عبارت بود از: «یک وکیل سابق دادگستری می‌گوید که ۹۰٪

۱. به لینل و ملک کارتی (۱۹۳۶) رجوع کنید.

۲. هیتلر به فراموشکاری مردم اتکا نموده و معتقد بود که داستانهای خلق‌الساعده، چه دروغ و چه واقعی، موجب اقدامات پارتیزانی می‌گردد و تأثیر معکوس دازمده نخواهد داشت. اما آن گونه که هیتلر تصور می‌نمود حافظه جمعی مردم ضعیف نبوده و برخورد بشر قابل پیش‌بینی مطلق نیست. برای مطالعه در خصوص کوتاهی و شکست نهایی تبلیغات کذب و شایعات به بارتلت (۱۹۴۰) رجوع نمایید.

استادان دانشگاه مبانی کمونیسم را تدریس می‌کنند.» کمتر کسی به فکر انطباق تیر اخبار با شایعات می‌افتد ولی بسیاری از تیرها به خاطر انحرافات، همچنین برجستگی‌هایی که در آنها انجام می‌گیرد (همانندسازی با تعمیبات سردبیر)، دقیقاً با فرمول شایعه وقق می‌یابند).

سلدس (۱۹۳۵) نشان داد که مطالب مطرح شده بالا اصلاً و ابدأ مناسب این عنوان پرشور نبود. اختلاف بین عنوان و موضوع خبر، چیز ناآشنایی نیست؛ عنوان (همچون شایعه) افشاکننده تعصب سردبیر یا صاحب نظریه است و موضوع خبر، برای حفاظت آزوی، حاوی حقایق نسبی بسیاری است.

همچنین گزارش‌های انتخابی که در اخبار معمولی مطرح می‌شوند، گهگاه، مبدل به نمونه‌هایی از نیمه - شایعه می‌گردند. گزارش چاپ شده می‌تواند، فی الواقع حقیقت را مطرح کند، اما نمی‌تواند حق مطلب را ادا کند و غالباً قادر نیست حقیقتی متداول یا متوازن را متجلی سازد. به همین دلیل، نتیجه اجتناب ناپذیر، چیزی جز تصویر تحریف شده نخواهد بود و بعداً زمانی که خواننده، مطلب را به یاد آورده یا دوباره برای دیگران تعریف می‌کند، احتمالاً آن را در همان جهت انحراف اولیه و الفاشده برجسته خواهد نمود. همزمان با قرارگرفتن «قانون بی طرفی مطبوعات» در دستور کار کنگره (امریکا)، تحلیل محتوای نشریات شهر بوستون (امریکا) نشان داد که بیشتر این نشریات، برای مقالات و سخنرانیهای مؤید نظرهای مطرح شده در سرماله‌هایشان، فضای چاپی بیشتری عرضه می‌کردند. به علاوه، آنها مطالب و گزارش‌های هم‌آوا بنا موضع سرماله‌هایشان را در آغاز موضوع خبری چاپ می‌کردند و در اوخر خبر، نمونه‌ها و گزارش‌های مخالف را به چاپ می‌رساندند. این حربه موزیکای سردبیران، موجب تسطیع نظرهای نامطلوب در ذهن خواننده و برجسته تر شدن مواضع مطلوب آنان می‌شد (آلپورت و فیدن).

طی پاییز سال ۱۹۴۵، روزنامه‌های پاریس با گزارش‌های شایعه بیماری استالین، ظلم شده بودند. موضوع این شایعه در روزنامه‌های ضد کمونیست چاپ می‌شد. آنها سعی داشتند تا موضوع را آنقدر برجسته کنند تا بحث به یک بحران در روسیه متنه شود. از طرف دیگر، روزنامه‌های طرفدار کمونیستها، یا با بی توجهی از کنار این خبر می‌گذشتند یا هم بیماری استالین و هم بحران را تکذیب می‌کردند (زرنر (۱۹۴۶).

خبرنگاران، از لحاظ روانی در موضع ناموزونی قرار دارند. حتی اگر مثبت ترین نیات را هم داشته باشند، داستانهایی که مطرح می‌کنند چاره و گریزی جز عبور از مسیر شایعات تحریفی ندارند. شخص خبرنگار، به ندرت شاهد عینی است؛ بلکه تنها پس از بوقوع پیوستن ماجراهی که ارزش خبری دارد، وارد صحنه می‌شود. احتمالاً منابع اطلاعاتی او، دو یا سه مرحله از شاهد عینی فاصله دارند (که تازه گزارش خود شاهد عینی هم چندان دقیق نیست). تا همینجا هم «خبر» تبدیل به «گفته شده» گردیده و آنچه خبرنگار می‌نویسد و بعد رونوشت بردار روزنامه در آن نظر می‌دهد، چیزی جز سرشاریبی محتاطانه تسطیح، برجستگی و همانندسازی نیست.

سلدس به عنوان نمونه، مقاله‌ای منتدرج در نسخه چاپ پاریس روزنامه شیکاگو تریبون را مطرح کرد. در این مقاله، موضوع خودکشی یک هنرپیشه زن عنوان شده بود.

حقایق	داستان گزارش شده
- نه چند لحظه پیش بلکه پس از برد اول تعاملی.	بلگراد ۱۲۷ -
- نه در لوبلیانا، بلکه در کلاجنفورت.	دیشب چند لحظه پیش از اینکه خانم آلا
- نام او الی بی بود.	بهرو، هنرپیشه اهل اسلو، روی صحنه شائز
- اهل اسلو نبود، او را در اتفاق تعویض	لوبلیانا ظاهر شود، بلکه اهل وین بود.
- در اتفاق تعویض نیاس نبود بلکه در هتل بود.	لباسن، حقان آویز و مرده یافتد. دلیل
- دلیل آن معلوم بود.	خودکشی نامعلوم است.

سلدس نتیجه گیری کرد که: «متن ماشین نویسی شده، دقیقاً به اندازه شش خط و نیم مطلب، در برگیرنده هفت واقعیت بود و از این واقعیت، تنها خودکشی درست و مابقی نادرست بودند» (سلدس ۱۹۳۵، صفحه ۱۶۳).^۱ نمی‌توان انتقاد از این گونه تحریفات را متوجه انگیزه‌های گزارشگر نمود. همان گونه که در آزمایش‌های ما مشاهده گردید، گزارشگر با وجود تلاش فراوان برای ارائه گزارش دقیق، باید با روند بازسازی و جایگذاری که همیشه در پی او هستند، مقابله نماید.

۱. از کتاب آزادی مطبوعات، به فلم جورج سلس (۱۹۳۵)، استفاده با اجازه ویژه ناشران انجام گرفته است.

به هر دلیل یا دلایلی که در بالا اقامه گردید، بیشتر مطالب روزنامه‌ها برخی از ویژگیهای شایعه را به خود می‌گیرند، با این حال در اصول تضاد شدید اخبار با شایعه غیر قابل نقض است، زیرا ویژگی اولی، انتباط آسان آن با معیارهای تعیین شده و مدرک و سند است و ویژگی دومی، نبود چنین انتباطی است. اما همیشه این وجهه تمایز اخبار و شایعه به اندازه‌ای که در مباحث نظری، روشن است، در اذهان مردم مؤثر نیست. برخی از مردم ساده‌لوح، ظاهراً «هر چیزی» را که در روزنامه‌ها بخوانند و یا از رادیو بشنوند، باور می‌کنند. از نظر آنان «یک چیز متکی بر شنیده‌ها» با یک خبر مستند فرقی ندارد. بر عکس، برخی دیگر از افراد آنقدر موشکافند که «هرگز مطالب روزنامه‌ها را باور نمی‌کنند» (البته متنقdan سخن پراکنیهای رادیویی کمترند). کسانی که یک یا دو بار گول خورده‌اند، دیگر برای همیشه مشکوک و مظنون‌اند. در طی جنگ جهانی اول داستانهای دروغین بسیاری از جنایتهای دشمن در روزنامه‌ها به چاپ می‌رسیدند، در نتیجه، برای بسیاری از امریکاییهای پذیرش گزارش مستند واقعی از جنایات دشمن در اردوگاههای اسیران در طول جنگ جهانی دوم بسیار مشکل بود. بسیاری از مطالب کامل‌وواقعی در خبررسانیهای ما، به عنوان تبلیغات، توسط مردم رد می‌شوند. اگر مردم به همان صورتی که نسبت به تبلیغات بدینی پیدا کرده‌اند، نسبت به شایعه هم حساس شوند، در آن صورت گزارشگران، تیترنویسان و سردبیران، در حفظ اعتماد عمومی به نحو روزافزونی مشکل خواهند یافت.

شایعات عنوان‌دار

اگر به مردم گفته شود آنچه را که می‌شنوند، یک شایعه است، چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ دو آزمایش، پاسخ به این پرسش را روشن کرده است و ثابت می‌کند که مردم هنوز نسبت به شایعه حساسیت (بدینی) ندارند.

کرک پاتریک (۱۹۳۲) به آزمودنیهای دانشگاهی اش، مجموعه مطالبی را ارائه نمود که ظاهراً از روزنامه دیواری دانشگاه گرفته شده بودند. نیمی از این مطالب با جمله «شایع شده است...» و نیمی دیگر به صورت اخبار ارائه شده بودند. ولی همه مطالب ساختگی بودند. بر اساس تحلیل نتایج این آزمایش، جمله «شایع شده است...» هیچ گونه تأثیری در باورگردن یا باورنگردن مطلب نداشت و این جمله، هیچ گونه اثر بازدارندگی از خود بر جای نگذاشت.

بعد ها پژوهشگری به نام جی. اج. اسمیت (۱۹۴۷) در آزمونی، یک ردیف اقلام «خبری» ساختگی را که بعضی علیه شوروی و برخی در جانبداری از شوروی بودند، مورد استفاده قرار داد. آزمودنیهای او، همگی دانشجو بودند و گرایش آنان نسبت به روسیه، قبل از توسط «مقیاس گرایش» سنجیده شده بود. جملات ارائه شده در سه دسته قرار داده شده بودند، برخی به عنوان «واقعیت» موثق، برخی دیگر به عنوان «شایعات» تأییدنشده و دسته سوم بدون هیچ عنوانی مطرح شده بود. آزمودنیها برای ابراز و اظهار درجه و میزان پذیرش یا عدم پذیرش مطالب، مقیاسی در اختیار داشتند که از نپذیرفتن تا پذیرش بی دلیل، ردیف‌بندی شده بود.

نتایج آزمایش اسمیت نشان داد که مطالبی که عنوان «واقعیت» داشتند، فوراً پذیرفته می‌شدند اما مطالب طبقه‌بندی شده تحت عنوان «شایعه»، کمترین پذیرش را به دنبال داشتند. مقولات بی عنوان بین دو عنوان بالا قرار داشتند. اما عنوان «واقعیت»، در جلب باور آزمودنیها، مؤثرتر از عنوان «شایعه» در عدم پذیرش آنها بود. به سخن دیگر، عنوان شایعه عملًا همان تأثیری را که دسته بی عنوان از خود بر جای می‌گذاشت، داشت. وقتی که مطلبی را با عنوان واقعیت مطرح می‌کنید، در واقع به آن حیثیت داده و موجب پذیرش تسلیم طلبانه آن از سوی آزمودنیها می‌گردید. اما واگذاری عنوان شایعه به یک مطلب، به معنای قراردادن آن مطلب در دسته‌بندی مطالب بدون عنوان است. مردم معمولاً از توجه به عنایین روگردان نیستند. وقتی شنوندهای، موضوعی را می‌شنود که عنوان واقعیت را یدک می‌کشد، با خود فکر می‌کند «او، واقعیت؟ واقعیتها حقیقت دارند، من باید آنها را باور کنم». اما وقتی که موضوعی را با عنوان شایعه می‌شنود، لحظه‌ای تأمل کرده و بعد نتیجه می‌گیرد که «خوب، شایعات ممکن است، حقیقت داشته باشند» و اگر مستعد پذیرش آن باشد، تقریباً آن را باور می‌کند. ظاهراً در این آزمایشها، گرایشهای از پیش موجود مهم‌تر از خود عنوان هستند، زیرا در تمامی شرایط آزمایشگاهی «اسمیت» موقعیت آزمودنی در «مقیاس باور» با موقعیت او در «مقیاس سنجش گرایش»، همبستگی مثبت داشت. طرفداران روسیه بیشتر به سمت باورنمودن واقعیتها و همچنین شایعات موافق روسیه تمایل نشان می‌دادند. در صورتی که مخالفان روسیه، بیشتر مستعد باور نمودن واقعیتها و شایعات مخالف شوروی بودند. خشی بودن نسبی عنوان برای شایعات، معانی کاربردی مهمی دارد. یکی از

معانی آن، این است که نمی‌توان صرفاً با اطلاق عنوان، شایعات را از بین برد. برای از بین بردن شایعات، باید از روشهای کارتری مانند تحریک احساسات وطن پرستانه یا القای احساس شرم و یا شاید تعلیم در روان‌شناسی شایعه، استفاده نمود. روش اخیر همان شیوه‌ای بود که کلینیکهای شایعه برای به کارگیری آن تلاش می‌کردند. همچنین توجه به این نکته، مهم است که استفاده از عنوان «واقعیت»، موجب برانگیخته شدن سنتایش‌شونده می‌گردد. متخصصان امر تبلیغات تجاری، که از کلمات اختصاری نیمه - علمی وسیع استفاده می‌کنند، پیشاپیش این حساسیت را در مردم کشف کرده‌اند. اما متأسفانه تنها «نماد»، موجب تحریک این تلقین‌یدیری می‌گردد؛ هرچه، عنوان واقعیت را می‌کشد، در حقیقت این گونه نیست.

شایعات، به منظور کسب اعتبار، غالباً از نقاب واقعیت استفاده نموده و یا اسم و رسم مقام یا قدرتی بالا را در جهت حمایت از خود، مورد استفاده قرار می‌دهند. بسیاری از داستانها این طور شروع می‌شوند: «برادرم با مردمی مشغول صحبت بود که دست‌اندرکار است و ...» یا «رئیس پلیس شخصاً گفت...» یا «من از بالاترین مقامات شنیده‌ام که...». در مواردی، عناصر ذیگری نیز به کار گرفته می‌شوند؛ مثلًاً ذکر شهر یا خیابانی که یک حادثه خاصی در آن واقع شده، کمک فراوانی به معتبر جلوه‌دادن قضیه می‌کند که حتماً و واقعًا حادثه در آن محل اتفاق افتاده است.

شایعه و شوخ‌طبعی

چون هر شایعه، «پیشنهادی برای باورگردان» است، بنابراین مدعی مطرح کردن واقعیت یا شایط واقعی یک ماجراست. ولی بسیاری از داستانها که همانند شایعه پخش می‌شوند، صرفاً محصول تخیلات بوده و منظورشان ایجاد زودباآوری نیست بلکه تنها برای خنده‌یدن ساخته می‌شوند. با این حال، آنها نیز می‌توانند تنفری نژادی یا انتقادی سیاسی را منعکس نموده و یا موجب سبک‌شدن هیجانی سرکوب شده، گردند. روش انتشار لطیفه‌ها و بذله گوییها و کارکرد آنها به نحو شگفت‌آوری یادآور پخش و کارکرد شایعات است.

در اینجا نمونه‌ای از یک داستان رایج در اروپای تحت سلطه دیکتاتوری می‌آوریم. شخصی در کنار رودخانه‌ای قدم می‌زد که ناگهان فریاد دردآکرده مردی

غريق را از رودخانه شنید. بلا فاصله به داخل رودخانه پر يد و شخص غريق رانجات داده و به ساحل رساند. شخص نجات يافته، با غرور، هويت خود را اعلام كرد: «من موسوليني هستم (البته اگر داستان در آلمان يا روسie گفته می شد، هويت او به ترتيب، هيتلر يا استالين می شد). تو جان مرا نجات دادی، در عوض هر آزوبي داري از من بخواه تا برايت انجام دهم». منجي پاسخ داد: «من تنها يك تقاضا دارم؛ خواهش می کنم به کسی نگو من تو رانجات دادم.» شایعه نبود، شاید لطيفه خوبی هم نبود. اما اگر کسی اين داستان را در حضور جاسوس حکومت می گفت، به سبیری، اردوگاههای کار اجباری آلمان و یا بازداشتگاههای انظباطی ایتالیا تبعید می شد (ليونز ۱۹۳۵).

نمونه بالا، قرابت روان‌شناختی شایعه و شوخ‌طبعی را نشان می‌دهد. این هر دو، محملی برای بيان احساسات شخصی به دست می‌دهند، بدون اين‌كه گوينده، صريحاً به وجود اين گونه احساسات شخصی اعتراف نماید. شخصی که از مسائل جنسی رنج می‌برد، صريحاً به اين مسئله اعتراف نخواهد کرد، حتی به شخص خود، اما با کوچک‌ترین تحريك شروع به تعریف لطیفه‌ها و غیبتهای قبیحه خواهد نمود (بعضیها لطیفه و برخی دیگر داستانهای فضاحت‌بار را ترجیح می‌دهند).

اگر لطیفه‌ای حاوی نیش مشخصی باشد، مثل داستان دیکتاتور اروپایی، آن وقت از لحاظ فنی آن را «قریحة بذله گویی» می‌نامند. به جای گفتن «من از سیاهان متغیرم»، مردم لطیفه‌های تحقیرکننده در مورد رنگین‌پوستها به کار می‌برند. دیگران، بطمثناً بدون داشتن چنین احساسی و بدون درک قصد و نیت اولیه گوینده اصلی، داستان را تکرار می‌کنند. اما غالب لطیفه‌هایی که قربانیان خود را تحقیر و مسخره می‌کنند، دوام درازمدت خود را درست مثل شایعه، مدیون ارزش تصفیه(کنندگی) هیجانی خود هستند.

بسیار مشکل می‌توان وجه تمایز دقیقی بین شایعات خصم‌نامه‌ای که با بذله گویی مطرح می‌گردد و آن حکایتهایی که صرفاً به منظور خنداندن گفته می‌شوند، قائل شد. اهمیت کارکردی هر دو، اغلب، یکسان بوده و این دو به طور برابر می‌توانند قربانیان خود را صدمه زده و آزار رسانند. تنها تفاوت (اگر تفاوتی مابین شایعه و شوخ‌طبعی وجود داشته باشد)، اینجاست که حکایت، متکی بر شواهد قابل ارزیابی انگاشته می‌شود.

شایعات و اغتشاش

میکروب شایعه، دائماً در اندام جامعه فعال است. بعضی مواقع، این نوع میکروبها آنسته حرکت کرده و زهراگین نیستند. اما برخی اوقات، آنها موجب انفجار تب فعالیتهای خشونت‌آمیز می‌شوند. متأسفانه زمانی که اندام جامعه تاب و تحمل بیماری ناشی از این میکروب را ندارد، تب مربوطه شدیداً به سلامت آن صدمه زده و آن را می‌سوزاند. جنگ، اغتشاش، بیماری‌های واگیردار و مصیبت‌های دیگر به اندازه کافی به جامعه صدمه می‌زنند و زمانی که بیماری شایعه نیز به آنها اضافه می‌شود، زیانها به مراتب پیچیده‌تر می‌گردند.

کشمکشهای منجر به قتلها و جنایتهای متقابل، نشان‌دهنده وابستگی اغتشاش به شایعه است. البته در هیچ موردی نمی‌توان ادعا کرد که شنیده‌ها، یگانه مسبب اغتشاش بوده اما آنها همیشه در دامن زدن به اغتشاش نقشی مهم داشته‌اند. در واقع، دلیل و مدرک موجود، آنقدر مجاب کننده است که می‌توان آن را به عنوان یک قانون روان‌شناسی اجتماعی، مطرح نمود: هیچ گونه اغتشاشی، هرگز بدون تحریک، همراهی و تشدید خشونت توسط شایعه به وقوع نمی‌یابند. معمولاً چهار مرحله را می‌توان به صورت مشخص در این فرآیند مشاهده نمود.

۱. قبل از آغاز (اغتشاش)، برای مدتی، زمزمه ناآرامی شنیده می‌شود. ممکن است این گونه زمزمه‌ها به شکل داستانهایی که در آنها گروههای مخالف، یکدیگر را متهم به تبعیض، توهین یا سوءرفتار می‌کنند، مطرح شوند. در این مرحله، شایعات رایج تفاوتی با داستانهای معمولی خصمانه و افتراق‌آمیز ندارند. آنها شبیه شایعات روزمره‌ای هستند که در مورد رفتارهای نامطلوب سیاهان، یهودیان یا حرص کارفرمایان و یا بی‌رحمی پلیس، مطرح می‌شوند. ولی هرگاه رواج شایعات، از حد معمول فراتر رفته و یا محتوای شرارت‌آمیز آنها شدت یابد، می‌توان به شکل‌گیری پیش درآمد شرایطی اغتشاش‌آمیز، بدگمان شد. این داستانها، به خودی خود موجب منتهی شدن ماجرا به خشونت نخواهند گردید. این داستانها صرفاً به صورت فشار‌سنج عمل می‌کنند؛ به این معنا که درجه فشار موجود در جامعه را نشان می‌دهند و مشخص می‌کنند که اگرچه وزش باد در جامعه تغییر نکند احتمالاً با توفان رویرو خواهیم شد. سوابق حاکی از وجود دوره‌ای از انتشار شدید شایعات قبل از اغتشاشات متعدد نژادی تا بستان سال ۱۹۴۳ در آمریکاست (وکلر و هال ۱۹۴۶).

۲. زمانی که شایعات، شکلی خاص و تهدیدآمیز به خود می‌گیرند، احساس خطر می‌شود. چند نمونه را برای مثال می‌آوریم: «امشب کنار رودخانه، خبری خواهد بود»، «حتماً پس از بازی به پارک بیا تا شاهد نمایشی باشی»، «قرار است کاکاسیاه را بگیرند و دمار از روزگارش درآورند». بعضی وقتها ماجرا به نحوی بیان می‌شود که خشونت متظره به طرف مقابل منتبش شود. مثل: «حرامزاده‌ها یک ماه است، مشغول جمع‌آوری سلاح هستند». در دوره اغتشاشات دیترویت در اوایل تابستان سال ۱۹۴۲، شایع شده بود که سیاهپوستان مسلح فراوانی با اتومبیل از شیکاگو به طرف دیترویت در حرکتند. این موضوع شوم حتی به گونه‌ای غیرمسئله‌انه از رادیو هم پخش شد (لى و هامفری ۱۹۴۳، صفحه ۳۸). این عمل بی‌شک ترس و وحشت حاکم را افزایش داد.

در چنین مرحله‌ای است که انفجارات اغتشاش آمیز، کاملاً پیش‌بینی شده و برای پیشگیری از به‌وقوع پیوستن آنها نیروی پلیس باید صفواف خود را مستحکم نماید. زمان پیشگیری از اغتشاش، پیش از آغاز آن است. یک نمونه عالی از اقدام پیشگیرانه پلیس واشنگتن در همان تابستان پر در دسی سال ۱۹۴۲ به وقوع پیوست. در آن زمان، شایع شده بود که عده‌زیادی سیاهپوست در نظر دارند با راهپیمایی در روزی معین، قیامی را سازماندهی کنند. هدف از انتشار چنین شایعه‌ای، تشکیل نیرویی مسلح از سفیدپوستان متخاصل بود. پلیس واشنگتن با اتخاذ موضعی قاطع و علنی، پیش از راهپیمایی و با استقرار نیروی کافی برای حفاظت از جان سیاهان تظاهرکننده، از یک درگیری مخاطره‌آمیز پیشگیری به عمل آورد (وکلر و هال ۱۹۴۴).

۳. غالباً، گرچه نه همیشه، خود جرقه‌ای که فیلۀ انفجاری را روشن می‌کند. نیز یک شایعه آتش‌افروز و فتنه‌انگیز است. اغتشاش ماه اوت سال ۱۹۴۳ در هارلم، بلاfaciale پس از شایعه درگیری یک سرباز سیاهپوست با یک پلیس سفیدپوست در سالن هتل هارلم به وقوع پیوست. واقعه‌ای اتفاق افتاده بود اما بر اساس شایعه، آن پلیس با گلوله شلیک شده توسط سرباز سیاهپوست مجروح شده و سرباز نیز از ناحیه شانه، جراحت برداشت بود. در برخی از داستانها این نیز گفته شده بود که سرباز سیاه از پشت مورد اصابت قرار گرفته و به هلاکت رسیده بود. در عرض چند دقیقه، جماعت وسیعی از سیاهپوستان خشمگین در مقابل هتل، کلانتری و بیمارستانی که مورد مجروح را به آن منتقل کرده بودند، تجمع کردند. جماعت که

سخت عصبی و رنجیده بود و سنگینی سالها بی عدالتی نژادی، بدیختی و آوارگی را به دوش می کشید، وارد عمل شد. مغازه های بی شماری غارت و میلیونها دلار از اموال نابود گردید. در این جا باید دقت کرد که، اگرچه یک حادثه نژادی، مسبب اصلی برخورد اغتشاش آمیز مردم گردید، شورش و آشفتگی مزبور را نمی توان یک اغتشاش نژادی تلقی کرد. غارت و چیاولی که توسط سیاهان انجام گرفت، عمدتاً متوجه اموال هم نژادان خودشان بود. به نظر می رسید که خشونت، حرکتی بود بی هدف و فرصت طلبانه و ناشی از درماندگی درازمدت سیاهان. حادثه، گویای این بود که خشونت جمعی وقتی شروع می شود، حکایت از بی برنامگی و کوری دارد. برعکس، طغیان دیترویت که تلفات جانی سنگینی به جای گذاشت، مطمئناً یک اغتشاش نژادی بود. این حادثه که در پی یک دوره طولانی فشارهای اجتماعی به وقوع پیوست (که اگر به شایعات پیش از اغتشاش توجه می شد، احتمال سنجش شدت و مدت آن و نیز پیشگیری از وقوع آن وجود داشت)، ناشی از انتشار شایعه ای شدیداً تحریف شده از وقوع حادثه ای در ساحل بل آیل بود. روزنامه ها گزارش کردند که موضوع حادثه، دعوا بیان زمانی رخ می دهند) بین یک سیاهپوست و فردی سفیا پوست اغتشاشات در چنین زمانی رخ می دهند) این یک سیاهپوست و فردی سفیا پوست رخ داد. خیلی زود ماجرا با آب و تاب بسیار، ابتدا به تمامی ساحل، سپس با کشیده شدن آن به داخل شهر گسترش یافت، تفسیرها و تعبیرهای گوناگون حادثه با انواع گرایشهای از پیش موجود در هر یک از عوامل شایعه، همانندسازی گردید که بعضی از آنها باب میل سفیدپوستان و برخی دیگر باب میل سیاهان بودند. بر اساس یکی از شایعات، ملوانان سفیدپوست، یک کودک سیاه را از بالای یک پل به پایین پرت کردند؛ و در دیگری صحبت از پرت شدن یک طفل سفیدپوست توسط سیاهان از بالای پل در میان بود، و نیز یک زن سفیدپوست روی پل مورد حمله یک سیاهپوست قرار گرفت، یا ملوانان سفید به یک دختر سیاه توهین کردند؛ دختران سفیدپوست که در حال شنا بودند مورد مزاحمت سیاهان قرار گرفتند (لى و هامفرى ۱۹۴۳). همان گونه که قبل اشاره کردیم، انگیزه جنسی حتماً وارد ماجرا می شد.

۴. در طول اغتشاشات و داغ بودن اوضاع، شایعات سریع تر از هر زمان دیگر رواج می یابند ولی در چنین وضعیتی آنها خصیصه ای جنون آمیز دارند و بعضی وقتها بیشتر حالتی و همانگیز و هذبانی می یابند. موضوعهایی چون شکنجه،

تجاوزات جنسی و قتل، آن چنان افراطی مطرح شدند که گویی می خواهند خشونتی در حال رسیدن را توجیه نموده و فرآیند انتقام‌جویی را تسریع نمایند. لی و هامفری می گویند که در اوج هیجانات، پلیس شهر دیترویت، غرق در گزارش‌های فراوان از حوادث شده بود. زنی به پلیس تلفن کرده و گفت که «با چشمان خودش» شاهد کشته شدن یک سفیدپوست به دست جمعیتی از سیاهان بود. جو خهای از نیروی پلیس به مقتل ادعایی اعزام گردید؛ در آنجا چیزی بجز لی بازی تعدادی دخترچه سفیدپوست دیده نشد؛ اثری از خشونت هم وجود نداشت. این واقعیت که تلفن‌کننده، خود را شاهد عینی ماجرا معرفی کرده، حاکی از تبدیل شایعه، در شرایط شدیداً هیجانی به یک پدیده دقیقاً ناشی از بیماری است.

لیگتون در این مورد می‌گوید: بر اساس نتایج به دست آمده از نتایج مطالعات روانکاران در خصوص بیماران هیجانی، این بیماران در شرایط وحشتزدگی، حوادث معمولی را به خطرات هولناک تعبیر می‌کنند. مثلاً سوت قطار از فاصله دور، به نظرشان جیغ مرگ می‌رسد؛ یا دو هم‌صحبت را مشغول توطه می‌یابند. گاهی در اوهام خود، کسانی را می‌بینند که به آنان حملهور می‌شوند، در حالی که اصلاً کسی وجود ندارد، یا بوی دود یا گاز به مشام آنان می‌رسد ولی چنین چیزی ابداً وجود ندارد. احتمال دست دادن این گونه حالات به افاده عادی، اگر در شرایط وحشتزدگی قرار بگیرند، نیز بسیار زیاد است...!

لیگتون در تجارب شخصی خود در مورد فراریان امریکایی - ژاپنی از ساحل غربی، با چنین شایعات و همانگیز برخورده است. در اردوگاهی در شهر بوسنون، ایالت آریزونا، در مرکزی که برای استقرار دوباره این گونه فراریان ایجاد گردیده بود، اعتصابی برگزار گردید. تظاهرکنندگان مدعی دیدن مسلسلهایی به همراه خدمه آنها شدند. آنها نعش کشتهای خیالی را می‌دیدند که اجساد را با خود می‌برند. معتقد بودند که افراد مقیم در آن اردوگاه، به دلیل غذای بد، گرمی هوا و توجه ناکافی پزشکی، مثل مگس می‌میرند. می‌گفتند، کوکان در مهد کودکهای بسیار گرم در حال مرگند. این گونه داستانها، نوع مرحله چهارم شایعه بوده و نشانگر شرایطی است که کشمش جمعی وجود دارد.

۱. از کتاب حاکیت بر بشر به قلم آ. اج. لیگتون، چاپ دانشگاه پریستون، ۱۹۴۵، صفحه ۲۶۸

زمانی که شایعات به مراحل سوم و چهارم می‌رسند، دیگر نیروی پلیس و رهبران متعادل جامعه نمی‌توانند کاری برای متوقف کردن آنها انجام دهند. در این شرایط، باید تنها خشونت را کنترل نمود چراکه داستانهای پرت‌وپلا صرفاً همراهان لفظی خشونتند. اما در مورد مراحل اول و دوم، باید گفت، آنها به صورت پیش‌اختطارهای قابل اتکا عمل نموده و به نهادهای مسئول اجرای قوانین، هشدار می‌دهند تا اقدامات لازم جهت کنترل جمیعتی ناراحت را، که سریعاً به اوج هیجان می‌رسند، انجام دهند، والا دیر خواهد شد.

اگر همین نوع داستانهای شایعه‌آمیز و اغتشاش‌برانگیز را در مقیاسی پایین‌تر در نظر بگیریم، می‌توان از آنها برای اداره امور اجتماعی کشور استفاده نمود. در هر حالی که جمعی باهم زندگی کنند، خواه یک شرکت تجاری باشد، یا کارخانه، مدرسه، زندان و یا جایی دیگر، شایعات، شاخص و بیانگر طرز تفکر آنان هستند. داستانهای خصمانه‌ای که علیه گروههای پایین‌دست یا اقلیت پخش می‌شوند، نشانگر اخلاقیات پست آن واحد اجتماعی است. زمانی که این نوع داستانها از لحاظ کمی، بیشتر شده و مخصوصاً وقتی عامل تهدید و خطر به آنها اضافه بشود یا علناً در دسرهایی را پیش‌بینی کنند، حکومت پیش‌پیش متوجه می‌شود که تنشهایی جدی در حال شکل‌گیری اند و در آن زمان می‌تواند دست به اقدامات لازم بزند.

جمع‌بندی

در بخش‌های گوناگون این فصل، به خوبی مشخص شد که شایعه در درون نسخ جامعه بافته شده است و نشان داده شد که بیشتر تاریخ، ناشی از واکنش مردم نسبت به شنیده‌ها بوده و بسیاری از اعتقادات آنان ناشی از انسانهای و اساطیر باستانی است. ماهیت گمراه‌کننده شایعه، ناشی از این واقعیت است: با وجود اینکه شایعه، محکی برای سنجش بوده و معیاری برای نحوه تحریک است، اما عموماً با نقابی ظاهر می‌گردد که گویی آگاهیهای بالارزشی ارائه می‌دهد. در واقع، کارکرد بر معنای پنهانی آن از کارکرد اطلاع‌رسانی اش مهم‌تر است.

در تلاش برای دسته‌بندی شایعات، درمی‌یابیم که خاصیت اغفال‌کننگی شایعات در بعضی از موارد ناشی از ترکیب اشتیاقها و انزجارهای پنهان در آنهاست. اهمیت کارکردی آنها را در جامعه می‌توان با بررسی لایه‌های عمیق‌تر شخصیت افراد

و ذهنیت مادی آنها دریافت، بخش گسترده و معینی از مردم می‌توانست از انواع خاصی از شنیده‌ها اثر پذیرند. نوع این زنجبیره‌های شایعات، به تلقین‌پذیری افراد تشکیل دهنده آنان بستگی دارد. زمانی که هیجانات، شدت بیشتری به خود می‌گیرند، تعداد افرادی که به زنجبیره می‌پیوندند افزایش می‌یابند. جنگها، اغتشاشها، انتخابات و غیره تمایل بیشتری برای پروازدن انواع شایعات موذیانه، موسوم به شایعات نجوا‌بی دارند. در سالیان اخیر، ما به رابطه نزدیک بین شایعات و اغتشاشها پی برده‌ایم. مطمئناً برای کنترل دومی، باید به اولی توجه داشت.

از آنجا که مردم معمولاً نمی‌توانند به هنگام مواجهه با شایعه، آن را (به عنوان یک شایعه) تشخیص دهند، به ندرت از باورکردن آن رو برمی‌تابند. ثانیاً، اگر شایعه، صراحتاً دارای عتوان باشد مردم به ندرت از باورکردن سهل آن احتزار می‌کنند، بنابراین، اجباراً به این نتیجه می‌رسیم که مردم به اندازه کافی نسبت به شایعه حساس نیستند. عنوان بخشی به شایعه، اینمی‌چندانی را به همراه نمی‌آورد.

اهمیت شنیده‌ها در سطح جامعه، جز در صورت تحقق شرایط غیرممکن، کاهش نخواهد یافت. انتشار اخبار، باید دقیق‌تر شده و در نفوذ به افکار مخاطبان، موقوفیت بیشتری کسب کند. مردمی که کورمال در پس تفسیری از جهان پیرامون خود هستند، باید به تعبیری رضایت‌بخش‌تر از آنچه اکنون دارند، دست یابند. باید شهوات تنفرآمیز و هراس و آرزومندی (که سعی در اراضی آنها داشته و با تخیلات، آنها را سبک می‌کنند) کمتری وجود داشته باشند. بالاخره باید روشی برای گریز از پریابی تحریف که بر همه فرآیندهای حفظ و یادآوری (ولونیت گوینده، ارائه دقیق‌ترین گزارش ممکن باشد)، اثر می‌گذارد، پیدا شود.

با توجه به غیرممکن بودن تحقق شرایط مذکور در آینده‌ای قابل پیش‌بینی، تنها اقدامی که فرد می‌تواند برای دستیابی به نوعی اینمی در برابر شایعه انجام دهد، آشنایی با جنبه‌های روانی و اجتماعی این پدیده (تا حد امکان) و تمرین مذاوم برای افزایش مهارت، در تشخیص و تحلیل شنیده‌های روزمره است.

فصل دهم

تجزیه و تحلیل شایعه

برای دستیابی به مهارت در تجزیه و تحلیل شایعه، آشنایی با اصول ذکر شده در فصلهای پیشین در مرحله نخست و سپس ممارست در به کارگیری آنها، ضروری است نیازی به تذکر نیست که به همین نسبت، داشتن مقداری سوءظن (نه حالتی وسوسی) در مورد شنیده‌ها و دیده‌ها، لازم بوده و همچنین آمادگی مقایسه آن مطالب، با تجرب شخصی مربوطه و در صورت امکان با معیارها و مدارک و دلایل، ضرورت دارد.

در این فصل، خوانندگان را به بررسی چند نمونه انتخابی از گردش کار شایعه دعوت می‌کنیم. کهنه‌شدن برخی از شایعات، نماینده ماهیت زودگذر شایعه است. «پیشنهادهایی برای باورگردن»، احتمالاً عمری کوتاه دارند زیرا چشم‌انداز علائق انسانی، سریعاً تغییر می‌کند. با این حال، بررسی نمونه‌های استاندارد شده‌ای که از فضاهای اجتماعی متنوع برگرفته شده‌اند، ولو اینکه برخی کهنه شده باشند، بسیار آموزنده است.

تجزیه و تحلیل هر مورد، تبعی تواند آن گونه که باید و شاید انجام گیرد؛ زیرا شرایط دقیق روان‌شناختی و اجتماعی انتشار شایعه، تنها در بخش‌هایی، و اغلب تنها از طریق استنتاج، شناخته می‌شود. در ضمن اگرچه می‌باید فرمول اساسی شایعه در هر موردی قابل کشف باشد اما نمی‌توان از هیچ شایعه‌ای انتظار داشت که به تنهایی، قادر به تشریح تمامی اصول شایعه باشد. اگر فرمول اساسی برای تحلیل شایعه به کار نماید، یا آن مورد شایعه نیست و یا فرمول، ناقص است. در حقیقت، اعتبار تمامی اصول مطرح شده در فصلهای پیشین، بسته به توفیق آنها در توضیح نمونه‌های واقعی شایعه دارد. در صورتی که هر یک از اصول مزبور نامریوط بوده و

یا فاقد کارآیی باشد، باید آن را کنار گذاشت و یا مورد تجدیدنظر قرار داد. در مورد هر یک از مثالهای زیر، تفسیری تحلیلی نیز ارائه کرده‌ایم؛ اگرچه مطمئن نیستیم که این تفسیرها برای همه موارد به یک نسبت صدق نماید. در این گونه موارد باید راه را برای تفکر و تعمق باز گذارد.

پس از اینکه خوانده، دو یا سه مورد از تفسیرها را مطالعه نمود، باید سعی کند در موارد بعدی، پیش از خواندن تفسیر و نظرهای نویسنده، خود به تحلیل اقدام نماید. در پایان فصل به یک سلسله موارد تحلیل نشده برخورد خواهید کرد که می‌توان از آنها به عنوان «صورت اصلی» شایعات، استفاده و آنها را تحلیل کرد.

مورد ۱

اولین نمونه، از ستون «نامه برلن»^۱ که در روزنامه نیویورک در طول دوره اشغال در تابستان پرتلاظم ۱۹۴۶ به چاپ می‌رسید، گرفته شده است.

ناشنوا در آلمان، باید در خارج از منزل، این بازوبند را به بازو می‌ستند. مرد نایبنا به خاطر تنزدن به خانم جوان از او معدّرت خواست. خانم در پاسخ ضمن گفتن «هم نیست»، از مرد نایبنا پرسید که آیا احتجاج به کمک دارد. وی در پاسخ گفت که نیازمند کمک است و در همان حال نامه را به آن خانم داد و از او خواست که وی را به طرف آدرس روی پاکت راهنمایی کند. نامه به آدرس کسی نوشته شده بود که در فاصله دوری در همان خیابان زندگی می‌کرد و خانم به مع پایش می‌رسید، پوشیده بود و راهش را با کمک چوپیدستی پیدا می‌کرد، در یک دست، یک نامه داشت. روی یکی از بازوها پیش یک پارچه زرد رنگ که روی آن سه دایره سیاهرنگ که هر می را تشکیل می‌دادند، دیده می‌شد. همه افراد نایبنا و

۱. در شماره ۲۰ ژوئیه ۱۹۴۶، صفحه ۴۱. چاپ مجدد با اجازه نویسنده و نیویورک انجام گرفته است.

است. خانم اشتباه نکرده بود؛ مرد همان شلوار بلند گلف را پوشیده بود؛ کس دیگری نبود. خانم به جای تحویل نامه به آن آدرس، به کلالتتری رفت و موضوع را به پلیس گزارش کرد. پلیس به آپارتمان ذکر شده در آن آدرس رفت و در آنجا دو مرد و یک زن را با مقدار زیادی گوشت پیدا کرد و با تأیید یک دکتر معلوم شد که گوشت، متعلق به انسان است. در نامه داخل پاکت تنها یک جمله نوشته شده بود: «این آخرین نفری است که امروز برای شما می‌فرستم.»

دهد؛ زیرا وی به هر صورت در راه بازگشت به منزلش، از آن محل عبور می‌کرد، بنابراین اصلاً رحمتی نبود.

مرد نایسنا از خانم به گرمی شکر کرد و آن دو با یکدیگر خدا حافظی کردند و آن مرد به سمعتی که از آن آمده بود، بازگشت. خانم بیست یا سی ساله بود که به طرف آدرس حرکت کرده بود که به غفّ نگاه کرد تا مطمئن شود مرد نایسنا با حادثه‌ای روپرتو شده باشد. ناگهان دید که مرد نایسنا چوبیدستی خود را زیر بغل زده و به سرعت در حرکت

نظریه. گزارشگری که این موضوع را گزارش داده، تحلیل خود را نیز به صورت زیر مطرح کرده است:

برلن اتفاق نمی‌افتد.
ثانیاً بیشتر اهالی مسن تر از سی سال برلن می‌توانند یک سابقه تاریخی در این مورد را به یاد آورند. در سال ۱۹۲۵ فریتز هارمان، به قول اروپاییان غول هانوور، به خاطر قتل بیست و چهار مرد جوان و فروشن گوشت آنان اعدام گردید.

ضمناً او اعتراف نمود که بجز افراد فوق، دهها مرد جوان دیگر را به قتل رسانیده بود که در پرونده ذکر نشده بودند. تعداد دقیق این افراد را به یاد نداشت ولی بین ۴۰ تا ۳۰ نفر بودند. گفته شده که بعد از این ماجرا، تقریباً همه اهالی هانوور، سالیان سال گوشت نخوردند.

این داستان یک افسانهٔ خالص است. با این حال همه آلمانیهای که من در برلن می‌شناسم، همچنین تعداد قابل ملاحظه‌ای از افراد دیگری که با آنان صحبت کردم، این داستان را شنیده و نوی و پنچ درصد آنان موضوع را باور داشتند. اغلب افرادی که در این مورد با من صحبت می‌کردند، به این موضوع اشاره می‌کردند که شخصاً آن خانم را می‌شناستند و می‌گفتند، او خانمی چاق ولی به نهایت زیباست. برای مدتی توانستم کسی را در برلن پیدا کنم که داستان مرد نایسنا را باور نکرده باشد. دو دلیل برای این موضوع وجود دارد، اولاً هیچ چیز فوق العاده‌ای وجود ندارد که تصور کنیم این روزها در

گزارشگر، دو نکتهٔ عالی را مورد توجه قرار داده است. بی‌شک این دو نکته، مهم‌ترین نکات برای توضیح این داستان بسیار وحشتناک است.

۱. این داستان بیش از هر چیزی، منعکس کننده اختلالات خشونت باری است که در حیات اقتصادی و معنوی برلن به وجود آمده بود و مسبب اصلی آن، عبارت بود از یک سلسله مصائب بی سابقه: آزار و اذیتهاي ددمتشانه، بمبارانها، گرسنگی و شکست. هر قدر اختلال اجتماعی شدیدتر باشد، شایعات ناشی از آن خشن ترند – «هیچ چیز فوق العاده‌ای وجود ندارد که تصور کنیم این روزها در برلن اتفاق نمی‌افتد» – مردم بهشت تلقین پذیر شده‌اند، زیرا زندگی ذهنی آنان کاملاً مغشوش و واژده شده است. اگر چیزهای باورنکردنی می‌توانند اتفاق افتد، دلیلی وجود ندارد که چیزهای دیگری رخ ندهند؟

۲. عامل همانندسازی، حضور خود را شدیداً نشان می‌دهد. اذهان مردم برای یافتن غذا و همچنین برای حفظ جان خود شدیداً پریشان است. بی‌مقدارشدن جان انسانها، برخوردهای وحشتناک با بدنهاي انسانها(در بازداشتگاههای اسیران جنگی و در بمبارانها) تشکیل‌دهنده بخشی از یک سابقه ذهنی فوری برای مردم است. این پیش‌زمینه خونین عمومی، با خاطره خاصی که از غول هاتور و وجود دارد، تقویت می‌شود. این سابقه تاریخی خوشتانگ که تشکیل‌دهنده «هسته حقیقت» است، در تمامی اوقات رخ می‌نماید. ولی در آن حادثه‌ای که به منزله «پیشنهاد برای باورکردن» است (و وسیعاً باور می‌شود) باقی نمانده بلکه در زمینه اندیزیافت که داستان با آن همانندسازی می‌گردد، قرار می‌گیرد. به این ترتیب، حوادث جاری و گذشته، متراکم و همزمان شده‌اند.

گذشته از این دو اصل عمده، داستان برلن موضوعهای دیگری را نیز تشریح می‌کند که عبارتند از:

۳. روشن است که فرمول اساسی شایعه در اینجا کاربرد دارد. غذا و اینمنی از نظر مردم تحت فشار، موضوعاتی با پیشترین اهمیت بود. ارتباطات مختلف شده به علاوه فروپاشی ثبات روحی مردم، موجب پیدايش وضعیتی با حداقل ابهام تا جایی که «هر چیزی می‌تواند اتفاق افتد»، شده بود.

۴. این داستان برای توجیه و تسکین احساس نگرانی موجود در مورد غذا و اینمنی، دارای کارکرد روانی است. این دو نگرانی، موقتاً در ذهن شونده ترکیب می‌شوند، داستان، بیم و هراس فرد را توجیه نموده و زمانی که با دیگران در میان گذاشته می‌شود، آنان نیز به داخل دایره همدردی کشانده می‌شوند.

۵. با وجود اینکه داستان، ماهیتی افسانه‌ای دارد اما از استمرار خوب برخوردار بوده و حالت ظاهرآ منطقی آن به شنونده و گوینده، در جهت تلاش برای یافتن معنا کمک می‌کند. قریانی توطئه باند قصابی، زن چاق توصیف شده و برخورد محبت‌آمیز او با آن مرد شریر «نایبینا» و دروغ بودن نایبینایی اش، انگیزه و مسیر را نشان می‌دهند این شایعه که از اغلب شایعات، طولانی تر است، شدیداً برجسته شده و با جزئیات فراوان محیطی، استحکام یافته است. اگرچه، ظاهرآ داستان با تفصیلات همراه است اما به خوبی با موضوع محوری، همانندسازی شده است.

۶. بنا به گفتة گزارشگر، این شایعه در سطح گسترده‌ای منتشرشده و تقریباً به صورت فراگیری باور شده بود. این شایعه، محدود به یک عده شنونده خاص نبوده است. رواج اضطراب و تقاضای غذا در شهر، موجب می‌گردد تا شایعه مربوط به آن به خوبی پاگرفته و به صورت فراگیری منتشر گردد؛ زیرا علاقه به غذا، در همه مردم مشترک است.

۷. ناخوشایند بودن بسیار شدید، موجب جذابیت عاطفی این داستان می‌شود. این گونه داستانها در جوامع ایمن‌تر – که گرسنگی و هراس کمتری وجود دارد – رواج نمی‌یابند. خصیصه ناخوشایند بودن، از عمیق‌ترین نگرانیها و پریشانیهای بشری تغذیه می‌نماید – ترس از درد و مرگ و مرمزیت همیشه حاضر. در هر بردهای که مالیخولیا بر جامعه حاکم بشود، داستانهای ناخوشایند، مبدل به سوژه‌های حتمی شایعات می‌گردند. احساسات افسرده و غمبار، با این گونه داستانها، تسکین یافته، ارضا و توضیح داده می‌شوند.

مورد ۲

پلافارسله پس از زمین لرزه سان‌فرانسیسکو در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۰۶، نامعقول‌ترین شایعات در این شهر رواج یافته‌ند. چهار نمونه از آن شایعات که توسط جو چمبرلین در روزنامه ساندی سان (۳۱ مارس ۱۹۴۶) چاپ بالتیمور مطرح گردید، به شرح زیر است:

الف: همزمان با زمین لرزه ب: شهر شیکاگو به داخل دریاچه میشیگان سان‌فرانسیسکو، امواج توفان دریایی، شهر لفزیده است.
ب: زمین لرزه، موجب آزاد شدن نیویورک را در خود فرو برد.

حیوانات باغ و حش شده و این حیوانات، جیهایشان، انگشان زنان وجود داشت. مردم پناه آورده به پارک گلدن گیت را آنان، به علت تنگی وقت، انگشان زنانی را که انگشتراشدند، بریده می خورند. ت؛ مردانی یافت شده بودند که در بودند.

در این شایعات، همیشه تعدادی از این افراد از نزدیکترین تیر چراغ برق، حلق آویز شده بودند.

نظریه، شاید خواننده مشکوک از خویشن پرسد: آیا شایعاتی که چهل سال پس از انتشارشان (زلزله سان فرانسیسکو در سال ۱۹۰۶ به وقوع پیوست) دوباره مورد بررسی قرار می گیرند، برجسته یا به نوعی دیگر تحریف نشده‌اند؟ برای مثال، آیا کلمه «همیشه» در شایعات، که به معنای تقبیح اعدامهای فوری و بلاذرنگ بوده، بعدها به متنهای اضافه نشده است؟ باید گفت که شایعات، بلافصله پس از وقوع خود مصیبت ثبت شده‌اند و اکنون ما فرض را بر این می‌گذاریم که شایعات ذکر شده در بالا، تفاوت چندانی با شایعات اصلی ندارند.

۱. یک از اصولی که بهوضوح در سلسله شایعات بالا تشریح شده، باروری شایعه است. اهمیت حیرت آور و ابهام وسیع، دست به دست هم داده و داستانهای نامعقولی را یکی پس از دیگری تولید کردن. بسیاری از آنها با ایجاد تغییراتی جزئی در دیگر داستانها بموجود آمده بودند. زنجیره همخوانیها (تداعیها) ساده است: یک شهر بزرگ منهدم شده؛ چرا شهرهای دیگر نیز چنین نشده باشند؟ باروری، از طریق بزرگنمایی موجب برجستگی می‌شود.

۲. به عنوان مرحله‌ای در جهت تلاش برای یافتن معنا، جمعیت پریشان حال، سعی در سبک سنگین کردن اهمیت حاده دارد. شایعات در بزرگنمایی بعدی مصایب که کاری تقریباً ناممکن است، موفق بوده‌اند. با این حال، از نظر ارزیابی، شایعات به‌حوزی در بیان نسبتاً دقیق اهمیت خصوصی آن حادثه، موفق بوده‌اند. این شایعات، کنایه‌وار القا می‌کردند که «وضع نمی‌تواند فجیع تر از این شود». مردم که منازل و احتمالاً عزیزان خود را از دست داده بودند، با اضافه نمودن صدمات ناشی از حیوانات وحشی و انسانهای قسی القلب و انهدام یکی دو شهر بزرگ دیگر، تنها بر احساس نگرانی و پریشانی خود تأکید می‌کردند. با این رنگ و لعابها، احساس

مصيبتي فراگير به شكل استعاري بيان مى شود.

۳. مردم در تلاش برای يافتن معنا، به استنتاجهای معقول، می‌توان آزاد شدن حیوانات دست می‌زدند. از بین این نوع استنتاجهای معقول، می‌توان آزاد شدن حیوانات باع و حش را ذکر کرد (شایعه ب). از بود و نبود «هسته‌ای از حقیقت» در این شایعه، اطلاعی در دست نیست اما حتی اگر فقس‌های در هم شکسته باع و حش، موجب فرار تعدادی از حیوانات شده باشد، احتمالاً در انتقال این موضوع به دیگران، بسیاری از واژه‌های کیفی تسطیح شده‌اند. میزان تلفات ناشی از دستپاچگی، برجسته گردیده و احتمالاً تراکم‌بخشی موضوع، موجب ایجاد داستان وحشتناک خورده شدن پناهندگان شده است. زیرا حیوانات در پارک گلدن گیت بودند و پناهندگان نیز به همان پارک پناه برده بودند و در نتیجه مورد دومنی در بطن اولی «متراکم» گردید. تخیلات (در شایعات و همچنین در روایها)، غالباً حوادث متفاوت را در هم آمیخته، مطالبی ساده از مطالب پیچیده ایجاد نموده و از ماجراهای مفتوش، موضوعی با نظم به وجود می‌آورد.

۴. حلقویز شدن افراد قسی القلب (شایعه ت) می‌بن حصاری اخلاقی و انتقامی تخیلی است. درماندگی و ناکامی ناشی از مصیبت راکسی به وجود نیاورده بود و بنابراین، ذکر غارت شدن مردگان توسط افراد قسی القلب، تنها سپر بلای قابل دسترسی در این فاجعه ناشی از طوفان الهی بود.

۵. شایعات ناشی از دستپاچگی، همچون نمونه‌های بالا با چهارمین مرحله شایعات اغتشاش، انطباق دارند. هیچ موضوعی، آنقدر نامعقول نیست که باور نشود؛ مشروط به اینکه به نوعی از انحصار، هیجانات موجود را توضیح داده یا سبک نماید. اما شایعات ناشی از دستپاچگی، بر عکس شایعات اغتشاش، دارای مراحل مقدماتی ساخته شدن نیستند. تنها استثناء، موارد نادری است که در آنها، خود دستپاچگی، به تدریج ساخته شده و گسترش می‌یابد.

۶. در اینجا نیز همچون شایعه برلن، اثری از زنجیره‌های شایعه دیده نمی‌شود. فاجعه، موجب آنچنان همبستگی در بین مردم گردید که حتی اگر یکی از افراد سالم، این شایعات را برای یک غریبه تعریف می‌کرد، عجیب نمی‌نمود. البته مانع توافق تصویر کنیم که مردم نیویورک یا شیکاگو، شایعه مربوط به ویرانی شهرهای خودشان را باور کنند، زیرا شاهد عکس قضیه بوده‌اند. ضمناً احتمال نمی‌رود که مطبوعات،

چنین نوع شایعاتی را که می‌توان به سرعت نادرست بودن آنها را ثابت نمود، چاپ کرده باشند. یا این حال، داستانهای غیرقابل بررسی فراوانی، تنها با اتکا به شنیده‌ها چاپ شده و مدت‌های مديدة در سطح وسیعی مورد باور قرار گرفته بودند و این موضوع آنقدر ادامه یافت تا دیگر سوژه زمین‌لرزه، از اذهان عمومی رخت بریست. ۷. به‌سادگی می‌توان تصور نمود که به گوینده این نوع داستانهای وحشت‌آور، احساس شخصیت داشتن دست می‌دهد. در زمان آن فاجعه، همه مردم امریکا مضطرب بوده و در اشتیاق شدید هر گونه خبر بسر می‌برند. به‌مجردی که اخبار اولیه مصیبت پخش گردید، همه مردم با ولع در انتظار جزئیات حادثه بودند و لذا هر همسایه‌ای که آخرین «خبر» را مطرح می‌کرد، مورد استقبال قواره‌من‌گرفت و مردم با اشتیاق به حرفهای او گوش می‌کردند.

مورد ۴

در بربیتانیای کبیر، پس از جنگ جهانی اول، داستانی در مورد شناکردن یک مرد انگلیسی در دریای مانش شایع شده بود. او لباس شناگی که از یک امریکایی عاری گرفته بود، به تن داشت. در قسمت بالاتر این لباس شنا، جمله «امریکا جنگ را برده، قلابدوزی شده بود. دوستی در ساحل به مرد انگلیسی گفت، «مواظب کوسه‌ها باش». مرد انگلیسی با اشاره به جمله قلابدوزی شده روی سینه‌اش جواب داد، «من واهمه‌ای ندارم، هیچ کوسه‌ای این موضوع را نمی‌بلغم» (کنایه از باورنکردنی بودن موضوع پیروزی امریکا در جنگ حتی برای کوسه‌ها و نیز در امان ماندن وی از کوسه‌ها). در طول جنگ جهانی دوم، در امریکا داستان این گونه گفته می‌شد که یک امریکایی در ساحل میامی قصد شنا داشت. وقتی به او در مورد کوسه‌ها هشدار دادند، او با اشاره به جمله‌ای که روی لباس شناش نوشته شده بود، پاسخ داد، «نگران نباش، هیچ کوسه‌ای این موضوع را نمی‌بلغم». جمله روی لباس وی این بود: «همیشه یک انگلستان وجود خواهد داشت».

نظریه، در اینجا ما، به تعبیر بایساو، با شایعه غواص رویرو هستیم. در این مورد، داستان به زیر اقیانوس اطلس شیرجه رفته و پس از گذشت یک نسل، دوباره سر از قاره‌ای دیگر برآورده است. داستان در مسیر سفرش، «قریحه بذله گریی»، خود را تغییر داده و یک قربانی را جایگزین یک قربانی دیگر نمود.

۱. تمامی شایعات غواص، برای دستیابی به دوره‌هایی از رایج شدن پی درپی، به شرایطی نیاز دارند که از لحاظ روانی مشابه هم باشند. شرایطی که در دو جنگ جهانی به وجود آمدند، کاملاً مشابه هم بودند. انگلیسیها و امریکاییها در هر دو جنگ، همپیمان بودند و طبعاً در بسیاری از موقع دست در دست هم داشتند. حتی افرادی که باهم روابطی دوستانه نداشتند، در روبرو شدن با دشمن مشترکی که با هر دو به یک نسبت دشمنی داشت، اجباراً به فعالیتهای مشترکی دست می‌زنند. امانت گرفتن لباس شنا، خود نشانه‌ای است از تماسهای نزدیک این دو ملت و حاکی از روابط دوستانه حاشرشده در شایعه است. یکی از ویژگیهای ظریف و مکارانه این داستان، عبارت از بازتاب روابط گرم و در عین حال خصمانه بین دو کشور همپیمان است.

۲. این داستان، اصولاً از نوع خصمانه است؛ البته خصومت نهفته در آن، از نوع خیلی حاد نیست و میزان چشم و همچشمی مشهود در آن، به مراتب از احساس تنفس مطرح شده، بیشتر است. بر عکس غالب شایعات، این شایعه بیشتر از بذله گرویی حکایت دارد (گرچه لطیفه‌ای کهنه و قدیمی است). در واقع اگر به خاطر قریحة بذله گروی آن نبود، شاید دوام هم نمی‌آورد؛ چرا که در مقایسه با بیشتر شایعات، از اهمیت چندانی برخوردار نیست. در بین شهر و ندان امریکا یا انگلستان، کمتر افرادی یافته می‌شوند که مایل باشند شایعات بکلی خصمانه نسبت به یکدیگر مطرح کنند. این مورد خاص هم، بیشتر برای بذله گرویی مطرح شده و محور آن هم کلمه «بلعیدن» که معنایی دوپهلو دارد، است. غالباً از این نوع گفتگوها برای پرکردن وقت در زمان گپ‌زدنی‌های دوستانه استفاده می‌شود. شایعات جدی علیه انگلستان باید بیشتر در مورد توطئه‌های امپراطوریستی آن کشور و «سوء استفاده از موقعیت امریکا» باشد. البته این نوع داستانهای بکلی خصمانه، تنها در بین آن دسته از مردم امریکا رواج می‌یابد که از تعصب ضد انگلیسی قابل ترجیحی برخوردارند.

۳. جنبه بذله گرویی این داستان، آنقدر چشمگیر است که نمی‌توان آن را در دسته‌بندی شایعه قرار داد و تنها در خط مرزی شایعه قرار می‌گیرد. خواننده هوشیار، می‌تواند بگوید که این نمونه در چارچوب تعریف «بیشنهاد برای باورکردن» نمی‌گنجد و از شنونده آن، بیشتر انتظار خنده‌یدن می‌گیرد. درست است؛ خط دقیق تعیین‌کننده‌ای برای تعبیز گذاردن بین شایعه و شوخ طبعی وجود ندارد.

اگرچه دومی، تظاهر به شایعه بودن می‌کند اما اولی به صورت جدی مطرح می‌شود، بالاین همه در این مورد، همچون بسیاری از موارد، همان تظاهر در واقع سعی در گسترش دشمنی دارد، اما تحت پوشش ایجاد سرگرمی. گوینده داستان، در واقع با استفاده از یک ارزیابی شاعرانه می‌گوید «قدر این امریکایی‌ها (یا انگلیسی‌ها) از خود راضی احمدقند» این داستان به معنای اخض، در دسته بتذیه‌های شایعه قرار نمی‌گیرد اما از جنبه‌های مختلف، استحقاق گنجانیده شدن در بررسیهای ما را دارد. ۴. داستان بالا، به خوبی همانندسازی با وضعیت معاصر را تشریح می‌نماید. حادثه رخداده در ساحل دریای مانش پس از جنگ جهانی اول نمی‌تواند علاقه‌ای در مردم به وجود آورده؛ بنابراین، داستان، پرداخت شده و همزمان می‌گردد.

مورد ۴

شایعه، احترامی برای دانش قائل نیست. همان گونه که دکتر سیمپسون، رئیس موزه تاریخ طبیعی امریکا، با نهایت تأسف می‌گوید، حتی کشفیات علمی توسط شایعات تحریف شده‌اند. وی در مقاله‌ای کوتاه با عنوان «تاریخچه اخبار علمی»، کشفیات پژوهشی خود را مطرح نموده است. خلاصه‌ای از این مقاله به نقل از مجله علم در پی آمده است:

مرور ویژگیهای این مقاله منظر کردند. مطالب مطرح شده در این بیانیه، بسیار درست و قابل فهم بود و از هر گونه ادعایی که می‌توانست موجب احساسات شورانگیز گردد، اجتناب شده بود و هیچ گونه نقل قول نادرستی از مقاله در آن وجود نداشت. در کمتر از یک چهارم آن بیانیه، به قدیمی‌ترین نوع پرایست‌ها، که در خود بولتن به آن پرداخته بودم، اشاره‌هایی شده بود. در بولتن و نسخه اصلی بیانیه، تأکید شده بود که این در تاریخ ۲۱ اوت ۱۹۳۷، موزه ملی ایالات متحده، بولتن را به قلم من منتشر نمود. عنوان این مقاله، «دز مستحکم سله جبال کریزی، مونتانا و جانوران پستاندار آن» بود. این بولتن ۲۸۷ صفحه‌ای بسیار فنی، مبحث زمین‌شناسی و دیرین‌شناسی جانوری در اوایل و اواسط دوره سوم زمین‌شناسی در بخش مرکزی مونتانا را مورد بررسی قرار داده بود. مقامات رسمی موزه ملی، بر اساس روش خود، یک بیانیه مطبوعاتی غیرفنی در

۱. Primate؛ راسته‌ای از پستانداران جنین‌دار که شامل انسان و میمون و بوزینه و انواع موجود و معدوم آن است و دانشمندان، معتقدند که از میمونهای درختی منشعب شده‌اند؛ پستانداران نخستین پایه — ۳.

نمونه عبارت بود از:

«میمون، پدر انسان است؟ خیر، موش پدر انسان است».

(روزنامه کالیفرنیا سوینون، چاپ شهر ساکرامنتو)

ویک حیوان چهار اینچی درختی، جد بشر تلقی می شود».

(روزنامه لوس آنجلس تایمز، چاپ شهر شریوپورت)

پژوهش در مورد پستانداران، بروز نظریه جدیدی از تکامل»

(روزنامه ویرجینیا پرس، چاپ شهر نیوپورت) دلیل مطرح شدن حیواناتی مثل موش در این گزارشها، ناشی از ذکر این نکته در بیانیه بود: بعضی از پستانداران اولیه، از لحاظ جنه، مثل موش خانگی یا موش صحرایی، کوچک بودند. روشن است که گفته نشده بود که آن پستانداران، واقعاً موش بودند و ضمناً در بیانیه اصلی هم به همین وجه چنین موضوعی مطرح نشده بود.

تنها چند روزنامه، مطالبی اصیل نوشته بودند و از بین این چهار روزنامه، دو نای آنها، مثل بسیاری که از خدمات خبری آن شرکت استفاده کرده بودند، مراکشی حلقه مفهوده قلمداد کردند.

این دیوانه بازیها در ماه اکتبر ۱۹۳۷ از نفس افتاد. من سعی کردم نفس راحتی از دست روزنامه‌ها بکشم که ناگهان در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۳۸ روزنامه لدر چاپ شهر گلورسویل در ایالت نیویورک، مقاله‌ای چاپ کرد که در آن من (با نامی غلط ولی کاملاً قابل تشخیص) به عنوان منبع و مأخذ این گفته: «هفتاد میلیون سال قبل، سگهای در

پراسته از راسته پراسته‌ها بنا انسان‌های مدرن امروزی نبوده بلکه نماینده و وارث باستانی همان دسته وسیع و جامع پستانداران هستند. این نیز گفته شده بود که من کاشف این پراسته‌های باستانی نبودم. یک شرکت خدماتی خبری، بریده‌های چاپی این بیانیه را برای نود و سه روزنامه مختلف امریکا، از ایالت میان گرفته تا ایالت کالیفرنیا، فرستاد. حتی در چاپهای مجدد تمامی بیانیه، چند اشتباہ دیده می شد. یکی از این اشتباهات، قدمت فیلیها بود. قدمت فیلها، هفتاد میلیون سال ذکر شده بود و این خود، مبالغه‌ای قابل توجه بود. عنوانهای مورد استفاده روزنامه‌ها، بی خطر بود. اگرچه روزنامه استاندارد، چاپ شهر سیوت ایالت مونتانای، یک مقاله سه‌ستونی با عنوان «سلسله جیال کریزی مونتانای، مهد زندگی حیوانی که انسان از آن به وجود آمده است»، چاپ کرده بود و این عنوان چون، چرنده و مهمل بود، نمی‌توان آن را تحریف موضوع نامید.

مؤسسه خبری آسوشیتدپرس، این بیانیه را مبنای خبر کاملاً تغییریافته‌ای فرار داد. خبر تحریف شده در سی و چهار روزنامه چاپ شد. فحوای موضوعی این خیز را می‌توان از جمله اول آن درک کرد: «بشر به جای اینکه از نژاد میمون باشد، احتمالاً از نژاد یک حیوان چهار اینچی درخت‌نشین است که با پایزرهای باستانی همه پستانداران امروزه زمین به حساب می‌آید.» در ادامه خبر گفته شده است احتمالاً بشر ایندا در غرب ایالات پیدا شده در آسیا. نویسنده‌گان عنوانهای روزنامه‌ها با انکا به این قسمت از خبر به رقابت با یکدیگر پرداختند. چند

به من روی آورد. نظریه‌ای که درستی آن از صحت نیاکان موشی بشر بیشتر نبود، مرا در خود گرفته بود.

حدود یک دهم از تقریباً صد مقاله‌ای که نهایتاً در شهر دیگری یک نمایش سگ برپا شده بود و در این شهر از من نه تنها به عنوان کاشف آن سگهای خرس میکل نام بردند شد بلکه کسی شدم که ثبت نوع گوناگون آن را توصیف و تشریح کرد، بودم. این نوع تخلیلات و حتی آفرینش زیرا در بیانیه اصلی، کوچک‌ترین ذکری از کشف سگ، چه به بزرگی خرس آلاسکا و چه به کوچکی موش، نیامده بود. به خاطر اوهام و تخلیلات سگبازان و هیجان‌آفرینی روزنامه‌ها، بار دیگر دوره‌ای جدید از اشتئار به عنوان کاشف سگهای خرس گونه هفتاد میلیون ساله، صدمات اخلاقی بسیاری به خواننده می‌شد.

نظریه - ۱. اولین جنبه قابل توجه در این شایعه «علمی»، رخ دادن تحریف (کلاً) در مرحله چاپ است. شایعه، شایعه، روزنامه‌ای است و جوانب گوناگون خویشاوندی بین تحریف شفاهی و مطبوعاتی را که قبلاً بحث کردیم، تشریح می‌نماید.

۲. در استفاده از فرمول شایعه، متوجه آبهام ذاتی در موضوع می‌شویم. از دید یک متخصص نیز، موضوع نژاد و نسب اولیه بشر، نامعلوم است، بنابراین، از دید عوام، موضوع مهم‌تر است؛ زیرا ایشان قادر به تفاوت‌گذاری میان موضوعی مستند و بحثی کلامی و نظری نیستند. مسئله اگرچه از نظر فردی مهم نیست، اما مطمئناً یکی از علایق جاوده‌ان بشر است. چون در بیانیه اصلی، «اهمیتی» واقعی وجود نداشت، می‌توان سرچشمه نوع تحریف رخ داده را شناخت. در بیانیه اصلی هیچ اشاره‌ای به نژاد و نسب انسان نشده بود ولی گزارشگران و سردبیران برای بخشیدن ارزش خبری به داستان، ناگزیر از پیوند دادن آن با موضوعی جالب بودند. ارزش خبری، همچون ارزش شایعه، نیازمند گزارشی، متناسب با بخشی از منظومة علایق افراد است. تلاش برای پیوند اجرایی واقعیت‌های عینی به علایق از پیش موجود، موجب بروز اختناب‌ناپذیر تحریف گردید. نویسنده مجبور بود چیزی بنویسد تا بتواند با انتظار خواننده، همانندسازی شود؛ و نسب و نژاد انسان، تنها سوژه عقلایی

موجود در علم وسیع دیرین شناسی بود که علاقه خواننده را جلب می‌کرد.

۳. تسطیح قبود و شرایط مراعات شده در گزارش‌های علمی، در هنگام انتشار همگانی آنها، گریزناپذیر است. کلماتی که حاکی از دوراندیشی و احتیاط، پیشنهاد، محدودیت پژوهش و امثال آنها هستند، به سادگی به دور انداده می‌شوند. آنچه نیاز است، لب پژوهشها بدون فصلفروشی است. نمونه‌ای خوب از تسطیح انجام شده، در جمله‌ای است که از موش بودن اجداد بشر صحبت می‌کند. در اصل بیانیه آمده بود که پرایمت‌ها (ادعایی در مورد اجداد بشر وجود نداشت) به کوچکی موش و موش صحرائی بودند. تشبیه به کار برده شده، تسطیح گردیده بود.

۴. برجستگی مشخص است. عمر پرایمت‌ها، که با برآوردهای محافظه‌کارانه هم کاملاً چشمگیر است، یکمرتبه به هفتاد میلیون سال تبدیل می‌شود. در اینجا خویشاوندی دور پستانداران، آنقدر برجسته می‌شود که مهره‌داران کوچک مبدل به اجداد بشر شده و درخت تکامل در خاک خوب امریکا، یعنی در «موستانه» کاشته می‌شود.

۵. همانندسازی، به اشکال مختلف ظاهر گردیده است. جمله کلیشه‌ای «حلقة مفقودة»، حتیماً راه خود را در داستانی که با تکامل ارتباط دارد، باز می‌کند. همانند سازی با انتظارات، با عادات زبانی و با علایق بخوبی تشریح شده‌اند. سگبازان، تمامی داستان را با شجره‌نامه سگانه مورد علاقه خودشان، همانندسازی کردن. این داستان پردازی ویژه، با استفاده از بزرگ کردن اعداد، برجسته شده تا حدی که گزارش برپردازندۀ «شصت نوع» از این گونه خانواده‌های خیالی سگهای تخستین می‌گدد. برجستگی اندازه با وارد کردن جملاتی همچون «به بزرگی خرسهای آلاسکا»، انجام گرفته است: تسطیح، بار دیگر از تشبیه استفاده نموده و می‌بینیم که سگهای تخیلی قوی هیکل، تبدیل به «سگهای خرس آلاسکایی» می‌شوند.

۶. معرفی واژه‌هایی مانند، «حلقة مفقودة»، «خرس آلاسکایی»، «میمون تبار»، «فرضية تکامل» همه، نتیجه همانندسازی با انتظارات و با عادات کلامی بوده و در عین حال، توصیفگر گرایش وفق شایعه با رسوم نیز می‌باشد. نحوه کار واژه‌های رایج فولکلور و عمومی مانند میله برق‌گیر است؛ آنها «پیشنهادهای برای باور کردن» را جذب نموده و به داخل شیارهای محدودی هدایت می‌کنند. بنابراین، شایعات علمی نیز مانند دیگر اقسام شایعه، در شیارهای آشنا، زمینگیر می‌شوند.

۷. تویستنده، ابراز ناراحتی می‌کند که نسخه‌ها و روایتهای نامعقول‌تر داستان «تحت نامی تادرست اما کاملاً قابل تشخیص» به او نسبت داده می‌شدند. این شکایات او، ما را به یاد این اصل می‌اندازد که نامهای گونه ویژه‌ای، در معرض تحریف شدن قرار دارند. این مورد تحت بررسی، بی ثباتی مطالب مربوط به زمان و اعداد را نیز تشریح می‌نماید.

مورد ۵

نمونه بعدی، از جنگ جهانی اول گرفته شده و با مطبوعات عمومی نیز مرتبط است. ما تمایل نداریم که انگشت اتهام را مرتب به سوی روزنامه‌ها بگیریم اما موضوعات چاپ شده برای موشکافی و مدافعت در دسترسند و بنابراین، برای تحلیل، کاملاً مناسب هستند.

نمونه‌ای از بزرگنماییهای حیرت آور، که همچون گردش توده بهمن است، توسط پونسوینی در سلسله گزارش‌های روزنامه‌ها کشف و سپس به وسیله‌ی وی در دروغهای زمان جنگ^۱ به چاپ رسید. بهندرت می‌توان مراحل بی‌دریبی تحولات شایعات را به این صورت پیگیری و دنبال نمود. موضوع، که از مطبوعات اروپا گرفته شده، در مورد سقوط آنتورپ (Antwerp) و تصرف آن توسط ارتش آلمان در ماه نوامبر ۱۹۱۴ است.

زمانی که خبر سقوط آنتورپ پخش گردید، زنگهای کلیساها به صدا درآمدند (یعنی در آلمان).

(کلن ایش زایتونگ، چاپ آلمان)

بنا به گزارش کلن ایش زایتونگ، روحانیون آنتورپ وادار شدند در زمان سقوط این دژ، زنگهای کلیساها را به صدا درآورند.

(لوماتن، چاپ فرانسه)

بنا به گزارش دریافت شده توسط لوماتن از کلن، کشیشهای بلژیکی که حاضر

۱. حق چاپ ۱۹۲۸، به وسیله آ. بی. داتون و شرکا چاپ مجدد، با اجازه صورت گرفته است.

نشدند در زمان تصرف آنتورپ، زنگهای کلیساها را به صدا درآورند، از اماکن خود اخراج شده‌اند.

(تایمز، چاپ انگلستان)

بنا به گزارش دریافت شده توسط تایمز از کلن، از راه پاریس، کشیشهای بدبوختی که حاضر نشدند در زمان تصرف آنتورپ، زنگهای کلیساها را به صدا درآورند، محکوم به اعمال شاق شده‌اند.

(کوریر ادلاس)، چاپ ایتالیا)

بنابر اطلاعات به دست آمده از کلن، از راه لندن، به کوریر ادلاس، تأیید شده است فاتحان وحشی آنتورپ، کشیشهای بدبوخت بلژیکی را به خاطر سریعیت قهرمانانه‌شان در به صدارت آوردن زنگهای کلیساها، تنبیه نموده و آنان را سزا زیر از همان زنگها آویزان کردند تا در همان حال کف بزنند.

(لوماتن، چاپ فرانسه)

نظیره - ۱. درست مانند همه دروغهای زمان جنگ، این شایعه نیز از ابهام اساسی و اهمیت احساسی ناشی از موقعیت جنگی، نشأت گرفته و انگیزه‌ای که به آن دوام پخشیده، دشمنی نسبت به دشمن است (همان گونه که قبل اگفته شده است، بسیاری از «شایعات تنفر آمیز» زمان جنگ، دشمن را هدف قرار نداده بلکه گروههای داخلی و هموطن خود را می‌کویند. و در واقع، آن گروهها مبدل به اهداف دشمنی جاگذاشده، می‌گردند). در مورد شایعه‌ای که تحت بررسی قرار دارد، تنفر از آلمان در دوره شایعه به خوبی توجیه شده است.

۲. هسته اصلی حقیقت در این شایعه، واقعیت ساده و قابل تحقیق به صدادار آمدن زنگهای کلیساها در آلمان در زمان تسخیر آنتورپ است؛ اما این هسته، در جریان همانندسازی با تنفر از پیش موجود و با انتظار رخ دادن جنایتی توسط سربازان آلمانی، کم شده است.

۳. در تمامی سلسله تکثیرها، زنگ کلیسا (که یک نماد آشناست) همچون کانون توجه، نگهداری شده و در تکرارهای پی در پی، برجسته گردیده و دست آخر به انسانهای کفزنده مجهز می‌شود، برجستگی با تمسک به این موضوع نیز، تشریح شده است که کشیشان، در آغاز با اخراج از قلمروشان، سپس با اعمال شاق و در نهایت با اعدامی تخلی و وحشتناک، تنبیه شده‌اند.

۴. وقتی در ابتداء، زنگ کلیسا مطرح می‌شود، وارد نمودن کشیشان به دلیل واپسگی معلوم آنان به زنگ کلیساها یک همخوانی مکائیکی قابل قبول است. بنابراین، عملیات همانندسازی انگیزشی و شناختی تشریح شده است.

۵. شاید مهم‌ترین تغییر مکان در تکثیر مطالب، بلا فاصله پس از اصل خبر روزنامه کلن ایش زایتونگ رخ داده باشد. برای این روزنامه چاپ کلن، مسلم بود که زنگهای کلیساها در آلمان به صدا درآمدند. اما سردبیر روزنامه فرانسوی، محل وقوع ماجرا را بیژنک تصور کرده بود. این گام نادرست بزرگ (که موجب دلیل تراشی مفصلی برای توضیح دلیل به صدا درآمدن زنگ کلیسا در یک شهر شکست خورده گردید)، شبیه تحریف‌های است که بعضاً از یک سوءتفاهم لفظی بدون غرض ناشی می‌گردد. کافی است یک سوءتفاهم کلامی، شرایطی را به وجود آورد که در آن، ابهام دیده شود؛ آن وقت است که دلیل تراشیهای انگیزه‌دار و بی‌انگیزه شروع می‌شوند.

۶. در داستانهایی از این نوع، عملکرد فرافکنی تکمیلی روشن است. شرارت آلمانها تفری را که ما احساس می‌کنیم (با تکمیل کردن) توجیه می‌نماید. به همین صورت، احتمال فرافکنی مستقیم را نمی‌توان مستقیم دانست؛ زیرا آنچه متفقین مایلند بر سر آلمانها بیاورند، از لحظه درنده‌خوبی چندان تفاوتی با تعامل آلمانها علیه متفقین ندارد. اما از آنجایی که قرار است این درنده‌خوبی از طرف سربازان آلمانی انجام گیرد، نه از سوی متفقین، بنابراین در این وضعیت، فرصت بسیار خوبی برای متفقین وجود دارد که از احساس گناه ناشی از سادیسم سرکوب شده خود بعکس‌بزند.

مورد ۶

داستان زیر در سال ۱۹۴۳ و در زمان دیدار همسر ژئزال چیانگ کای شک از امریکا بر سر زیانها افتاد. در این داستان، محل وقوع حادثه مربوطه، غالباً بالتیمور ذکر شده است. بر اساس این داستان، مردی به جواهرفروشی رفته و تقاضای یک ساعت ۵۰۰ دلاری نمود. جواهرفروش چنین ساعت گرانقیمتی نداشت؛ نهایتاً تعدادی ساعت درجه یک فراهم آورد تا مشتری مزبور از بین آنها، یکی را انتخاب کند. خریدار جمعاً معادل ۷۰۰۰ هزار دلار ساعت و جواهر انتخاب کرد. وقتی صاحب جواهرفروشی از او پرسید، مبلغ مربوطه چطور پرداخت خواهد شد، خریدار پاسخ داد که او منشی

خانم چیانگ است و تقاضا کرد که قیمت جواهرها به حساب توافق نامه وام - اجاره چین گذاشته شود.

نظریه، انواع شایعات تفرقه‌انگیز در جنگ جهانی دوم، نوعاً این گونه بودند و هدف آنها، جدانمودن ابیالات متحده از همپیمانانش بود. این گونه داستانها، مقامات دولتی را سخت نگران می‌کرد (داستانهای مربوط به استفاده روسها از وام گره برای روغنکاری بفنگهایشان و یا انگلیسیها از کمک نقدی که به آنها شده بود، برای خرید جورابهای نایلونی و دیگر اقلام لوکس کمیاب از امریکا استفاده می‌کردند تا مردم امریکا از دستیابی به آنها محروم بمانند و ... از همین سنت بود).

۱. بر حسب قرائی، می‌ترانیم انتظار داشته باشیم که شنوندگان این گونه شایعات محدود باشند. داستان جنجالی خرید خانم چیانگ، تنها برای کسانی جالب بود که یا پیشاپیش از کشور چین دل خوشی نداشتند و یا (به احتمال زیادتر) از دولت حزب دموکرات که در آن زمان، زمام دولت را در واشنگتن در دست داشت، راضی نبودند.

۲. همچون عموم شایعات خصمانه، این شایعه نیز نتیجه درماندگی و ناکامی است و بیشتر، پرخاشگریهای جایجا شده‌اند. کمبودهای جنگ، آزاردهنده بوده و مالیاتهای زیاد، اوضاع را بدتر می‌کردند. اگر قرار باشد کالاهای کمیاب به خارج رفته و درآمدهای مالیاتی، این گونه توسط یک دولت اسرافکار به هدر رود، چرا خشمگین و عصبانی نشویم؟ البته ما حاضریم برای جنگ ایثار کنیم؛ ما که از جنگ، گله نمی‌کنیم؛ ما از بی‌عرضگی رسواخیز یک مشت کارشناس موبیلند و «اون یارو» (رئیس جمهور) در واشنگتن گله داریم. این شایعه، بیانگر ترکیبی زیرکانه و ظرفیت از از جارها و ناکامیها بوده و برای توضیح و توجیه خصوصیات سیاسی به کار می‌آید.

۳. انگیزه، ممکن است موجب فراهم آمدن گریز از گناه نیز بشود. بسیاری از مردم، در زمان جنگ، با سوءاستفاده از موقعیت، در امکاناتی که در زمان صلح بضاعتی را نداشتند، غرق شدند. اصلاً آن گونه جمیع آوری اموال و امکانات، باتأکیداتی که بر ایثار و خرید اوراق قرضه می‌شد، سازگار نبوده و منافات داشت. اما وقتی فردی از اشخاص بسیار برجسته در زمان جنگ، این گونه بودجه ملی «ماه را بی‌محابا برای خرید جواهر، اسراف می‌کند، خوشگذرانیهای ناچیز ما که دیگر چیز مهمی نیست.

۴. ممکن است یک عامل همانندسازی نیز، اعتقاد رایج آن زمان به اسرافکاری و فساد مقامات بلندپایه حکومت وقت چین، بوده باشد. در صورت وجود نیز، قدرت این عامل تاچیز بوده و قربانیان این کینه‌ورزی ظاهراً بیشتر مقامات «خل و دیوانه» امریکا بوده‌اند.

۵. برای قابل قبول جلوه دادن داستان، از برحوردي مقدارانه استفاده شده است. قیمتها ۵۰۰ و ۷۰۰۰ دلار مطرح می‌شدند. ماجرا مانند آن شایعه برلن است که در آن، تمام جزئیات لباس آن مرد ناینای بدجنس، ذکر شده بود و حتی خیابان محل وقوع حادثه نام بردۀ شده بود. بخشی از فرآیند دلیل تراشی، احاطه موضوع مورد بحث با جزئیات علی‌الظاهر معتبر است.

۶. اگرچه منطقه وقوع حادثه همیشه به عنوان بالتیمور ذکر نشده اما می‌دانیم که وقتی صحنه‌ای آراسته شد، عنوان اعطاشده به حادثه (بعویژه اگر خود عنوان، معرف داستان باشد، از اثر تقدم بهرمند می‌گردد) نوعاً بدون تغیر باقی می‌ماند.

۷. در کارکرد اصلی داستان، حتی اگر بدون ذکر نام خانم چنانگ مطرح می‌شد نیز تفاوتی حاصل نمی‌شد. اما ذکر نامی خاص و پرآوازه وسیله‌ای است عادی و برای هوست بخشی به شایعه و همانندسازی آن با موضوعهای جاری موردنوجه عموم.

مورد ۷

جنگ، موجب رواج شایعه‌ای در مورد شایعه شده بود. در مقطعی از زمان، شایع شده بود که دولت، قانونی را برای مجازات شایعه پراکنها به تصویب رسانده است. به موجب این قانون، همه شایعه پراکنها مجازات می‌شدند. بنابراین گزارش، کسانی که جرمشان ثابت می‌گردید، محکوم به پرداخت جریمه ۱۰۰۰۰ دلاری یا زندان می‌شدند.

نظریه - ۱. شاید برجسته‌ترین اصل به کار رفته در این دروغ ملایم، همانندسازی باشد.

در کتاب قانون، ماده‌ای در مورد «فتنه‌انگیزی» وجود داشت. بر اساس این قانون که در زمان جنگ به خوبی تبلیغ شده بود، پخش و انتشار گزارشها یی که ممکن است به اداره موقتی آمیز جنگ خدشه وارد نماید، موجب جرایمی تا سقف ۱۰۰۰۰ دلار و یا زندان می‌گردد (واژه «تا سقف» کاملاً تسطیح شده بود). به خاطر مبارزه

دولت جهت حفاظت از اطلاعات و به خاطر اولویتی که به واسطه کلینیکها به موضوع شایعات مضر داده شد، بود، مردم نسبت به موضوع شایعه آگاهی یافته و به سادگی هر نوع گپ نسبتاً بی ضرر رایج را با خود «ماده فتنه‌انگیزی» همانندسازی می‌کردند. البته در عمل، کمتر کسی به عنوان شایعه پراکن – که شایعه‌ای بسیار شرارت‌آمیز را پخش کرده بود (احتمالاً از عوامل متعددین) – طبق این ماده محاکمه می‌شد.

۲. اما مردم عادی، قادر نبودند چنین تمايزهای حقوقی و قانونی را بین انواع شایعات قائل شوند. بنابراین، از دید آنان، موقعیت، شدیداً مهم بود. عموم مردم از داشتن معیارهای متقن در امور قانونی محروم هستند.

۳. نه تنها به علت تبلیغات قابل توجه اختصاص یافته به شایعه و نیز احساس فraigیر ناامنی در زمان جنگ، بلکه همچنین به دلیل احساس گناه بسیاری از شهروندان باوفا به خاطر شایعه پراکنیهای ناچیز، موضوع اهمیت می‌یافتد. آنها در پیش خود احساس گناهی سزاوار کیفر می‌کردند. حتی در مواردی که شایعه نقشی در ایجاد احساس آرامش ایفا نمی‌کرد، به شکلی استعدادی احساس مستولیت مردم را نسبت به لزوم احترام به محدودیتهای زمان جنگ نمایش می‌داد.
البته احساس ترس، گناه و خطر می‌تواند در نسبتهای مختلفی در افراد مختلف ترکیب شود.

راهنمای تحلیل شایعه

اکنون خواننده را به تحلیل موارد اضافی آورده شده در پایان همین فصل و یا در صورت ترجیح شایعاتی را که خود روزانه می‌شنود، فرا می‌خوانیم. ممکن است پرسشهای هدایت‌کننده زیر او را در تحلیل شایعه کمک کند. پرسشها بسیار استثنای مبتنی بر اصول مطرح شده در فصول گذشته‌اند. تیازی به تذکر نیست که تمامی پرسشها برای همه انواع شایعات مناسب نیستند. استفاده زیرکانه از آنها مستلزم درک دقیق و انعطاف‌پذیری از تعاریف و مباحثی است که قبل مطرح شده‌اند. همچنین ممکن است به شایعات تازه و نوینی برخورد نماید که برای تفسیر و تحلیل آنها ناگزیر از به کارگیری اصولی از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی باشد. البته ممکن است اصول مذکور به موارد بررسی مرتبط باشند اما، تناوب رواج آنها به حدی نباشد که

در فهرست پرسش‌های ما یافت شوند.

۱. آیا داستان، پیشنهادی برای باورگردن موضوعی است که حالت مرجع دارد؟
۲. آیا گوینده و شنونده این شایعه، از معیارهای متقن سندیت برای برآورده است و نادرستی آن برخوردار نیستند؟
۳. آیا هر دو ویژگی ابهام و اهمیت حضور دارند؟ کدامیک برجسته‌تر است؟
۴. شایعه، چگونگی تلاش برای یافتن معنا را نمایان می‌سازد؟
۵. آیا شایعه، توضیحی ساده و مختصر از یک وضعیت مغلوش عاطفی یا زیست محیطی ارائه می‌دهد؟
۶. آیا نوعی تنش درونی را توضیح می‌دهد؟
۷. آیا این تنش عمدتاً عاطفی است یا غیر عاطفی؟
۸. آیا این تنش، میان نگرانی، دشمنی، آرزو، گناه، کنجکاوی یا نوعی دیگر از وضعیت ذهنی است؟
۹. آیا این تنش هیجانی (که در شرایط دیگر غیر قابل قبول است) را در گوینده توجیه نمی‌کند؟
۱۰. چه عاملی موجب اهمیت داشتن داستان برای گوینده می‌شود؟
۱۱. تکرار این شایعه به چه صورتی موجب آرامش می‌شود؟
۱۲. چه عاملی از دلیل تراشی، دیده می‌شوند؟
۱۳. آیا شایعه در برگیرنده فرافکنی، مستقیم یا تکمیلی، است؟
۱۴. آیا شباهتی به روایی بیداری ندارد؟ در این صورت، چطور؟
۱۵. آیا ممکن است از آن برای گریز از احساس گناه استفاده شود؟
۱۶. آیا جابجایی در پرخاشگری را باز نمی‌نمایاند؟
۱۷. آیا گفتن آن می‌تواند به گوینده احساس مشخص بودن بدهد؟
۱۸. آیا گفتن آن برای خوشبیندیک دوست یا منت گذاشتن برکسی است؟
۱۹. آیا از آن برای گپ زدن‌های کوتاه استفاده می‌شود؟
۲۰. آیا می‌توان هسته، حقیقی را که این شایعه احتمالاً از آن نشأت گرفته، پیدا کرد؟
۲۱. آیا این یک شایعه ساخت داخل است؟
۲۲. آیا احتمال دارد که در برداشت اولیه، اشتباهی رخ داده باشد؟

۲۳. جایگذاری خلاق چگونه می‌توانست باشد؟
۲۴. آیا احتمال دارد این شایعه حاوی تفصیلات باشد؟ در این صورت، چه نوع؟
۲۵. آیا احتمال رخ دادن تحریف در نامها، تاریخها، عددها و بازمان وجود دارد؟
۲۶. آیا عنوان یا نام محله‌ای سماجت می‌کند؟
۲۷. آیا احتمال رخ دادن تغییر کاملی در موضوع وجود دارد؟
۲۸. آیا مدرکی دال بر انطباق دادن با رسوم یا اخلاقیات وجود دارد؟
۲۹. چه نوع همانندسازی فرهنگی را منعکس می‌نماید؟
۳۰. آیا می‌توان حضور ویژگیهای افسانه را در آن مشاهده نمود؟
۳۱. آیا قابل تصویر است که حاوی نوعی بازگشت به حقیقت باشد؟
۳۲. آیا این شایعه، حاوی قریحة بذله گویی است؟
۳۳. آیا شرایطی که موجب رایج شدن آن شده‌اند، نشان‌دهنده باروری آن است؟
۳۴. چه چیزی ممکن است کاملاً تسطیح شده باشد؟
۳۵. آیا در بازگویی این شایعه، واژه‌های عجیب و غریب یا سمجح رخ می‌نمایند؟
۳۶. آیا برجستگی در آن از طریق بزرگ‌کردن اعداد انجام گرفته است؟
۳۷. آیا حرکت، اندازه یا نمادهای آشنا در برجسته کردن نقشی داشته‌اند؟
۳۸. آیا در این شایعه، متشخص نمودن یا برخورد مقندرانه دیده می‌شود؟
۳۹. چه گرایشهای حصارسازی را می‌توان در آن تشریح نمود؟
۴۰. آیا رخدادهای رایج را مطرح می‌کند؟
۴۱. آیا رخدادهای گذشته را به زمان حال می‌آورد؟
۴۲. آیا شایعه بیشتر گرایشهای همانندسازی عقلایی را منعکس می‌سازد یا همانندسازی عاطفی را؟
۴۳. آیا تمام جزئیات، با موضوع اصلی همانندسازی شده‌اند؟
۴۴. آیا اقلام موجود متراکم شده‌اند؟
۴۵. آیا نشانی از استمرار خوب دیده می‌شود؟
۴۶. همانندسازی با انتظارات چطور آشکار شده است؟
۴۷. آیا همانندسازی با عادات زبانی وجود دارد؟
۴۸. آیا همانندسازی با علایق حرفه‌ای، طبقاتی، نژادی یا دیگر علایق شخصی وجود دارد؟

۴۹. آیا همانندسازی با تعصبات وجود دارد؟
۵۰. آیا احتمال اتكای بخشی از شایعه به سوء تعبیر وجود دارد؟
۵۱. اهمیت بیانی (کنایه‌ای) شایعه چه میزان است؟
۵۲. آیا احتمال ترکیب شهروات یا انژجار وجود دارد؟
۵۳. آیا احتمال طی مسیر به صورت زنجیره وجود دارد؟ شنوندگان آن چه کسانی هستند؟ چرا؟
۵۴. آیا مردم نسبت به این شایعه ویژه، تلقین پذیرند، چون اذهان آنها «وازده» یا «منجمد» است؟
۵۵. آیا می‌توان این شایعه را به یکی از صورتهای دروغ، تفرقه‌آمیز، تخیلی، خونده، غواص، آتشی طبقه‌بندی کرد؟
۵۶. آیا می‌توان آن را بخشی از شایعات نجوایی دانست؟
۵۷. این شایعه چه رابطه‌ای با اخبار یا مطبوعات دارد؟
۵۸. آیا این شایعه، عنوان «شایعه» و یا «واقعیت» دارد؟ یا به منبعی موثق نسبت داده می‌شود؟ تأثیر آن چگونه است؟
۵۹. بهترین راه برای تکذیب آن چیست؟
۶۰. آیا احتمال می‌رود که این شایعه، نشانگر یکی از مراحل چهارگانه بحران (اختشاش) ناشی از انتشار شایعه باشد؟

چند مورد شایعه برای تمرین

مورد ۸

بیست و چهار ساعت پیش از ترخیص افتخارآمیز افراد یک واحد بزرگ نیروی دریایی از خدمت، شایعه‌ای در بین آنان منتشر شد. بنابراین شایعه، افسر فرمانده آن واحد، اعلام کرده بود که افراد باید دو هفته دیگر برای ترخیص‌شان صبر کنند تا کشته محل خدمت آنان، از حالت مأموریتی خارج شود

مورد ۹

گفته می‌شود که روسها «زنان خود را ملی اعلام کردند».

مورد ۱۰

هر چند سال یکبار داستانی با این مضمون بر سر زبانها می‌افتد: «یک اژدهای دریایی

در منطقه لوجنس اسکاتلنده، دیده شده است.»

۱۱ مورد

طی روزهای اول جنگ، شایع شده بود که راننیها یک هفتنه پیش از ضربه زدن به پرل هاربر، به جزایر فیلیپین (و همچنین کانال پاناما) حمله کرده بودند. ولی اخبار این حمله از مردم پنهان نگهداشته شده بود.

۱۲ مورد

بسیاری از اسکادرانهای نیروی هوایی، پیش از مأموریتهای جنگی با شایعاتی با این مضامین احاطه می‌شدند: وسائل پروازی دارای نقص فنی است؛ به علت توانایی پدافند هوایی دشمن، هدف تعیین شده تقریباً دست نیافتنی است؛ اخیراً دشمن سیستم جدید و هولناکی از تسلیحات دفاعی تدارک دیده و حتماً از آن علیه این اسکادرانها استفاده خواهد نمود.

۱۳ مورد

در تاریک‌ترین روزهای رکود اقتصادی دهه ۱۹۳۰، کارگران کارخانه‌های شهر نیوانگلند باور داشتند که اشخاص ثروتمند، اطفال مردم فقیر را با اتومبیلهایشان زیر گرفته و بدون توجه می‌گذشتند. همچنین باور داشتند که قضیه رکود اقتصادی نوعی توطئه از سوی طبقات مرغ و بالای جامعه و بهانه‌ای برای کاهش دستمزد کارگران است.

۱۴ مورد به نقل از لیگتن ۱۹۴۵

در زمان جنگ داخلی (امریکا)، عقیده عمومی در شمال این بود که: دهها هزار سرباز اتحادیه (شمالی) عمدتاً به گلوه بسته شده‌اند. نمونه آن در فورت پی‌لو، یا از سرما بین‌زده‌اند، نمونه آن در بل‌آیلند، یا از گرسنگی مرده‌اند، نمونه آن در کارولینای جنوبی.

۱۵ مورد به نقل از باک ۱۹۳۷

در نمایشنامه موسوم به در منزل خانم بیم، نوشته آقای سی. کی. مائزرو، چند شایعه – که خون را منجمد می‌کند – مطرح می‌شود. این شایعات درباره لاندرو که یک فرانسوی بوده و به نام «ریش‌آبی» خوانده می‌شود، سخن می‌گویند. حرفاها مقت

آنان به صورت تقریبی این گونه است:
 می‌گویند او دهها و دهها زن را کشته است.
 و آنان را خورده است!
 نه، نه، من به سختی این را باور می‌کنم، شک دارم.
 شنیده‌ام که او همیشه آنان را می‌خورد.
 خوب، به هر صورت او صدها زن را کشته است.
 نه، عزیز من، بیا عادل باشیم؛ باید قبول کنیم که عادل باشیم، صدھانه، سی و نه
 توانیم توافق کنیم.

کتاب‌شناسی

- ADAMS, J. T., 1932. Our whispering campaigns (*Harper's Magazine*, 165, 444-457).
- ALLPORT, F. H., and M. LERKIN, 1945. Wartime rumors of waste and special privilege: why some people believe them (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 40, 3-36).
- ALLPORT, G. W., 1930. Change and decay in the visual memory image (*British Journal of Psychology*, 21, 133-148).
- ALLPORT, G. W., and J. M. FADEN, 1940. The psychology of newspapers: five tentative laws (*Public Opinion Quarterly*, 4, 678-703).
- ALLPORT, G. W., and L. POSIMAN, 1945. The basic psychology of rumor (*Transactions of The New York Academy of Sciences*, Series II, 8, 61-81).
- BARTLETT, F. C., 1932. *Remembering* (Cambridge: Cambridge University Press).
- BARTLETT, F. C., 1940. *Political Propaganda* (Cambridge: Cambridge University Press).
- BINET, A., 1900. *La suggestibilité* (Paris: Schleicher Frères).
- BORST, M., 1904. Recherches expérimentales sur l'éducabilité et la fidélité du témoignage (*Archives de Psychologie*, 3, 203-314).
- BRITT, S. H., 1941. *Social Psychology of Modern Life* (New York: Farrar & Rinehart, Inc.).
- BRUNER, J. S., 1941. The dimensions of propaganda (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 36, 311-337).
- BRUNER, J. S., and J. SAYRE, 1941. Shortwave listening in an Italian community (*Public Opinion Quarterly*, 5, 640-656).

- BUCK, P. H., 1937. *The Road to Reunion* (Boston: Little, Brown & Company).
- BYSBOW, D. A., 1928. Gerüchte (*Kölner Vierteljahrsschrift für Soziologie*, 7, 301-308).
- CANTRIL, H., and G. W. ALLPORT, 1935. *Psychology of Radio* (New York: Harper & Brothers).
- CANTRIL, H., H. GOUDER, and H. HERZOG, 1940. *The Invasion from Mars* (Princeton: Princeton University Press).
- CARMICHAEL, L., H. P. HOGAN, and A. A. WALTER, 1932. An experimental study of the effect of language on the reproduction of visually perceived form (*Journal of Experimental Psychology*, 15, 73-86).
- CHADBICK, T., 1932. *The Influence of Rumour on Human Thought and Action* (Manchester: Sherratt and Hughes).
- CLAPAREDE, E., 1906. Expériences sur le témoignage: témoignage simple; appréciation; confrontation (*Archives de Psychologie*, 5, 344-387).
- DASHIELL, J. F., 1935. Experimental studies of the influence of social situations on the behavior of individual human adults, in G. Murchison, *Handbook of Social Psychology* (Worcester: Clark University Press).
- FRENKEL-BRUNSWIK, E., and R. N. SANFORD, 1945. Some personality factors in anti-Semitism (*Journal of Psychology*, 20, 271-291).
- FREYD, M., 1921. A test series for journalistic aptitude (*Journal of Applied Psychology*, 5, 46-56).
- GIBSON, J. J., 1929. Reproductions of visually perceived forms (*Journal of Experimental Psychology*, 12, 1-39).
- HARTGENRUSCH, H. G., 1933. Untersuchungen zur Psychologie der Wiedererzählung und des Gerüchts (*Psychologische Forschung*, 18, 251-285).
- HARVARD UNIVERSITY, DEPARTMENT OF PSYCHOLOGY, 1943. *ABC's of Scapegoating* (Chicago: Central Y.M.C.A. College).
- IRVING, J. A., 1943. The psychological analysis of wartime rumor patterns in Canada (*Bulletin of the Canadian Psychological Association*, 3, 40-44).

- KIRKPATRICK, C., 1932. A tentative study in experimental social psychology (*American Journal of Sociology*, 38, 191-206).
- KNAPP, R. H., 1944. A psychology of rumor (*Public Opinion Quarterly*, 8, 23-37).
- KOFFKA, K., 1935. *Principles of Gestalt Psychology* (New York: Harcourt, Brace and Company, Inc.).
- LANGENHOVE, F. VAN, 1916. *The Growth of a Legend: a study based upon the German accounts of Frans-Tireurs and "atrocities" in Belgium* (New York: The Knickerbocker Press).
- LAPIERE, R. T., and P. R. FARNSWORTH, 1936. *Social Psychology* (New York: McGraw-Hill Book Company, Inc.).
- LAZARSFELD, P. F., B. BERELSON, and H. GOUDET, 1944. *The People's Choice* (New York: Duell, Sloan and Pearce, Inc.).
- LEE, A. M., and N. D. HUMPHREY, 1943. *Race Riot* (New York: Dryden Press).
- LEIGHTON, A. H., 1945. *The Governing of Men* (Princeton: Princeton University Press).
- LITTELL, R., and J. J. MC CARTHY, 1936. Whispers for sale (*Harper's Magazine*, 172, 364-372).
- LYONS, E., 1935. Stifled laughter (*Harper's Magazine*, 170, 557-567).
- M'GEOCH, J. A., 1928. The influence of sex and age upon ability to report (*American Journal of Psychology*, 40, 458-466).
- M'GREGOR, D., 1938. The major determinants of the prediction of social events (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 33, 179-204).
- M'LEAN, H. V., 1946. Psychodynamic factors in racial relations (*Annals of the American Academy of Political and Social Science*, 244, 159-166).
- MENNINGER, K., 1930. *The Human Mind* (New York: Alfred A. Knopf, Inc.).
- MORENO, J. L., 1934. *Who Shall Survive? A new approach to the problem of human interrelations* (Washington, D. C.: Nervous and Mental Disease Publishing Co.).

- MORRIS, C., 1946. *Signs, Language, and Behavior* (New York: Prentice-Hall, Inc.).
- MURRAY, H. A., et al., 1938. *Explorations in Personality* (Oxford: Oxford University Press).
- MYRDAL, G., 1944. *An American Dilemma* (New York: Harper & Brothers).
- NEVINS, B., 1938. *Gateway to History* (New York: D. Appleton-Century Company, Inc.).
- ODUM, H. W., 1943. *Race and Rumors of Race: Challenge to American crisis* (Chapel Hill: University of North Carolina Press).
- OFFICE OF WAR INFORMATION, 1942. Intelligence report: *Rumors in wartime*.
- PONSONBY, A., 1928. *Falschood in Wartime* (New York: E. P. Dutton & Company, Inc.).
- RUCH, F. L., and K. YOUNG, 1942. Penetration of Axis propaganda (*Journal of Applied Psychology*, 26, 448-455).
- SELDES, G., 1935. *Freedom of the Press* (Indianapolis: Bobbs-Merrill Company).
- SIMPSON, G. G., 1940. The case history of a scientific news story (*Science*, 92, 148-150).
- SMITH, G. JI., 1947. The effects of fact and rumor labels (*Journal of Abnormal and Social Psychology*, 42, 80-90).
- STEFANSSON, V., 1928. *The Standardization of Error* (London: Kegan, Paul, Trubner and Co.).
- STERN, W., 1902. *Zur Psychologie der Aussage* (Berlin: J. Gutten-tag).
- STERN, W., 1938. *General Psychology from the Personalistic Standpoint* (New York: The Macmillan Company).
- TAYLOR, E., 1940. *Strategy of Terror* (Boston: Houghton Mifflin Company).
- WECKLER, J. E., and T. E. HALL, 1944. *The Police and Minority Groups* (Chicago: The International City Managers' Association).

- WHIPPLE, G. M., 1909. The observer as reporter: a survey of the 'psychology of testimony' (*Psychological Bulletin*, 6, 153-170).
- WULF, F., 1922. Über die Veränderung von Vorstellungen (*Psychologische Forschung*, 1, 333-373).
- WUNIG, K., 1936. *Social Psychology* (New York, F. S. Crofts & Company).
- ZERNER, E. H., 1946. Rumors in Paris newspapers. (*Public Opinion Quarterly*, 10, 382-391).



